# ژوندون

مجله هفتگی شنبه ۵ اسد ۱۳۵۳ ـ شماره ـ ۱۹





پیغله ماری متعلمه صنف نهم لیسه عایشه‌درانی با لباس افغانی

# رئیس دولت وصدراعظم مسابقه فتبال را تماشا کردند





درختم مسابقه فتبال هزاران نفر ازهموطنان ماباکف زدنها ونعره های زنده‌بادرهبر ملی وپاینده‌باد جمهوریت به زعیم‌ملی ما ابراز احساسات نمودند .

رهبر ملی ما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت‌وصدراعظم عصرروزاول‌اسد مسابقه‌فتبال بین تیم پامیر اتحاد شوروی وتیم صنعت نفت ملی ایران راکه درغازی ستودیوم‌صورت گرفت تماشا کردند.

بناغلی رئیس دولت وصدراعظم در حوالی ساعت ٦ بعد از ظهر وارد غازی ستودیوم شده با ابراز احساسات وکف زدنهای ممتد هزاران نفر از مردم وطن پرست وجمهوری خواه ماعم از زن ومرد وپیروجوان که برای تماشای این مسابقه در دندانه های ستودیوم اخذ موقع نموده بودند مواجه شدند.

بناغلی رئیس دولت وصدراعظم درحالیکه نعره های زنده باد بناغلی محمد داؤد، پاینده باد افغانستان وجاوید باد جمهوریت‌درفضای ستودیوم طنین انداخته بود بااشاره دست وبالطف خاص به احساسات وطنپرستانه‌آنها پاسخ می گفتند .

وقتی بناغلی رئیس دولت درلوژ ستودیوم قرار گرفتند مسابقه فتبال آغاز شد وتاحوالی ساعت هشت شب در حالیکه‌اعضای این‌دوتیم بامهارت وشطارت های قابل ملاحظه بازی می‌کردند دوام کرد ومسابقه یك مقابل یك مساویانه خاتمه یافت .

درختم مسابقه اعضای تیم های فتبال ایران وشوروی در حالیکه بیرق ملی دولت جمهوریت افغانستان رابدست داشتندازمقابل لوژ برسم احترام گذشتند وبادوش دور ستودیوم راعبور کردند .

بعداً هزاران نفریکه در دندانه های ستودیوم حاضر بودند برای دیدن زعیم محبوب خود درپای لوژ ستودیوم آمده باکف زدنها ونعره های زنده باد رهبر ملی ابراز احساسات نمودند .

متعاقبا بناغلی رئیس دولت وصدر اعظم اعضای تیم های فتبال را در حالیکه سفیر کبیر شوروی وشارژ دافیر سفارت کبرای ایران حاضر بودند در لوژ ستودیوم‌پذیرفتند وآنها را مورد نوازش قرار دادند .

خبرنگاران باختر علاوه میکنند که‌درجریان مسابقه فتبال اتن ملی وکنسر ت هنر مندان رادیو افغانستان نیز اجرا گردید.

بعداً زعیم محبوب ما از غازی ستودیوم رهسپار کمپ ریاست جمهوری شده وازآنجا نمایش آتش بازی راکه‌بافتخار جشن فرخنده جمهوری ازطرف بناروالی تهیه شده بود مشاهده فرمودند .

درآغاز آتش بازی‌شب اول‌اسد هم‌فوتوی‌قاید ملی‌ما وبیرق دولت جمهوری در هوا باهتزاز آمد که بادیدن آن ده‌ها هزار نفر ازهموطنان ماکه در منطقه جشن، صحن چمن وکمپ‌ها آمده بودند کف زدند وباشور وشعف زیادی ازآن استقبال کردند.

برای تماشای مسابقه فتبال و همچنان آتش بازی بناغلی محمد نعیم ، دوکتور محمد حسن شرق معاون‌صدارت عظمی،اعضای کمیته مرکزی واعضای‌کابینه، عده‌ای‌از جنرال هاوصاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری ومامورین عالیرتبه ملکی وپښتو نستانی های مقیم کابل حضور داشتند .

خبر نگار علاوه میکند که بعد از ختم نمایش آتش بازی رهبر ملی ما درکمپ‌جوار ریاست جمهوری تشریف برده ودر مدخل کمپ مذکور هزاران‌نفر اعم‌از زن ومرد زعیم محبوب مارا باکف زدنها وشعار های زنده‌باد رهبر ملی ، پاینده باد افغانستان ومستحکم باد رژیم جمهوری ما استقبال کردند .

بناغلی رئیس دولت وصدراعظم پس‌ازآنکه احساسات حضار را با لطف خاصی قبول فرمودند در حوالی ساعت نه ونیم دربین هلهله های شاد مانی حضار ازکمپ مذکور تشریف بردند .





بناغلی محمد داؤد رئیس دولت‌وصدراعظم هنگامیکه مسابقهٔ فتبال بین تیم شوروی‌وایران را تماشا میفرمایند .

# رئیس دولت و صدراعظم وزیر تجارت ایــــران را پــذیـرفتند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولــت و صدراعظم هنگامیکه وزیر تجـارت و رئیس هیات اقتصادی ایران را به‌قصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

بناغلی محمد داود رئیس دولت وصداعظم ساعت یازده‌ونیم قبل‌ازظهر روز ۳۱ سرطان بناغلی فریدون مهدوی وزیر تـجارت ورئیس هیات اقتصادی ایران رادر قصر ریاست جمـهوری پذیرفتند.

ریاست عمومی دفتر ریاست جمهوری‌اطلاع داد که درین موقع بناغلی علی احمد خرم‌وزیر پلان بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بناغلی محمد اکبر رئیس عمومی دفترریاست جمهوری وشارژ دافیر سفارت‌کبرای ایران در کابل حاضر بودند.

سفارت ها ونمایندگی های سیاسی‌مادرخارج:

## اولین جشن انقلاب جمهوریت‌را تجلیل نمودند

سفارت‌ها ونمایندگی های سیاسی دولت جمهوری افغانستان در دول متحابه‌اولین‌جشن انقلاب جمهوریت کشور راطی محافل وضیافت های مجلل و باشکوهی تجلیل نموده‌اند .

طبق اطلاع واصله از دهلی دی محفلی که از طرف سفارت کبرای افغانی درهند به این مناسبت انعقاد یافت بناغلی پاتک‌معاون رئیس جمهور ، سردار سوارن سنگه وزیر امور خارجه ، مامورین عالیرتبه وزارت‌خارجه پروفیسران پوهنتون های دهلی‌و دیگرشهر های هند، کور دیپلو ماتیك ، محصلین و افغان های مقیم هندو روزنامه نگاران‌اشتراك ورزیده بودند .

همچنان در ضیافت مجللی‌که به مناسبت نخستین جشن انقلاب جمهوری کشور ازطرف سفارت کبرای افغانی در تهران ترتیب‌شده بود وا لاحضرت شاهد خت اشرف پهلوی همشیره اعلیحضرت شاهنشاه ایران ،بناغلی امیر عباس هویدا صد راعظم ، بناغلی‌خلعت بری وزیر امورخارجه، رؤسای مجلسین‌شورا وسنا ،دوکتور اقبال رئیس شرکت ملی‌نفت

بقیه در صفحه۵۲

## مشران پښتونستان سالگره جشن جمهوریت‌را تبریك گفته‌اند

زعماومشران اقوام پشتون و بلوچ‌طی‌پیام های عنوانی حکومت اولین سالگره جشـــن فرخنده جمهوریت کشور را به زعیم محبوب ما بناغلی محمد داود ،اعضای کمیته مرکزی وکابینه وتمام ملت افغان تبریك گفته اند.

اقوام سالارزی ، ماموند ، چار منگ ، اتمانخیل ، باجور ، صافی ، خان زادگان ، شنواد ، سود کمر ، شینواد ، پرو خمکنی اپریدی ، تیــــرا و خیبر و هم چنـــان تمام مشران قوم مومند بزرگان وزیر ، سید، داود وبیتنی پشتو نستان وهکذا تمام‌مشران اقوام بلوچ‌و پشتون‌بلوچستان و پشتونستان های مقیم افغانستان طـی پیا مهای عنوانی حکومت بنمایندگی از مردم خود سا لگـره جمهوریت و جشن فرخنده آنرا به زعیم‌بزرگ وملی ما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ، اعضای کمیتهٔ مرکزی ، هیـات کابینه و تمام مردم افغانستا ن‌از صمیم قلب تبریك گفته اند .

مشران پشتونستان در پیامهای شان،ترقی مزید افغانستان و آسایش‌ملت افغان راتحت قیادت مدبرانه رهبر بزرگ ما بناغلی محمد داود آرزو برده اند .

نخستین جشن سالگرهٔ انقلاب جمهوریت:

## در سراسر کشور باشور و شعف زایدالوصفی استقبال گردید

خبر نگاران باختر از ولایات کشوراطلاع میدهند که نخستین جشن سالگره انـقلاب جمهوریت مطابق پروگرام های مطرو حه از طرف هموطنان ما‌با شورو شعف زایدالوصفی استقبال گردیده است .

همزمان با مراسم مرکز رسم گذ شت اردوی جوان جمهوری در ولایات نیز اجـرا گردیده ورسم گذشت معارف وکار گران‌جزء پروگرام مراسم جشن ، ولایات بود .

در بعضی ازولایات کشور افتتاح‌تندارتون های صنایع محلی واجرای آتش بازی‌صورت گرفته که مورد توجه‌و علاقه خاص تماشاچیان قرار گرفت .

خبر نگاران علاوه می کند که تنویرجاده‌های مـنـا طـق جشن در و لایـات بـا چـراغ های ملون وفوتوهای زعیم ملی ما بناغلـی محمد داودو بیرقهای‌ملی وشعارهای‌جمهوریت تزئین گردیده‌بود .

خبر نگاران می افزایند که در ایام جشن جمهوریت تیمهای ورزشی معارف با اجرای مسابقات پرداختند همچنان کنسرت ها واتن های ملی توسط شاگردان معارف اجراگردیده است .

خبر نگاران اطلاع میدهند که مردم‌وطن‌پرست ما بعد از انقلاب پیروز مندانه ۲۶ سرطان این جشن رابه حیث بهترین خاطره در زندگی سیاسی و اجتماعی خود میدانند.

والی پکتیا بروز بیست‌و هفت‌و بیست‌و هشت سرطان در مراسم اولین جشن‌جمهوریت در ولسوالی های زرمت و سید کرم‌شرکت نمود .

والی پکتیا در اجتماعات مردم‌در اطر اف اهداف و اجراآت یکساله دولت جمهـــوری مطالبی ایراد کرد .

وی ارتقاء بیشتر افغا نستان عزیز را تحت رهبری موسس جمهوریت استدعانمود.

دراین موقع قوماندان قوای عسکری بعضی از مامورین ملکی و عسکری ولایت پکتیانیز حاضر بودند .

به افتخار اولین سالگرد جشن جمهو ری کشور توسط رئیس انکشاف

بقیه در صفحه۵۲

# مخابره تلگرام‌های تبریکیه

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبرداد که ازطرف ښاغلی محمد داود رئیس‌دولت و صدراعظم بمناسبت روز ملی بلژیک‌تلگرام‌تبریکیه عنوانی اعلیحضرت بودوان‌اول‌پادشاه آنکشور به بروکسل مخابره گردیده است.

مدیریت اطلاعات امور خارجه خبرداد که‌از طرف ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بمناسبت روزملی جمهوریت مردم‌پولند تیلگرام تبریکیه عنوانی ښاغلی‌هنریک یابلو نسکی رئیس شورای دولتی آن کشوربه وارسا مخابره گردیده است.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه‌خبرداد‌که از طرف ښاغلی محمد داود رئیس‌دولت وصدراعظم به مناسبت روز ملی جمهوریت‌عربی مصر پیام تبریکیه عنوانی ښاغلی انور السادات رئیس جمهور آنکشور به‌قاهره‌مخابره گردیده است.
ښاغلی رئیس دولت وصدراعظم‌طی این‌پیام تمنیات نیک حکومت ومردم افغانستان‌را برای ترقی همیشگی معروورفاه مردم دوست‌مصری مابه ښاغلی انور السادات رئیس جمهور، حکومت ومردم مصر ابراز فرموده‌اند.

# ښاغلی مهدوی باد کتور شرق ملاقات نمود

ښاغلی فریدون مهدوی وزیر تجارت‌ورئیس هیات اقتصادی ایران ساعت ۹ قبل ازظهر روز اول‌اسد بادوکتورمحمد حسن شرق‌معاون صدارت عظمی ملاقات نمود.

قرار یک خبر دیگر مذاکرات بین هیات اقتصادی ایران و هیات افغانی پیرامون سهمگیری ایران در یک سلسه پروژه های انکشافی کشور آغاز شد.

دربدو مذاکرات ښاغلی علی احمد خرم وزیر پلان ورئیس هیات افغانی طی‌بیانیه مختصری از روابط دوستانه وبرادرانه که‌بین افغانستان وایران از سالیان متمادی‌به‌اینسو موجود است تذکر داده وضمن اشاره به‌پلان وپروژه های انکشافی کشور از آمادگی کشور دوست ایران جهت سهمگیری دراین پروژه ها قدردانی نمود.

مقابلتاً ښاغلی مهدوی وزیر تجارت ورئیس هیا ت ایرانی نیز پیرامون علایق حسنه وروابط حسن همجواری بین ایران وافغانستان مطالبی بیان کرده اظهار داشت کشور ایران آرزو دارد در یک سلسه پروژه های افغانی سهم بگیرد.

بعدا مذاکرات بین هیات های دو کشور آغاز شده و کمیته های فرعی از هردو جانب تعین شده که به یک تعداد پروژه های انکشافی مورد نظرتاساعت ۱۲ظهرروزاول‌اسد مطالعات ومذاکراتی انجام دادند.

قرار است این مذاکرات روز دوم اسد نیز ادامه یابد .

# دکتور محمد حسن شرق تحایف ومدال های یادگاری رابه تیم‌های ورزشی اهداء کرد

دکتور محمد حسن شرق معاون صدا رت عظمی ساعت چار عصرروز۳اسد تیمهای‌ورزشی دول متحابه را که برای اجرای یک سلسله مسابقات سپورتی در مراسم تجلیل اولین جشن فرخنده جمهوریت بکابل آمده اند در قصر گلخانه صدارت ملاقات نموده تحا یف و مدالهای یادگاری اولین سالگره جمهوریت رابانها اهدا کرد .

معاون صدارت عظمی‌از اشتراک‌ورزشکاران در اولین جشن جمهوری کشور اظهار تشکر وخوشی نموده‌واین سهمگیری شانرادرتشئید روابط دوستی و استحکام علایق حسنه بین مملکتین موثر خواند .

درین موقع دوکتور نعمت‌الله پژواک‌وزیر معارف ، ښاغلی عبدالوحید اعتمادی رئیس المپیک ، سفرای کبیر اتحاد شوروی و هند ونماینده سفارت کبرای ایران در کابل نیز حاضر بودند .

مقابلتا روسای تیم ها از مهمان نوازی مردم و مقامات ورزشی افغانی اظهارخرسندی نموده واز خاطرات خوش مدت اقامت شان‌در افغا نستان یاد آور شدند .

همچنان روسای تیمهای ورزشی شورویو ایران تحایفی راکه با خود آورده بودند به معاون صدارت عظمی ، وزیر معارف ، رئیس المپیک و یکعده از اعضا ی آن ریاست‌و مهمانداران شان تقدیم کردند .

در اولین جشن جمهوری کشور تیم های فتبال اتحاد شوروی ، ایران وهند وهمچنان تیم والیبال ایران و پهلوانی‌اتحاد شوروی اشتراک نموده اند .



ښاغلی دوکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی هنگام اهداء تحفه به رئیس تیم فتبال ایران .

# پوهاند نوین تحایفی از پیداوار کشور بهنرمندان کشورهای دوست اهداء نمود

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور ساعت نه‌نیم شب دوم‌اسد درتالار آنوزارت تحایفی ازپیدا وارکشوربه‌هنر مندان‌کشورهای دوست که در نخستین جشن انقلاب‌جمهوریت اشتراک ور زیده بودند اهدا نمود.

پوهاند نوین قبل از اهدایی تحایف به‌هیات هنر مندان کشور، ایران گفت قبل ازهمه از از شما و دسته هنری تان کــه‌در جشن جمهوریت کشور ما اشتراک ورزیـده اید صمیمانه تشکر مینمایم.

وزیر اطلاعات وکلتور علاوه نمود روابط حسن همجواری دو کشور افغانستان وایران ازسالیان قد یم بدینسو دوستانه وبرادرانه بوده وامیدواریم در زمینه روابط کلتوری‌باز هم این روابط محکمتر واستوار تر گردد.
متقابلا رئیس هیات هنر مندان ایرانی‌از مهمان نوازی های گرم واستقبال مردم افغانستان تشکر نمودند.

خبرنگار باختر علاوه میکند اکه‌خوانند محبوب کشور ایران بادسته هنری اش‌امروز عازم تهران گردید.
قرار یک خبر دیگر :
پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات‌وکلتور شام‌روز۲اسد هنرمندان هندی را که بـرای اشتراک در نمایشات هنری جشن فر خنده جمهوری کشور بکابل آمده اند ملاقات نمود و تحایفی از پیداوار وطن بانها اهدا کرد .
پوهاند نوین درین موقع مراتب امتنان وزارت اطلاعات وکلتور را از اشتراک هیات هنری کشور دوست‌هند دراولین جشن‌جمهوری ما ابراز نموده گفت :

# افغانستان ازعملیات ترکیه درقبرس پشتیبانی مینماید

نطاق وزارت امور خارجه راجع به‌عملیات نظامی حکومت ترکیه در قبرس که بمنظور حفاظت حقوق اساسی اقلیت ترکی زبان‌آن کشورصبح‌روز۳۰سرطان آغازگردید به‌خبرنگار باختر گفت حکو مت افغا نستان این‌عملیات را که یگانه منظور از آن اعاده و حفا ظت حقوق اساسی اقلیت ترکی‌زبان جزیره‌مذکور می‌باشد با تفاهم کامل پشتیبانی میکند .

نطاق وزارت خارجه افزود که حکو مت افغا نستان آرزومند است معضله قبرس به اساس موافقات ۱۹۶۰ لندنو با احترام و حفاظت حقوق مردمان آنکشور مخصوصاحقوق اقلیت ترکی زبا ن‌بزود ترین فرصت ممکنه حل گردد .

بین دولت جمهوری افغا نستان و هند از قرن ها باینسو روابط دوستانه و علایـــق حسنه موجود بوده و خوشبختانه این روابط با همکاری های متقابله در ساحات مختلـف مستحکمتر و استوارتر میگردد .

وزیر اطلاعات وکلتور یك باردیگـر از اشتراك هیات در مراسم تجلیل اولین‌سالگرد انقلاب‌جمهوری‌ابرازتشکرنموده توسعه‌وانکشاف مزید روابط کلتوری بین افغانستان وهند را آرزو کرد.

مقابلتا رئیس واعضای هیات هنری هند از مهمان نوازی استقبال گرم مردم افغانستان اظهار امتنان نمودند.



پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات‌وکلتورهنگامیکه تحایفی از پیداوار وطـن‌را بـیکی از هنر مندان اهداء مینماید .

# بین‌افغانستان‌وایران پروتوکول همکاری به‌امضاء رسید

هیات اقتصادی ایران بریـاست بناغلی فریدون مهدوی وزیر تجارت آنکشور که‌برای مذاکره در باره سهمگیری کشورش دریـك سلسله پروژه هـای انکشافی افـغا نستان بکابل آمده بود صبح روز ۳ اسد عازم‌تهران گردید .

مذاکرات هیات اقتصادی ایران با هیات افغانی موفقانه ودریك فضای بسیار دوستانه صورت گرفته وپرو توکولی در زمینه بـین دولت جمهوری افغا نستان وکـشور ایـران ساعت ۱۲ شب ۲اسد دروزارت امور خارجه عقد گردید.

پرو توکول را بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان وبناغلی فریدون مهدوی وزیـر تجارت ایران امضاء نمودند .

بمو جب این پرو تـوکول دولت ایـران دراحداث پروژه تمدید سرك یخچال دیشو تاسرحد پروژه خط آهن کابل‌کندهار، هرات، اسلام قلعه ، احداث فابریکه هـای شکـر، سمنت ، فابریکه های نساجی پشمی ونخی وکاغذ در ولایات مورد نظر و همچنان‌انکشاف وتوسعه منابع آب وزراعت دروادی سفلـی هیلمند وتقویه بانك انکشاف صادرات افغانی سهم میگیرد .

پروتوکول حاکیست که کشور ایران‌برای تـ ریع امور مطالعات اقتصادی این پروژه‌ها عجالتا ده ملیون دالر که قابل افزایش‌بـه بیست ملیون دالـر میباشد بـرای استخدام موسسـات فنی بدسترس افغانستان میگذارد.

علاوتا دراین پرو توکول تصریـح شده است که ایران آماده میباشد در بعضی‌پروژه های انکشافی آینده‌افغانستان نیزسهم‌بگیرد.

همچنان حکومت ایران در تهیه و تمویل یکتعداد بس های شهری تحت شرایط مساعد به‌افغانستان کمك خواهد نمود.

خبر نگار باختر می نویسد که بعداز امضای قرار داد وزیر پلان ووزیر تـجارت ایران بیانیه های مبنی برعلایق حسنه‌وحسن همجواری ودوستی بین دوکشور تعاطی‌نموده وعقد این پرو توکول را قلم مهمی درتشئید مزید روابط دوستانه افغانستان‌ایران‌تشخیص نمودند.

قـرار یك ، خـبر دیگر هیات اقتصادی ایران ساعت ۸شب۳ اسد در ضیافتی‌اشتراك نمود که از طرف سفارت کبرای آنکشوردر کابل ترتیب شده بود.

دراین دعوت بعضی از اعضای کـابـینه مامور یـن عالیرتبه وعدهٔ از روسا وکـود دیپلو ماتیك مقیم کابل‌اشتراك ورزیده‌بودند.

خبر نگار باختر از میدان هوایی‌بین‌المللی کابل اطلاع داد که هنـگام عـزیمت هـیات اقـتصادی ایـران بصوب کشورش بناغـلی علی احمد خرم وزیر پلان، دوکتور محمداکبر عمر رئیس عمومی اتاقهای تجارت پوهنـوال محمد نـبی صالحی ر ئیس تعـاون اقتصادی وزارت پلان ، بناغلی محمد انور نوروزمعاون تشریفات وبناغلی عدالقیوم منصور مـعاون مدیریت روابط اقتصادی وزارت امور خارجه شارژ دافیر واعضای سفارت کبرای ایـران باهیات‌وداع نمودند .

# اولین‌موافقتنامه تجارتی بین افغانستان‌وروما نیاامضأشد

اولین موافقتنامه تجارت وتادیات بین‌دولت جمهوری افغانستان وجمهوریت سوسیالیستی رومـانیا روز بیست وپنج سرطـان دروزارت تجارت امضاء شد.

این موافقتنامه رااز طرف افغانستان بناغلی محمدخان جلالروزیر تجارت واز جانب رومانیا بناغلی الکزاندر بووا باسفیر کبیر غیر مقیـم آنکشور در افغانستان امضاء نمودند.

به موجب این موافقتنامه تجـارت بین دو کشوربه‌اسعار قابل مبادله ومتوازن انکـشاف نموده واز افغانستان پخته، پشم میوه‌جـات، قالین، صنایع دستی ،نباتات طبی وغیره بـه رومانیا صادر میگردد ودر مقابـل از رومانیـا ماشین آلات زراعتی، دستگاه های مکمل‌فابریکه هابا تجهیزات آن وسایل ترانسپورت، سامان برقی ،ماشین هـای سرك سازی وتـعمیرات، انواع انجن ها وپمپ هاآهن‌باب،شکر،منسوجات وغیره باافغانستان واردخواهد شد.

بعداز امضای موافقتنامه وزیر تجـارت و سفیر کبیر رومانیا راجع به توسعه تجارت‌بین دوکشور بیاناتی تعاطی نمودند.



گوشهٔ از امضای موافقت نامهٔ تجارتـی بین افغانستان ورو مانیا.

# توزیع گندم‌وکود کیمیاوی بصورت قرضه درسراسر کشور آغاز میگردد

بتاسی از فیصله مجلس عالی وزراءتوزیع گندم بلری‌وکودکیمیاوی بصورت قرضه‌طبق پروگرام مرتبه بانك انکشاف زراعتی برای سال ۵۳ در سراسر کشور عنقریب آغازمی‌گردد .

یك منبع بانك انکشاف زراعتی‌ضمن ارائهٔ این مطلب گفت : بهٔ گروپهای توزیع کـود کیمیاوی وظیفه‌داده شده است تا سر ازتاریخ پنج اسدبه‌توزیع کودکیمیاوی و تخم گندم اصلاح شده بزارعین اقدام نمایند .

منبع گفت مطابق پروگرام مطروحه تمام مناطق افغانستان به سه قسمت تقسیم شده است یعنی مناطق گرمسیر ، سرد سیر و معتدل .

توزیع کود وتخم بلری از تاریخ پنـج اسد به ولایات کابل ، وردگ، لوگر،پروان، بامیان ، بدخشان ، غور ، غزنی و پکتیـا آغاز میگردد و گروپهای توزیع کود وظیفـه دارندتا در هر یك از ولسوالی های از این ولایات‌به توزیع کوکیمیاوی طور قرضه‌وتخم بلری اصلاح شده برای سال ۱۳۵۳ بپردازند.

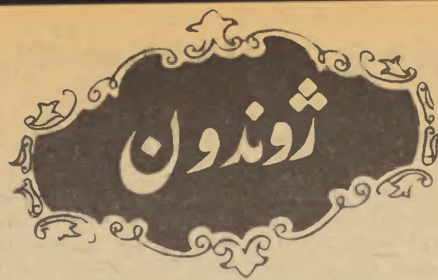
منبع دربارهٔ شرایط توزیع کود وتخم بلری بزارعین گفت زارعین می توانند نظر به فورمه های مرتبه که باساس ضما نـت تسلسلی ترتیب‌گردیده‌بعد از تصدیق‌ولسوال وآمریونت ترویج از طریق مغازه های‌پرچون فروشی شرکت کود مقدار معینه کود را به دست بیاورند .

در مورد مقدار کودکیمیاوی منبع تصریح نمود برای هر گروپ تسلسلی که حد اقل پنج نفر باشد حد اعظم ۷۵ خریطه پنجاه‌ـ کیلویی کود توزیع میگردد واین مقداربرای پنجاه جریب زمین د رنظر گرفته‌شده است.

منبع گفت زارعین که بیشتر از پنجاه جریب زمین داشته واز مقدار معینه کـود اضافه ضرورت پیدانمایند بعد ا ز ترتیـب حجت تجارتی الی معادل دو صد و پنجـاه هزار افغانی کود بطور قرضه از مرکز بانك بدست آورده می توانند .

منبع گفت زارعین که بیشتر از پنجاه کیلویی ۴۴۰ افغانی ودایمونیم فا سفیت‌را فی خریطه چارصدونودودو افغانی درسراسر کشور وانمود کرد .

همچنان قیمت گندم‌بلری را فی هفت‌کیلو وشصت‌وشش گرام بطور نقد چهل‌و پنـج افغانی و بقسم قرضه پنجاه افغانی تثبیت نمود .




شماره ۱۹ شنبه ۵ ـ اسد ۱۳۵۲ برابر با ۷ شعبان المعظم مطابق ۲۷ جولای ۱۹۷۴

# نخستین سالگرد شکوهمند جمهوریت

نخستین سالگرد شکو همنـــد جمهوریت در سر تا سر افغانستان عزیز با مراسم خاص و پر جلالی بر گزار شد ، مردم ما بخاطـــر پیروزی عظیمی که در تاریخ سیاسی کشور نصیب شان شده است نخستین سالگره انقلا ب ۲۶ سرطان را با شور و شعف فراوان استقبال کردند . این جشن با شکوه و این استقبال گرم و بی شائبه مـــردم نشانهٔ از وطندوستی ووفـــا دا ری آنها ست نسبت به نظام نویـــن جمهوریت . نظامیکه برای اکثریت و برای آرامش ورفـــاه همه مـــر دم استقرار یافته .با توجه والـــتفات باین مسالهٔ است که اولین جشـــن جموریت بطوربی سابقه ای ازطرف مردم تجلیل شد .

جشن جمهوریت بــه منـــظو ر بزرگداشت روز تاریخی ۲۶ سرطان بر گزار شد و یك بار دیگر خاطره ازخود گذشتگی وفدا کـــار ی راد مردانی را درذهنیت هاجان بخشید که برای آرامش ملتی شب وروزکار میگر دند ودر پی باز یافتن را هـــی بودند که مردم را از چنگال آنهمه تنا قضات و در گیری های اجتماعی رهایی بخشند وبالاخره پس ازمبارزات بسیاد و خستگی نا پذیر به هد ف والای خویش نایل آمدند و نظا م مردمی و نوین جمـــهوریـــت را در افغا نستان مستقر ساختند .

نظام نوین جمهوریت پس از انقلاب پیروز مند بیست وشش سرطان از طرف اکثر یت باگرمی زایدالو صفی استقبال و پشتیبانی شد. برای اینکه نظام جمهو ریت خواست اکثریت مردم بخصو ص خواست کسا نیکه برای حل تمام پسامانی هاو نارسا یی های اجتماعی راه جز انقلاب کردن سراغ نداشتند، بود .

در تجلیل و بر گزاری نخستین جشن جمهور یت در کابل هزاران هزاد نفر برای هفت شبانه روز درجاده های شهر کابل خوشی کردند و این جشن عظیم را با مســـرت پذیرا شدند بطو ریکه این جشـــن برای دوشب دیگر ادامه یافت.

بایست یاد آور شد که نخستین سالگره جمهوریت در تمام ولایا ت و نوایی مختلف افغانستان عز یـز بر گذار و بطور بی نظیری تجلیل گردید .

استقبال پر حرارت و اشتراك تمام مردم وطندو ست افغانستا ن در جشن جمهوریت یك مـــو ضوع دیگر رانیز بطور واضح و مشهو د برایمان روشن میسازدوآن ا ینکه مردم از جان و دل رژیم جمهوریت را در جهت به ثمر رسا نـــدن خواسته ها و اهداف عالی که دارد همراهی خواهند کردو از هیچگونه مساعدت و تلاش درین راه مضایقه نخواهند نمود .

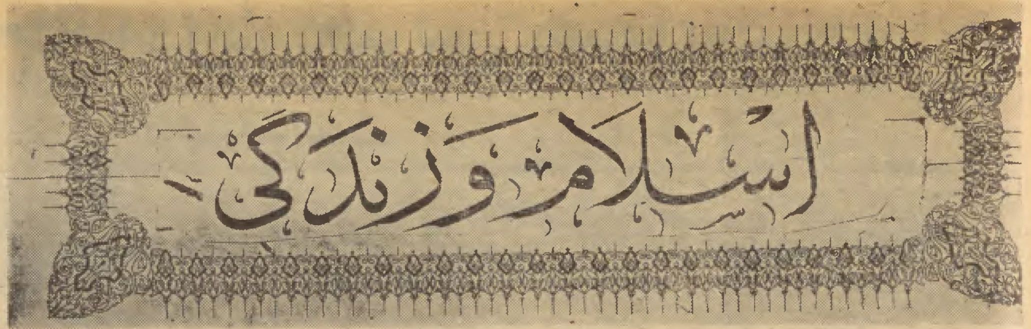
# تصمیم قاطع، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت، میتواند اورا به هدف عالی اش برساند

## در دفتر مدیر

مجله هفتگی ژوندون متعلق که به همهٔ مردم آست باین حساب بر ای اینکه از مضا مین و مو ضو عا تیکه درین مجله منتشر میشود خوانندگان استفاده بیشتر ببرند. اداره مجله ژوندون همیشه سعی مینما ید تـــا ارتباط نزدیك با خوا نند گان خویش برقرار نموده و خوا سته های شانرا درباره نحوه نشراتی بپذیرد، وهم برای اینکه این مناسبت گسترش ووسعت بیشتر یا فته و صمیما نه استحکام یابد، اداره مجله مضا مین مقالات راپور ها و داستانهـــــای ارسالی خوا نند گان مجلّه را اکثر ا پذیرفته و در ژوندون منتشر مینماید. ولی اداره مجله در قسمت رد و یا نشر نو شته ای معیار های داردکه از روی آن نوشته را محك میز ند. باین صورت نو شته خوب در مجله چاپ شده و نو شته ایکـــه دا رای سطح پائین تری است مسترد مـــی گردد. البته باید تذکر شد که هنگام غور و بر رسی مضا مین قضـــاوت کاملا بیغر ضانه است.

سوال اینجا ست که در همیـــن روزهای نزدیك نوشته دوسه نفراز خوانند گان بسیار ار جمند ژوندون از نشر باز ماند و آنها دلایل ما را درقسمت رد نو شته های خو یش نپذیر فتند و چنین پیشنهاد کردند که غیر از ستاف داخلی ژو نـــدو ن باید یك مجمعه ادبی نو شته هـــای ارسالی بخصوص داستان هاییراکه در مجله چاپ میشود مورد مطا لعه قرار داده و در قسمت نشر و یاردآن تصمیم بگیرند. البته این مجمعه در مورد نو شته های ارسالی ازطرف خوانندگان ،چنین شیوه رادر مورد موسسات نشراتی دیگر نیز تطبیق کنند.

خدمت خوا نند گان عزیز مجـــله ژوندون عرض کنم نظر را که این رفقا ارائه کرده اند مقبول است. و لـــی آیا کسا نیکه عضویت رسمـــــی موسسات نشراتی را دارند خـــود نویسنده نیستند و در زمینه تجربه ندارند که ضرو ر تی بهٔ ایجاد یك مجمعه ادبی خارج از چو کـــات موسسات نشراتی باشد؟ بهر صورت چون همانطور یکه قبلا عرض کر دم پیشنهاد این سه نفرازخوا نند گان نیز مقبول و تااندازه قابل پذ یر ش است قضاوت را به شما خوا نند ه عزیزوامی گذاریم تادرین مور دشما نیز مکتوبی نظر خو یش را بر ا ی ما تحریر دارید...




بخش دوم

ترجمه: ع-هبا

# دیپلوماسی در جاهلیت واسلام

تاپیامبر اسلام از سفارت بحیث وسیله گسترش دعوت اسلام وطریق پیوند دادن دلها و تامین روابط نیك میان ملل، كار بگیرد و پیامبر اسلام خود نخستین معلم سفرای عالم اسلام بشمار میرود، او خود اصول ثابت و قواعد متین و راه هموارى وضع نمود كه خلفاى اسلام هريك در دورهٔ خودشى بمنظور استحكام بخشيدن به دولت اسلامى وبراى دوام وتثبيت دولت اسلامى وبراى دفاع از عقيده و موجوديت نواميس اسلامى، ازان پيروى بعمل آوردند.

پیامبر اسلام، خود رسالت و پیامی داشت که از جانب خداوند بجهانیان آورد و خداوند (ج) فرمود: «ای مردم شما را ازیك مذكر و يك مؤنث بوجود آورديم و قبيله قبيله ساختيم تا يكديگر را بشناسيد وبه يقين ممتاز تر شما نزد خدا (ج) پرهيز كار تر شماست».

این تعارف و شناسائی که درآیت تذکار یافت وقتی میسر شده میتواند وزمانی بحد لازم خود میرسد که روابطی میان انسان ها بر قرارباشد که این روابط از طریق سفارت چه در ساحهٔ محدود آن که بین فرد و اجتماع است و چه در ساحهٔ وسیع وعام آن که سفارت بین دول و کشور ها باشد.

در تاریخ اسلام مشاهده میکنیم تمام آنهمه جنگها ییکه رهبران اسلام با دشمنان خویش انجام داده اند بطور آنی و بدون سنجش پهلو های انسانی و جهانی آن صورت نگرفته بلکه قبل از آغاز جنگ تمام وسایل مسالمت را از قبیل ارسال سفرا و نمایندگان بکار می انداختند تاراهی در زمینه سراغ شده و دست به کشت و خون نزنند و آنگاه که این همه وسایل سیاسی بی نتیجه می افتاد، نا گزیر بعنوان آخرین وسیله جنگ آغازمیکردند واز همین جاست که جواز جنگ در اسلام مشروط به حمایهٔ دعوت اسلامی ودفاع از جان است ونیز جهاد که اسلام آنرا راه پخش عقیدهٔ اسلامی و حمایهٔ اسلام میشمارد، بطور مطلق نبوده بلکه آنهم داخل همین شرایط و مقررات است چنانچه خداوند (ج) میفرماید: «مردم را با حکمت و گفتار نیکو بجانب حق بخوانید و باروش وراه بهتر و پسندیده با ایشان مجادله کنید».

پیامبر اسلام در تمام معاملات ومسایل، حکمت و تدبیر خاصی داشت که این خاصیت بذات خود ازبزرگترین خصوصیات یك سفیر در راه انجام پیروزمندانهٔ سفارت وی به حساب می آید واین روش مدبرانه در تمام مکاتبات اوعنوانی شاهان و سران کشور ها و قبایل مختلف هویدا بود.

ازینجا باین نتیجه میرسیم که که‌سفارت دیپلوماسی عرب‌در زمان اسلام با سفارت در زمان جاهلیت وقبل ازاسلام ازروی اهداف، مغایرت داشت، چه قراریکه قبلا تذکر رفت دیپلوماسی عرب قبل از اسلام بیشتر در ساحهٔ گنجایش شرایط اقتصادی و اجتماعی شان کار میکرد ومنظور اساسی ایشان ایجاد روابط تجارتی بین قبایل مختلف عرب و نیز گسترش آن در ملل همجوار بود.

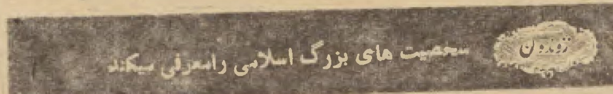
اما دیپلوماسی در اسلام، دعوت بسوی اسلام وپخش رسالت اسلامی راهدف اولی خود قرار میدادوسفارت باساس امکانات و شرایط، در سایهٔ اسلام رو به تحول میرفت چنانچه روابط خارجی‌ایکه در بدوامر شروع گردید بر ارسال مکاتیب وفرستادن قاصد نزد قبایل عربی استوار بود وبدین ترتیب وسایل ارتباط بمرحلهٔ عقد معاهدات و تشکیل محافل رسید.

هنگامیکه پس از هجرت جانب مدینه، برای نخستین بار وحدت سیاسی عرب تحقق پذیرفت‌ودولتی درانجا تحت ریاست و رهبری‌پیامبر اسلام قایم گردید، تحول اسلوب و روش سفارت یکی از ضروریاتی بشمار میرفت که دولت اسلامی درشرایط موجود خود باید از ان برخوردار باشد ازینرو ساحهٔ دیپلوماسی را انکشاف دادند ووسایل آن را نیز توسعه‌بخشیدند تادولت جدید اسلامی بتواندسیاست خارجی خودرا مطابق به ایجابات شرایط ، بادول مجاور برقرار سازد.

گسترش دعوت اسلامی در راس اهداف بزرگ واصیل دیپلوماسی وسفارت اسلام واقع بود وتمام‌وسایل ممکنه رادرهمین راه بکار انداختند ولی درعین زمان‌جنگها ییکه‌مسلمانها پس ازهجرت، بادشمنان اسلام‌بعمل آوردند، ایجاب میکرد ساحهٔ‌دیپلوماسی وسیع‌تر و گسترده ترگردیده واهداف آن نیز وسعت یابد، ازین جهت پیمان ها و معاهدات با سران شهر ها ییکه توسط مسلمانها فتح شده بود عقد گردید تا بدین‌وسیله آرامش ومسالمتی رویکارآمده و در موضوع تبادل اسیران و غیره امور برخوردی واقع نگردد و دردورهٔ‌خلفای اسلام نیز امتدادی از دورهٔ پیامبر اسلام بوده و دیپلوماسی بروی همان غایه و هدف قبلی، به پیش میرفت.

باقیدارد

عبدالرحیم (عینی)




# حضرت عبدالله بن زبیر بن عوام (رض)

این شخصیت نامی اسلامی یعنی عبدالله بن زبیر معروف بهمین نام بوده کنیه اش ابوبکر اسدی قریشی‌است که‌پیغمبر اسلام اورا بکنیهٔ مادری اش ملقب ومسمی نموده اند.

این صحابه جلیل القدر نخستین مولود مسلمان مهاجر است که‌درسال اول هجری درمدینه منوره متولد گردیده وحضرت ابوبکر صدیق (رض) به‌گوشهایش آذان گفته‌است. زمانیکه مادرش اسماء درقبا اورا زائید نزد پیغمبر اسلام برد وحضرت رسول اکرم(ص) وی رادرکنار گرفت خرمایی راخواست‌وجوید ودر دهنش گذاشت لذا نخستین چیزیکه داخل ذهن وی گردیده‌عبارت‌ازلعاب‌دهن‌رسول‌خدا(ص) میباشد ، سپس درحق وی دعای خیرنموده‌و به‌آینده نیك‌پیشگویی کردند.

پدرش اززمرهٔ مصاحبان خاص پیغمبر«ص» بوده مادرش اسما دختر حضرت ابوبکرصدیق (رض) وپدر کلانش یاراول حضرت رسول علیه السلام میباشد ،مادرکلانش صفیه عمهٔ پیغمبر خدا وخاله‌اش حضرت عایشه صدیقه همسر رسول خدا(ص)است.

حضرت عبدالله بن زبیر (رض)بسن هشت سالگی باپیغمبر (ص) بیعت نمود. شخصیت عالی وی‌زبان زدخاص وعام بوده شخص عابدو خداجو بود بسیاری شب هاراتاصبح به‌بیداری سپری نموده بسی‌روزها را تاشام روزه داربوده است .در جهاد فی سبیل الله سهم بارزداشته به‌شمشیرزنی وصف آرایی مهارت تام داشت ، قرآن را حفظ نموده شجاعت بی نظیرش درغزوات فوق همهٔ اوصاف آن بود .

شخص لاغر اندام وکوتاه قدبوده درمیان چشمانش آثار سجود آشکار می گردید.زمان تولدش مویی دربدنش دیده نشده تا سن شصت سالگی بسیمایش ریش نبرامد، از فصاحت زبان وطلاقت لسان بهره کافی داشت .

«باقیدارد»

از کاظم آهنگ

# مذاکرات سه جانبه درباره قبرس هنوز به نتیجه نرسیده است

بررسی مسایل روز

هنوز حملات وحشیانه وتفتین آمیز اسرائیل در شرق میانه مخصوصا بر قراء جنوب لبنان گاه و بیگاه ادامه دارد و هنوز انسانهای بی دفاع و آنانیکه فقط برای تامین حق طبیعی شان مبارزات بر حق خود را دوام می دهند ازشر جنگ نجات نیافته اند و هنوز حوزه مدیترانه ناشی‌از تعرضات اسرائیل مملو ازحوادث و وقایع است که انسانها درهر کنج و کنار این کره خاکی از آن رنج می برند که دفعتا حادثه دیگری درین حوزه بروز نمود - این حادثه در جزیره پر ماجرای قبرس بوده است .

روز دو شنبه ۲۴ سرطان ناگهان خبری از طریق وسائل اطلاعات بروز کرد که حاکی از یك کودتا در قبرس بود طوریکه در همان بدو امر شایع گردید این کودتاتوسط قوای گارد ملی قبرس تحت رهبری نیکوس سامپسن صورت گرفت و در همان آغاز بصورت غلط شایع شد که سراسقف میکاریوس رئیس جمهور قبرس ازبین برده شده است . ولی بعد از آنکه قوای گارد ملی قبرس اعلان نمود که بر اوضاع در آنکشور مسلط است و هم اعلان کرد که امن و آرامش در آن سر زمین حکمفرماست سر و کله میکاریوس در لندن ظاهر شد . دیری‌نگذشت که وزیرخارجه و وزیر دفاع ترکیه هم وارد لندن شدند ومذاکراتی رابا ارتباط به موضوع کودتای قبرس بدست قوای گارد ملی با مقامات مسوؤل انگلستان و میکاریوس آغاز نمودند .

قابل تذکر است که گارد ملی قبرس ازطرف (۶۵۰) نفر صاحب منصبان یونانی اداره و تنظیم می گردید و بناء تضمین کنندگان آزادی و قانون اساسی قبرس مخصوصا ترکیه از بروز این‌حادثه توسط صاحب منصبان یونانی به تشویش و هراس افتادند . این تضمین کنندگان که عبارت اند از ترکیه ، انگلستان و یونان مکلف اند در موقع بروز حوادثی که آزادی ، تمامیت و قانون اساسی قبرس را بخطرمیاندازد ، در امور مربوطه مداخله نموده واوضاع را تحت کنترول در آورند ، شاید این مداخله توسط هر سه عضو تضمین کننده صورت گیرد و یا توسط دو ویایکی از آنها. بنا بر همین علت بوده است که ترکیه فوری وزرای خود را به انگلستان فرستاد تا درین زمینه به اقدامات سیاسی دست بزنند اما طوریکه ملاحظه میشود یونان درین امر تا آنزمان کدام اقدامی نکرد و چه اقدام نخستین یعنی کودتا به حمایت حکومت نظامی یونان از طرف قوای گارد ملی قبرس انجام پذیرفت .

گرچه در ظاهر امر شایع شد که این کودتا توسط قوای گارد ملی که تعداد آن به دوازده هزار نفر بالغ میگردد ،صورت گرفت ولی در حقیقت این کودتا به‌حمایت حکومت نظامی یونان و برای‌منافع یونانی زبانهای قبرس صورت گرفته بود . شاید یونان و صاحب منصبان آله دست آن در قبرس باین فکر بودند که با این عمل‌شان خواهند توانست یك قدرت کامل یونانی را در آن جزیره بر قرار ساخته و حقوق اقلیت ترکی زبان آن سامان را پامال سازند . در حالیکه چارۀ این نوع دسایس قبلا شده بود باین معنی که ترکیه و انگلستان هر کدام میتوانند چنین عمل را جلو گیری کنند چنانچه ملاحظه شد به تاریخ ۲۸ سرطان کشتی های جنگی و پیاده کننده ترکیه به صوب قبرس در حرکت افتاد و صبح روز ۲۹ سرطان اژانس های خبر رسانی جهان‌اطلاع دادند که عساکر ترکیه بر شهر بندری قبرس به‌نام کای رینا پیاده شده اند .

جنگ در قبرس شروع شد قوای هوایی ترکیه هم توام باقوای بحری آن اهدافی رادر قبرس بمباران کردند. امادر تمام دورۀ جنگ ترکیه سعی نهایی به‌خرچ میداد که جنگ را طوری تنظیم نماید تا باعث قتل و قتال مزید نشود بلکه هدف وعایه نهایی ترکیه آن بوده است که میدان هوایی نیکوسیا را بدست آورد تا آنکه یونان نتواند قوای گارد ملی را تحت اداره صاحب منصبان معاونت کند و هم هدف ترکیه آن بوده است یك تعداد شهر ها و محلات را بدست آرد تا برای منافع ترکی زبانهای قبرس که قریب یك پنجم نفوس قبرس را تشکیل میدهند باصطلاح دست بالاتری داشته باشد چه ترکیه می دانست که در قبال این کودتا و بروز این مشکلات مسلما قوای تضمین کننده به مذکرات می پردازند و درین مذاکرات هر گاه ترکیه از یك موقف قوی تر داخل شود بدون شك امتیازاتی برای ترکی زبانها تامین می نماید .

درحالیکه نایره جنگ در قبرس شدت میگرفت میکاریوس وارد نیویارك شده و جلسه شورا امنیت را برای وارسی وقایع قبرس تقاضا نمود . از جانبی هم داکتر هنری کیسنجر ، جوزف سیسکو معاون خود را جهت انجام یک سلسله فعالیت های سیاسی بین یونان و ترکیه به‌کشور های مذکور ارسال نمود .سیسکو فعالیت خود را درین موضوع ادامه داده و پیشنهاد خود را طی چند موضوع تقدیم نمود نخست در پلان او این موضوع درج شده که نیکوسس سامپسن زمام امور رارها کند تا بعوض او شخص دیگری تعیین گردد از شخصی که برای این امر زمزمه می‌شد گلافکوس کلریدس رئیس پارلمان قبرس بود چنانچه دیده شد بعدا همین شخص زمام امور را بدست گرفته و سامسپن استعفا نمود . در پلان سیسکو همچنان گفته شده بودکه میکاریوس به‌قبرس برگردد مگر فعالیت او محض متوجه فعالیت هامذهبی باشد ـ گلاکوس کلیریدس بعدا باز گشتن میکاریوس را به قبرس به‌تصمیم ملت قبرس مربوطدانسته‌است .

سیسکو در پلان خود عفو عمومی را نیز شامل ساخته و هم تذکر داده که صاحب منصبان یونانی باید تبدیل شوند .

شورای امنیت در جلسه خود مبنی بر موضوع قبرس فیصله کرد که در آنکشور آتش بس فوری مراعات گردد و هم قوای خارجی ازآنجا خارج شوندو امنیت در آنکشور از طریق مذاکره بین تضمین کنندگان تامین گردد قابل تذکر است که فیصله شورای امنیت از طرف ترکیه و یونان‌مورد قبول واقع گردید . و هم مبارزه برای تشکیل مذاکرات بین سه قوای تضمین کننده شروع شد چنانچه بزودی روی آن موافقه بعمل آمد . انگلستان ، ترکیه و یونان موافقه کردند روی معضله شان در ژنیو مذاکرات سه جانبه را آغاز نمایند .

گر چه فکر می شد معضلات یونان مبنی بر اشاعه کودتایی در آن کشور مانع مذاکرات گردد اما از بین رفتن حکومت نظامی در یونان و احضار کار امانلیس صدراعظم سابق آنکشور برای تشکیل کابینه یونان این اندیشه را ازبین برد چنانچه کار امانلسیس کابینه خود را وشکیل داده و وماوروس رابه حیث وزیر خارجه کابینه خود برای انجام مذاکرات بادو جانب دیگر به ژنیو اعزام نمود .

بقیه در صفحه ۳۹

از گل احمد زهاب نوری

# شب های شادی وسرور

## شب های هیجان وهلهله



### ۲۰۰ هزار چراغ رنگارنگ، در شب های جشن نور افشانی می کرد

...

### نمایشات سپورتی، در شب های جشن، تماشاگران زیادی داشت

...

### آتش بازی امسال جالب و تماشایی بود.

شب ها، ظا هرآ همه یکسا نند، دریی روزی فرا می ر سند، ستاره ها دردامن تیره آسمان به چشمك ز دن می پر دازند، مهتاب گاهی از روزنهٔ ابری چهره می‌نما یاند و نور نقره گونش رابرهمه جا می پا شد وزمانی هم چهره اش را، در پس ابر دیگری ازنظر ها پنهان میدا رد و تنهاجهان



است و شب و تاریکی...

مردم شب را مظهر سکـوت و خاموشی میدانند. شب را لحظه های خلوت و سکون میدا نند، شـب را برای آرامش و خواب میدا نند... اما در حقیفت همیشه اینسان نیست، شب های دیگری هم هست: شب‌های شادی و سرور، شب های هیجا ن وهلهله ...

وما در ینجا گزا ر شی داریـم از چنین شب های که فرا مو شـ ناشدنی است، که پر از خا طره‌است که زیبا و شادی آ فرین است:

درست یکسال قبل، در همیـن شب و روز ها، انقلاب تاریخی یـی درکشور ما، صورت گر فت ورژیمی را، استقرار دار،که شب های‌تاریك را، برای مردم، روشن و بجای یاس وناامیدی ها، شاد مانی را به‌ارمغان داشت...

امروز، که سالی از آ ن تاریـخ گذشته، مردم ما، مردم قـدر دان و پاس دار ما، چشنی عظیم‌وشکو همند دارند، چشنی که یاد گار آ ن روز است و بپاس قدر دانی از آن مردان قهر مان... جشنی که برای آزا دی وحاکمیت ملی است، جشنی که نوید سعادت را، بد لها می دهد...

آوانیکه بسـوی منطقه جشـن می رفتم، در ذهنم این تصور و جود نداشت، که آنهمه شادی و هلهله، آن‌همه ازدحام و غلغله را ببینیم.

در چهار راهی ها، در بـالای عمارات دولتی، دربرابر دکان ها و سرای ها، بر فضای جاده ها، همه‌جا چراغ های نو رانی ملون بود، که‌نور می‌پا شید و رو شنی می آفرید.

چرخ ترا فیکی آریا نا با میـنار بلندی از چراغ های برق و باحمایل های رنگین آن، آنقدر تما شا یی‌بود که تما شا گر، به حیرت می‌رفت.

«تصمیم شرط اول مو فقیت‌است» جمله یی است که بانور یارو شنی، بر بالای «جاده بیست و ششـم سرطان»، چشم ها را بسوی خـو د می کشید.

راستی که شب ها، این شب های شادی بخش، رنگ دیگری دارند، دل سیاه و تاریك آن ها را،هزا ران چراغ پر نور و ر نگین، رو شن دو سینهٔ خا موش شان را نعره ها ی

بقیه درص ٦١

# انسامبل سوو ینر در کابل

مصاحبه‌از: میمدال

## این انسامبل که بیش از سه‌سال عمر ندارد یکی ازموفق ترین دسته‌های هنری خطاب شده است

...

## اینان جایزه بزرگ را از بلغار یا بدست آورده‌اند

...

## اعضای انسامبل خصوصیت مهمان نوازی مردم افغانستان را تمجید کردند

...



گروه انسامبل درحال اجرای نمایش

انسامبل سوو نیر کــه گـــرو پ سی عضوی را تشکیل مید هند در نخستین جشن جمهوری کشور عزیز ما باساس تعلقات دو ستانه و روابط مستحکمی که فیما بین مملکتین ا ز سالیان درازی و جود دارد، و ا رد افغانستان شده واز مدتیست کـــه نمایش هنری خود را در کابل‌ننداری بمعرض تما شای علاقمندان قرارداده اند. این انسامبل که متشکل ازجوان ترین هنر مندان همکار میبا شد بـــه سر پر ستی میر من «تا مارا گولانوا» فعالیت هنری خود را از مـــدت سه سال است که در بادی عر ضهٔ نمایش های جالب و هنری ادا مـه میدهند و در حال حاضر یکـــی از انسامبل های شناخته شده ومعروف در اتحاد جما هیر شو روی بشمار میاید.

«میرمن تامارا» یکی از ر قا صه های‌مشهور وشناخته شده ایست‌که درساحهٔ هنر رقص خد مات‌برجستهٔ ازخود بیاد گار مانده و در حر فـــه ومسلك خود هما نا کسی است که اورا با صطکاك هنر و خـــد ما ت هنری اش میتوان هنر مند مــنفرد خواند.

وی بیست و دو سال تمام‌موفقانه خدمت نموده و تحصیلات خود رادر مکتب بالشو تیاتر مسکو در رشتهٔ رقص بپایان رسانیده است. و د ر ممالك دیگر مانند امریکا، فرا نسه، هسپانیا، انگلستان، امریکای لاتین نیز مسافرت نموده وکنسرتها ی را که اجرا نموده یکسره با مو فقیت های بزرگ بوده وتاکنون چند یـن جایزهٔ بزرگ را نیز بد ست آور ده است. او گفــت:

انسامبل سوو نیر سه سال قبل باساس مفکورهٔ «تامارا» تا سیس و دران بیست و هشت عضوی شامل کرده شده که سن هر یك آن ازهژده تا بیست و دو ساله بوده و همهٔ‌آنان جوانانی میبا شند که تحصـــیلا ت مسلکی در رشتهٔ رقص دا شتـــــه (مکتب رقص) با لشو تیا تر راتکمیل نموده‌اند.

انسامبل سو ونیر گر چه عمـــر طویل ندارد واز فعالیت شان بحیث یك انسامبل بیشتر از ســه سا ل نمیگذرد و لی با این و جود هم‌چون درکار های هنری خود کاملا مسلط ودر عرضهٔ پار چه های خود مو فقیت کامل دار ند ازاینرو شهرت‌ومحبوبیت اوشان در نزد مردم خیلـــی زیاد و برازنده میباشد زیرا اینـــان د ر لیننگراد و سایر شهر های بزر گ شوروی مخصو صا دراما کن وجاهای که باساس پلان د ولت تد ریجـــا بصورت شهر آبادانی و عمران درآن



صورت میگیرد غالبانمایش های‌خودرا دایر می کنند و تاکنون بد فعا ت چنین نمایش ها از طریق ایـــن انسامبل صورت گر فته که در هر بار پیمانه شهرت آنرا و سیع تـر وزیباتر نموده‌است.

رئیس هیات انسا مبل سو و نـیر بعد از تو ضیحات مطالب بـالا در قسمت اعضای مشمول انسا مبـل چنین گفت:

فعالیت وهمکاری صمیمانه همـه اعضای مشمول انسامبل سبب شده که‌این انسامبل بمحبو بیت وشهرت کنونی نایل گردد اما بصو رت مجرد وخاص میتوان گفت که چهره ها ی توانا تر و سر شار از غنای هنـر سالم نیز در بین اعضای این دسته موجود هست که از آ ن جملـــه می‌توان از «کو رنیا ، میر مـــن سو مو لیوا، گرا سیموا، ناتا شا، کوبات کین ومیر من کو بات کینا ، ایلیچین گرا سیموف، ماریــــا، سمیرانوا» نام برد.

رئیس هیات هنری اتحاد شوروی در مورد مسافرت ا نسا مبـــل سو ونیر گفت از سال ۱۹۷۳ د ر فستیوال بین المللی جوانان دربرلین وهمچنان در همان سال درفستیوال جوانان در بلغاریا شر کت نمود که در بلغا ریا انسامبل سو ونیرجایزه بزرگ و اول را بدست آورد.

او از جملهٔ نما یش ها وپارچـه هاییکه بمعرض اجرا قرار میگیـرد پارچه های (کار انبك) مـلا قا ت بی‌ثمر، رقص دختران و پســران، وحدت، رقص جوانان، کالینکه ومارا درخور تمجید وستایش میداند .

**يك چهرهٔ آواز خوان:**

یگانه چهره آواز خوانی که‌در این انسامبل شمو لیت دارد. میر مـن الکساندر سپوژ نیکوا است که در آواز خوانی مخصـو صا در قسمت آواز خوانی فولکلو ریك استعداد و توانائی شگرف داشته و آهنگ‌های اوبقدری دلنشین وگیرنده است که‌در ظرف مدت کو تاهی دراین حر فه به تر قیات قابل تو جهی نایل گردیده است.

«سپوژ نیکوا» دریك فا میـــل هنرمند در شهر «دلینی واستو ك » چشم بدنیا کشوده که مدت طویلی استعداد آواز خوانی او بمنصهٔ‌تبارز نیامده بود وبعد همینکـه عـــده از چیز فهم‌های‌موسیقی بارقهٔ‌درخشنده استعداد او را دراین ساحه ملا حظه کردند اورا دراین دایره تشـــویق کردند و سپوژ نیکوا هم بنا بـــه تشویق اهل مسلك بمنظور خدمات هنری از طریق موسیقی خود را به کنسر وا تور شامل نمود که تا هنوز هم دامنهٔ تحصیلات مو صو فه‌بپایان نرسیده است.

این آواز خوان از شانزده سالگی شروع به آواز خوانی نموده ودراکثر شهر های اتحاد شوروی هنر نما یی نموده که رویهمر فته توأم باموفقیت بوده است.

میرمن سپو ژ نیکوا بیـــرون از مملکت خود در جاپان، فرانسه، بلجیم بلغاریا، پولند، هنگری وسیلون هم کنسرت داده‌است چنانچه کنسرت اودرجاپان مدت شش ماه تمام دوام کرد.

اما در فستیوال بزرگ هلسنکی مدال بزرگ طلائی را درازای هنـر نمایی خود بدست آورد.

میرمن تاما را بجواب یك سوال دیگر گفت: انسامبل سو ونیر خیلی مســر و ر است کـــه د ر نخستین جشـــن جمهو ر یـت کشو ر همسا یه و دو ســت خود افغا نستان شرکت می‌کند.

ما در لحظهٔ اول از چهره های مردم خواندیم ومتحسس شدیم که مردم افغانستان‌علاقه و صمیمیت،مسر ت واحساسات نهایت گرم و خا موش ناشدنی دربرابر رژیم نوین ودولت انقلاب نوین خود دارند و ماهیأ ت مشمول انسامبل سو ونیر که دراین جشن فر خنده برادران افغانی خود شرکت نموده‌ایم بقدری مسـرور و خرسند استیم که برادران افغانی ما میزان علاقه و خو شـــی ما را د ر انعکاس پار چه های هنری ماميتوانند تخمین نمایند و حدس بزنند.

میر من تا ما را در پا یان مصاحبهٔ خود این مطلب را باحسا سات گرم وپر حرارت بیان کرد.

مردم افغا نستان مردم‌نها یـت مهربان، مهمان دوست و مهمان نواز استند که‌بدون اسثنا در برا بـر مهمانان لطف بیدریغ از خود نشان میدهند. این مردم استعداد خیلـی غنی را صاحب استند که ما یقیـن داریم درتحت حمایت رژیم نو یـن افغا نستان در اسرع فر صت د ر قطار ممالك پیشر فته و مترقی‌دنیا احراز مو قعیت خواهد نمود.



### هیات هنرمندان هندی در کابل

# این هیات در سه گروپ

## آواز خوان کلاسیک این هیات

## رقاصهٔ رقص های کهتک تحصیلات اختصاصی

هیأت هنری هند که بمنظورشرکت در نخستین جشن جمهوری کشو ر عزیزما وارد کابل شده بود هیأ ت ده نفری بوده و این هیات به سه دسته جدا گانه منقسم شده بود که دستهٔ اول را نوا زند گان ساز های کلاسیك، دسته دوم را آواز خوان و نوازندگان رشته کلاسیك و دسته سوم را نوا زند گان و ر قاصهٔ رقص های کلاسیك تشکیل میداد .

**نوازندگان ساز های کلاسیك:**

در این دسته سه نواز نده شامل بود که‌پیشکار شان شیف کمارشرما نام داشت وبحیث سنتور نواز دستهٔ مربوط خود را رهبری مـی کنـد. میرمن منوره شرما خانمش باوی در بخش مربوط شان باتانبوره و بناغلی کاشی نات مسیرا با طبله‌بامو صوف همراهی مینمود شیف کمار شر ما جوان نهایت خوش قیافه، خلیق و خوش صحبت بود وبیشتر شبیـه ستاره های سینما دو ست دا شتنی وسمپاتی جلوه میکرد .

شیف کمـار در سال ۱۹۳۸ د ر جمهو تولد شده و چون پد رشـ «پندت اومادت شرما» یکی‌ازاستادان نامور وچیره دست در مو سیقـی کلاسیك محسوب می شد، در آغا ز مرحله شیف را تحت رهنما یی های لازم قرار داده او را تشویق میکرد تا در رشته طبله نوازی مـو فقیت های درخشانی را حاصل نماید. چون استعداد شیف کمار باساس اصـل توارث در مو سیقی قوی و قا بـل ملاحظه بود بزودی در طبله نو ازی مهارت حاصل کرد. و لی در پهلوی نواختن طبله شیف کمار علاقـهٔ بی‌پایان برای فرا گیری سنتور د ر خود احساس مینمود ازینرو زیـر نظر پدرش سنتور نوازی را شروع کرد و بسرعت در این رشته تر قی شایان توجه نمود بطوری کـه علی الر غم توقع پدرش حتی‌تغییراتی در چگونگی سنتور نوازی وا رد کرد که مستند لل و علمی بوده وتوانست رضایت اهل مسلك را فراهم آورد.

شیف‌کمار در آغاز مر حله‌سنتور را از شکل ابتدائی آن‌که نو عیت کشمیری داشت بیرون کشیـد و بقدری استادانه و آگاهانه در این‌راه مساعی بخرج داد که موفق شـد سنتور را بحیث یك آلهٔ وا حـد موسیقی کلاسیـك در قـطـار آلا ت موسیقی هندی معر فی کنـد و جاه بزند.

این هنر مند معرو ف و محبوب درازای قابلیت فرا وان و استعداد درخشان خود شهرت و محبو بیت فراوان بدست‌آورده وتاکنون زیادتر ازچهل مرتبه ایالات متحدهٔ امریکا، کانادا، بلجیم، فرانسه، سو ید ن و انگلستان مسا فرت نموده و کنسرت داده که همه کنسرت های وی تو أ م باموفقیـت بوده واز او استقـبا.ل فوق العاده بعمل آمده است.

وی درسال ۱۹۶۹ نظر بد عو ت انگلستان وایران باین مما لـك مسافرت و کنسرت اجرا نمو ده‌است شیف کمار شرما در طو ل عمـر هنری خود ششی مدال «ایـل‌ـپـی» بدست آورده‌است.

**آواز خوان این هیـأت:**

دسته دوم هیات هنری هندی را «دکتورس میرمن شنو کو رانا»بحیث آواز خوان، استاد صابری خا ن‌بحیث سارنگ نواز، بناغلی سر دار خان بحیث طبله نواز و بناغلی علی لطیف احمد خان بحیث آرمونیه نوازتشکیل میداد .

دکتورس شنو کو را نا یکی ا ز کلاسیك خوان های بنام ر سید ه ومعروفیست کـه د ر مو سیقـی کلاسیك هندی صاحب مقام ار جمند و محبو بیت فرآ وان میبا شد. این میرمن هنر مند از سیزده سا لگی شروع بفرا گیری نمود که استاداول موصو فه بناغلی مو سل گو نگـر شناخته شده است اگر چه میر من شنو برای تسلط خودش در موسیقی کلاسیك با جهد و تلاش بی پا یان نزد اسا تیدی مانند(بناغلی‌اتن جنکر تاکر جای دیو، آتا و لی و مشتـاق حسین خان) نیز مرا جعه و پا ر هٔ از بحر بیکرانهٔ علمیت آنان‌استفا ضه نموده ولی در نفس امر استاد و ی هما نا «موسل گونگر» میبا شـد. میرمن شنو کورانا مو سیقی رابحیث یك رشتهٔ خاص تحصیلی تعقیب و بپایه یی اکمال ر سانیده است.اودر سال ۱۹۴۴ تعلیمات مقـد ماتی و ابتدائی و در سال ۱۹۶۶ سنـد دکتوری را حاصل نموده است و او در ایدیم های کلاسیك خیال، تمر ی،

# ...هنر نمایی کرد
## ...تحصیلات اختصاصی دکتوراد ارداما
## ...خود را بدرجه ام،ای تکمیل نموده است

**مصاحبه از «میمدال»**

ترانه، تاپه، غزل و چتی تسلـــــط فراوان داشته و در مورد مو سیقی هند رسایل و تا لیفاتی هم دارد.

میر من شنو بحیث یك عضـــــو فر هنگی و شنا خته شدهٔ هند د ر یونان، ایران، تر کیه، مصر، سوریه سودان و نیپال مسا فرت و هنـــر نمایی نموده‌است چنا نچه آواز های او در رادیو های توکیو، هـانکاك، بنکاك موجود بوده و غا لبا از طریق همین رادیو ها نشر می شود.

این میر من از بیست سال است که بارادیو و تلویزیون هند همکا ری نزدیك داشته و از همین سبـــب محبو بیت فرا وان بد ست آور ده است.

یکی از چهره های در خشندهٔ این هیات استاد صابر ی خان سا رنگ نواز چیره دست است که در سا ل ۱۹۲۷ در مراد آباد دریك فا میـل هنرمند بیدا شده و نزد استـــاد کاجو خان بحیث شا گرد کار کر د او ازمدت سی سال است بحیـــث استاد تك نواز بارادیو دهلی‌وسایر رادیو های هندو ستان همکاری‌داشته وبا راوی شنکر در امریکا،انگلستان فرانسه، آلمان و اتحاد شـ وروی کنسرت مشترك اجرا نموده‌است . اوبا یودی منهیون ویلون‌نواز معروف اروپا نیز چهار سال قبل کنسر ت مشترك دایر نموده بود که موردعلاقهٔ شدید مردم ارو پا واقع شد.

### رقاصهٔ رقص کلاسیك کهتك:

پیغله سو میترا یکی از رقا صه هایی است که در رشتهٔ رقص‌کلاسیك کهتك قابلیت‌وتوانایی فو قـالعا ده داشته و در جملهٔ رقا صه های ردیف اول بشمار می آید. وی که‌در کلکته چشم بدنیا کشوده و بعد از اینکـه تحصیلات خود را بدرجهٔ ام،ای د ر رشتهٔ جغرا فیه به یو نیو ر ستـی کلکته بپایان ر سانید متمایل‌به‌حرفهٔ شد که از ایام طفو لیت یك علا قـهٔ خا موش نا شدنی بدان احسا ســـس می‌کرد.

پیغله سومیترامیترادر فر صتیکه تحصیلات خودرادر مکتب‌ویونیورستی تعقیب می کرد توأم به آن بفراگیری رقص می پر داخت و اسا سات‌رقص کهتك رانزد رقاصهٔ معرو ف رقص های کهتك «جی کماری» آمو خت و چون مو صو فه مدت طویلی ز نده نماند از اینرو سو میترا میترامتباقی رموز رقص را نزد پندت‌رام گو پال مصرا بپایهٔ تکمیل رسا نید.

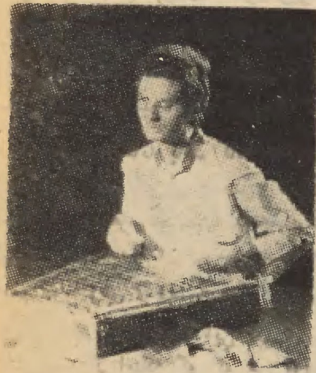
او در بسیاری از پرو گرام های هنری رقص در هندو ستان سهـــم گرفته و شر کت کرده ولی بیر و ن ازخاك هند این او لین مسا فرت این هنرمند بشمار می آید.

اوتاکنون باخذ یك جایزه طلایی نیز موفق گردیده است.

اعضای هیات هنری هند از اینکه در نخستین جشن جمهو ریـــــت افغانستان شر کت نموده‌اند مسرت بی‌پایان داشته وابراز نظر نموده‌اند که مسرتی از این بزرگتر وجـــود ندارد که هنر مندان‌هند ی به حیث هنر مندان یك کشور دو ست د ر جشن خو شی وشاد مانی برادرا ن افغانی خود شر کت می‌نما یند.

این هیات تبا دل هیات های هنری وکلتوری را بغرض آ شنا ئی مزید مردم مملکتین قلم مو ثری بـــرای استحکام مؤدت و علایق مردم‌خوانده واظهار امید نمود که بازهم بتوانند جهت هنرنمایی بافغا نستان‌مسافرت نمایند.





# هیات هنری ایران در کابل

از: میمدال

## کنسرت های این هیأت هنری در غازی ستدیوم و کابل ننداری در خور توجه بود گو گوش مستانه آواز میخواند و حرکات لطیف هنری از خود بمنصهٔ ظهور میاورد.

## مردم میگفتند: - گو گوش و فقط گو گوش







پوهاند نوین وزیر اطلاعات وکلتو رهنما م اهدا ی تحفه به هنرمندان ایرانی

هیات هنری ایران کـه بمنا سبت جشن خجسته جمهوری کشورعزیزما بروز ۲۶ سر طان وا رد کابل شده بودند می توان گفت که شامل د و دسته بوده و شیوهٔ کار هریـک از دسته های دو گانه باهم کاملامتفاوت بوده واز نگاه عمومی روش و شیوهٔ جداگانهٔ راتعقیب مینمود ندکه میتوان یکی از این دسته ها را مربــــو ط بخانم گو گوش و دستهٔ دیگر رابـه بناغلی وفائی خواند. این هیـا ت مخصو صا از اینکه گو گو شی آواز خوان و هنر پیشهٔ معرو ف سینمای ایران درآن سهم داشت با استقبال بیسابقه و فوق العادهٔ موا جه گردید که این استقبال بی سابقهٔ مر د م از هنر نمایی هیات هنری ایر ا ن مربوط بشهرت و محبو بیت گوگوش میباشد زیرا مردم ما در خصو ص گوگوش هر گو نه آما دگی ذ هنی داشته و تا حدودی او را از طر یق بازی ها ی هنری اش بروی پر د ه سینما خو ب شناخته وا شتیا ق بی‌پایان برای دیدن وی دا شتندلذا اگر بگویم که مو فقیت این گـر و ه هنری بستگی مطلق بو جود گو گوش داشت افادهٔ نا در ستی نخوا هـد بود زیرا این حقیقت رامی تـو ان بروی یك حر کت مقا یســوی ا ز کنسرت های دریافت کـه در آ ن گوگوش شرکت ندا شت و منفر دا بناغلی و فائی هنر نمایی می‌کرد.

**گروه وابستهٔ وفائی:**

وفائی از جملهٔ آواز خوانانایست که‌نزد مردم ما چندانی معرو فیت وشهرت ندا شته و اگر گفته آور یم نزد مردم خوا نندهٔ تازه کار و تا زه ظهور است، جادارد ولی بااین هم طی چند روز یکه او بمعیت خا نم گوگوشی هنر نمایی کرد بوجه قا بل توجهی توانست تماشا چی را بخود جلب نموده و خاطر شانرا را ضی نگهدارد.

و فــا ئی هنر مند خو شـں صحبت جوان میا نه قد بوده وبایك نظر می شود گفت که مو های سراو

به تناسب سن و سا لش بی‌اندازه روبه سپیدی رفته است. وفائی صاحب آواز خوب بوده ووقتی بروی سن ظاهر می شود، قیافه آرام‌وجسم بیحرکت او در درازای کف‌زدنهای تما شاچی تد ریجا عو ض شده و آنوقت آنقدر از خود مستی و شور وهیجان نشان میداد که تما شا چیان مجبور میشد یا بعضا خود بنا غلی وفائی تماشاچی را مجبور می‌ساخت که بموازی آهنگ او کف بزنند.

حر کات و فائی به چگو نگی‌روحیهٔ آهنگ فرق می کرد او میر قصید، می‌سرود، کف میزد هیجانی میشد وبااینطریق تو جه تما شا چی‌را به خود جلب می کرد که در این‌کارش خیلی موفق بودو نگارنده رویهمرفته حر کا تش را ستوده و آنرا محر ك تبا رزات هنری اش می خوا ند اما بخشی تقلید وفا ئـی از نگـا ه يك کر تیك سالم چندان لطفـی نداشت زیرا او از آواز خوا نانی تقلید می کرد که در محیط ما گمنام و شهرت نا یا فته بودند و چو ن سابقه واندازهٔ از خصو صیات آ ن آواز خوانان نزد مردم ما نبود ازاینرو حکم نمی توان کر د کـه او دریـن کارش تا چه اندازه مو فق بود.

او از جملهٔ آواز خوا نان را دیو ایران بوده و باوصف اینکه مـدت طویلی دراین راه سابقه نداشت‌باز هم درحدودساحهٔ کارش هنرمندیست موفق که درایران هوا خواهانش‌زیاد میباشد.

هنر نمایی او در کابل ننداری وغازی استودیوم توأم با مو فقیت بود. همکاران وفا ئـی بصو ر ت عمومی هنر مندانی بودند که درکار های مربوط داشتهٔ اختصا صی شان صاحب قدرت وصلاحیت هنره جلوه میکردند.

### گوگوش در سطح عمیق‌تر

نام اصلی گوگوش فایقه است که در ۱۸ دلو سال۱۳۲۹ چشم بـه دنیا کشوده و در سال۱۳۳۳ بعمـــر سه سالگی در پر دهٔ سینما ظا هر گردیده است. پدرش صابر آتشین نام داشت که در آغاز مر حله‌گوگوش هم فایقه آتشین خطاب میشد.

وقتی احساس آواز خوانی در او تحریك شد برای اولین بار کا پی يك آهنگ «دلکش» را سرود کـه مورد توجه واقع شد و متعا قـب بسوی سینما جلب گردید که برای اولین بار در فلم چهار خواهر نقش متوسطی را ایفا نمود آخرین فلـم گوگوش «محل امریکائی» نام دا رد. او جایزه سپا س ایران رابابازی در فلم «بیتا» بدست آورده‌است.

او درسال ۱۳۴۶ یعـنی در روز سالگرهٔ خود بامحمود قربانی‌ازدواج کرد که محصول ازدواج اويك پسر بنام کامبینر میباشد. این آواز خوان پرمایه در امریکا، روم، لندن، پاریس مراکش وديگر ممالك‌عربی مسافرت نموده وهنرنمایی کرده است.

او ازسه سال است که مـو قف خودرا بحیث بهترین آواز خوان زن درایران حفظ نموده که‌درحال حاضر اورامی توان یگانهٔ مو سیقی ایـران خواند از اینرو گو گوش ستـاره و آواز خوان محبوبیست که‌رویهمرفته طرز وشیوهٔ ظهو رش در روی سن منفرد به شخص خودش بوده‌حرکات گیرنده واداهای مستـی بخـش و رومانتیك او بوجه احسن میتوانـد نمایانگر درونمایهٔ ناب‌هنر او باشد چه گو گوش با گز ینش وگرائیش های انگیز وی خود پدیده های د ر روی سن خلق میکند که برای هـر بیننده قابل درك و حتی قابل لمس باشد واز همین رو ست که او د ر بادی تبا رزات و حر کات دلنشین و آواز خوانی های دل انگیزش آن چیز هایی را بوجود می آورد که میتوا ن آنهمه راسنت وخاصیـت حال و کیفیات مشخصهٔ هنر او خوا ند و بهمین ملحوظ است که باوصـف فعالیت هنری خودرا بشکل‌درخشنده ودست نا خورده ولا زوال برای خود حفظ نموده است .

در ستیژ کابـل ننداری و قتـی خانم گوگوش پارچه های شعـف آفرین وشور انگیز را توأم با حرکات سنخنگوی که هر کدام آن رسا می و گو یائی از باز آفرین و نو آوری ها داشت بشنوند گان تقدیم کـر د شنونده یی نبود که میزان تسلـط وقدرت او را ادارهٔ آوازخوا نی‌تردید کند از اینرو یکبار دیگر مقام‌گوگوش نزد عموم عـلاقمندان افغانی به‌نقطهٔ موومی آن تثبیت گردید همچنـان گوگوش در کنسرت خود آ هنـگ های معروف افغانی را شهـرت فراوان کسب کرده به شیوهٔ تقد یم شنوندگان‌کردکه هزارهانفر بعنوا ن تمجید برایش کف‌زدند باند موز يك گوگوش از کیبی از آلات مو سیقی جاز بود واین باند با ملاحظهٔ طر ز کارش در سطحی واقع بود که بهیچ وجه درونمایهٔ شرقی درآن بملاحظه نمیرسید از اینرو میتوان گفت کـه باند موزيك سخت در گیـر ودار نو آوری های غیر سنتی گر فتار بود امااز جانب دیگر گوگوش بامهارت خاص خود گذشته از اینکـه شد ت وحدت مو سیقی را در رتیم آوازش حفظمی کرد در هنگام عرضهٔ آو از های لایت و ملایم مانند (آهنـگ ساربان) هم ازآن بیشوه مطـلو ب کار میگرفت بصورت عمومی آنچه را که نمیتوان منکر شد هما نا تو ا فق وهمبستگی قایم مو سیقی و صـدا است که فیما بین آواز خوان و باند موزيك بوجه قابل لمسی بملا حظـه میرسد لذا توافق آواز و مو سیقی دراین باند رمزی بودکه مو فقیت شایان توجه راهم برای جواز خوان وهم برای نوازند گان اعضای ارکستر تامین می‌کرد.



گوگوش خوانندهٔ معرو فـ ایران هنگام اجرای کنسرت در غـا ز ی‌استدیوم

مترجم : عارف عزیز پور

# لبخند زدن حرفه نیست

لبخند های نمکین و فسو نگـر آنها برای شان پیشنهاد های ازدواج نامه های عاشقانه و همچنان انتقاد ببار آورده است و نیز برخـی از زنان گوینده تلویز یون جر منـی افسون و زیبائی مردم آن انــد در حالیکه نزد بعضی دیگر آنها بقایای بیلزوم دوران پیشین تلویزیــون میباشند . بهرصورت چون استیشن های تلویز یونی به گوینـد گــان خویش اکنون اجازه میدهند تا کمی پای و ساق بنمایانند و تکنیک های سخت گیرانهٔ انا نسری را ترک داده اند بنابران بنظر میرسد کــه گوینده گان زن از وظایف خــود



کارولین وایبر از رادیـــو ی بواریا : عمدتاً خانم و مادر میباشد. از سکرتو ی تا گوینـد گــی وممثله بودن: - کریستاماریا کلت.

خرسند تر شده اند .

با آنهم بسیار ی شان از شغـل خود خوشنود نیستند و بسیـــاری دیگر شان دارای حرفه هاو مشاغـل غیر از گوینده گی نیز میباشنـــد.

ظاهر شدن کوتاه شان بروی پـرده تلویز یون اصلا بیشتر جنبــهٔ احساس شاد مانی و کمی هــم اشتهار شخصی را در بر دارد مگـر بمشکل میتواند حرفهٔ اید آل شان باشد که بدان توجه بی کم وکاست مبذول دارند .

داکتر (انتجی کیون من) نماینده تیپیک این نسل نو گوینـد گـــان میباشد زیرا وی در عین زمان بــه شغلش بحیث داکتر طب نیز ادامـه میدهد . وی چند سال پیش بــه تلویزیون پیوست زیرا ازین راه به آسانی پول بدست می آورد تــا مطالعات طبی اش را تمویل کند.او وقت خود را روی پرده تلویزیو ن

ز یـــر موی خشـک کـن د ر حال مطالعهٔ کتابها یش صــرف می نمود .در عین زمان وظیفه اش بحیث گوینده وسیله ای بود بـرای سلسلهٔ پرو گرام خودش که در آن دانش طبی خویش را باگوینـد گـی بهم می آمیزد. برای مدتی وی ارائه کننده پروگرام صحی بنام (سا عت مشورتی ) بوده است که بطور منظم در پروگرام سوم اجرا میگردد .

**(دوشیزهٔ جهانی )وا یشتهان**

اگر چنین چیزی بین ستار گـان تلویزیون جرمنی وجود داشته باشد یقیناً که او «پیتراشورمن »خوا هــد بود. اوکه دوشیزه جهانی درسالهای گذشته میباشدنه تنها معروف ترین ومحبوب ترین گویندهٔ تلو یزیــون است بلکه در یک رشته وظایــف

دیگر نیز اشتغال دارد .او خود را بنام «زن هرکاره» یاد میکند . زیرا تلویزیونی اش که ماهانه از۱۲۰۰تا ۱۸۰۰ مارک برایش در آمد می آفریند مورد پسندش میباشد اینست کـه اشتهار از ین راه برایش یافتن کـار های دیگر را آسانتر میسازد .

همکار (میو نشنی پیترا شورمن) یعنی(کار ولین را یبر ) نیزیک پیشهٔ دومی دارد . این امر در مورد یــک زن خانه ومادر آشکـــار است . راه

پیمائی روز مره اش به استدیـوی تلویزیون پیش ازهمــه مفهـو م یک دگر گونی فضای عادی و خسته کن دو ر و برش را نزد او دارد .دو پسرش پولدی و مارکوس در زندگی میشوند بدام می افتند .

«کر یستا مار یاکــلت » قشنگ وجذاب که از شتو تگرت میبا شـد بصورت تصادفی به تلویز یـون راه یافت . در ابتدا او بفکر داشتن چنین شغلی نبود بلکه بحیث سکرتــور در

برای مجله ها چیز مینویسد ،روی ستیژ تمثیل مینماید . نمایشهای فیشن ترتیب میدهد ، در تلو یزیون بازی میکند و بحیث مودل عکاسـی کار مینماید . او که دختر یک کارمند دولت است در ابتدا در نظر داشت تامعلم شود . آنچه که در وظیفــهٔ

او نقش های اساسی را بازی میکنند ووی بکلی خود را وقف نگهداری از آنها نموده است . مگرآنچه در مورد بسیار ی از گوینـد گــان زن در تلویزیون درست است در باره او نیز صادق میباشد :

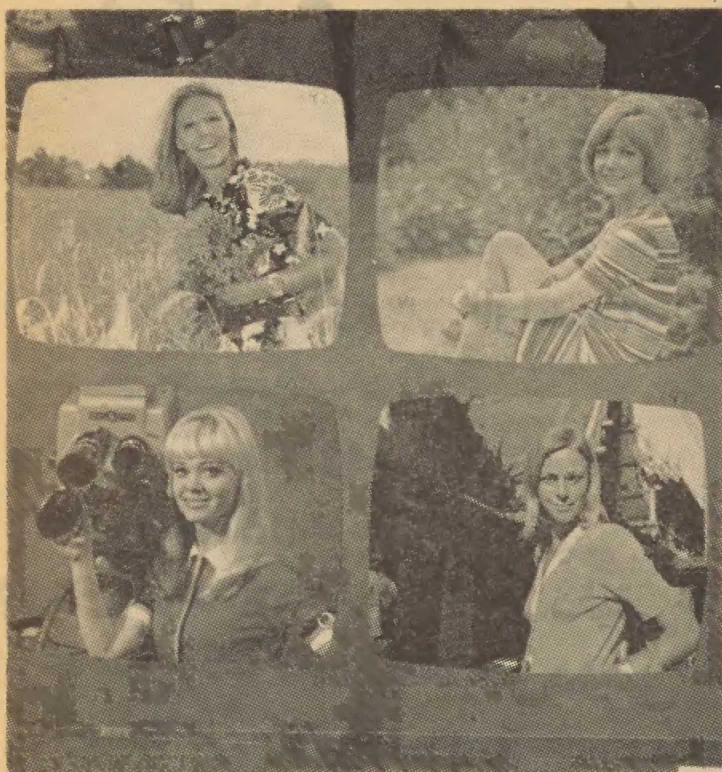
همینکه پیشرو ی کامره ظاهــر



در ین عکس پیترا شورمن بــادخترش الکساندر ادیده میشود او یک اکتر یس،ژور نالیست ،نمایشگرومودل عکسبر داری نیز میباشد

شبکه تلویزیونی جنوب المان کار میکرد . سپس روزی بچشم متصدی پروگرام خورد که بدنبال یافتن یك چهرهٔ نوگویندگی بود . پس از آن وی بزودی بهسهمگیریدر تلویزیون پر داخت وبه تندی در ردیف گویندگان دایمی پذیر فته شد. باو اندکیبعد پیشنهاد شد تا در نمایشها ی تلویزیو نی ظاهر شود وباین ترتیب سکرتر کوچولو بهیك ممثله تبدیل شد . اخیراً وی نقش عمدهٔ خود را برای نخستین بار در فلمی بنام «جوناس» باز ی نمود .

هنی وا نهایدن ازشبکهٔ تلویزیون شمال جرمنی در ها مبورگ نیز اصولا یك اکتریس میباشد . درابتدا آرزو داشت تا هنر پیشهٔ بالهٔطراز اول شود ولی پیشهٔ رقص اش را نظربه اسباب و عوامل صحی ترك گفت. بنا پیشهٔ گویندگی را آزمود وپیروز از آب [illegible] . با ازدواج همرای رقص [illegible] پرایدولتی





– او لاسیلمن و – دگمر برگهوف بیشتر در پرو گرام محلی ای . آر. دی گویندگی مینمایند .

هنی وانها یدن در ها مبور گ و(۹) – اوتی زینگل مین : اکتریس ها و مودل های عکاسی .

هامبورگ یعنی (رایز کو شر من) وی در ستیژ ها مبورگ نیز نا می برای خود کمائی کرد . او میگوید که این کار بنوبهٔ خود مشکلاتیایجاد مینماید زیرا رسیدن بموقع از تیاتر بهتلویزیون و برخلا ف بعضاً شتاب کشنده ا ی میخواهد .

### هیجان انگیز ولی دشوار

(اوتی زینگل من) نیز باتقسیماو قاتش به درد سر روبرو ست .اوکه گویندهٔ تلویزیون نمبر دوم جرمنی میباشد با متصدی مسا بقات یك فابریکهٔ بزرگ تولید موتر ازدواج کرده است . او سفر را بر ترازهمه سفر بدور جهان را دوست دارد. وی بیشتر در افریقایاشرق دورپیدایش میشود تا مینس . ضمناً بسیاری اوقات بحیث مودل عکاسی نیز کار میکند .

او نمونه ای از زندگی هیجان انگیز ولی دشوار خانم های جوان امروزی است که برای تماشا گران عادی تلویزیون گویندهٔ با لبخند افسو نگری بیش نیست .



یك گویند ه تلو یزیو ندا رایدوپیشه به(انتجی کیون من) امرو ز پیش روی کامرهٔ تلو یزیون فقطبخاطری ظاهر میشود که ازین کار لذت میبرد و بخاطری که گاهگاهی بکمی «نفوذ» کردن نیاز دارد . ویکه مسلکش طب میبا شد پرو گرامصحی «ساعت مشور تی » را پیش میبرد .

# د گیډی تپ څه دی او څرنگه په دغه ناروغی اخته کیږو؟

## په گیډه باندی دروحی نارامیو او عصبی حملو اغیزه

●

## سابه دوه ساعته او پنځلس دقیقی، ډوډی دوه ساعته او څلویښت دقیقی او غوښه دوه ساعته او پنځوس دقیقی په گیډه کښی پاتی کیږی.

●

خپل لاس دگیډی په پاسنی او کینه برخه کښی کښیږدی، ستاسی گیډه ترهغه لاندی دښکر په شان ځای لری. گیډه دیوی تشی کڅوړی په ډول ده چه اوږدو لی یی ۲۵ سانتیمتره او سوری یی ۱۲ سانتمیتره ده او له دریو برخو څخه دوه یی عمودی او یوه یی افقی ده. دوی لاری لری چه خلاصیږی او بندیږی او پاس په مری او ښکته په ډیلو پوری ښتی ده.

ځینی کسان فکر کوی چه گیډه دهضمولو په چارو کښی کومه برخه نه لری، حال داچه دایوه غټه اشتباه ده، ځکه چه گیډه دوی مهمی کیمیاوی او میخانیکی چاری سرته رسوی. هغه غذایی مواد چه په خوله کښی ژول شوی او دخولی دلاړی سره یو ځای کیږی، دغنډاری په شکل گیډی ته رسیږی.

دگیډی انقباضونه او دهغی سر ـ یښناکه ماده دغه غذایی مواد سره گډوی چه په کولمو کښی دهضمیدو او جذبیدو دپاره چمتو کیږی دگیډی سریښناکه ماده دهغه ترشحی مرـ غیړی په وسیله چه د مخاطی برخی په ژورو یعنی هغه پوښ کښی چه د گیډی داخلی برخه یی پوښلی ده، ترشح کیږی. ددغو سریښناکـو موادو زیاته برخه دمالگی له جوهر (کلورید ریك اسید) څخه جوړه شویده چه دری ډوله انزایمونـه لری، (پپسین) چه دغوښی او کـب پروتینی مواد هضم او تجزیه کوی. (پروزور) چه شیدی را غونډوی او پنیر ورڅخه جوړوی، او (لیپاز) چه په غوړو موادو باندی اغیزه کوی. د گیډی په سریښنا که ماده کښـی یوه بله ماده هم شته چه ښتوالـی دکو لمو دویتامین بـ۱۲ په جذبولو کښی داختلال او دوینو دکموالی سبب کیږی دگیډی له مخاط څخه یوه بله ماده هم ترشح کوی چه څـو ښـ لری اویوه اندازه کـلورید ریك اسید له منځه وړی.

گیډه داعصابو له پلو ډیره بډه یـه ده او د غذا هغه بوی چه په مرکزی اعصابو کښی احساس کیـږی، د گیډی دسر یښناکی مادی دجاری کیدو سبب گرزی او همدغه امله ده چه روحی نا رامی او عصبی حملی په گیډه باندی اغیزه کوی اودهغی د اسید ترشح زیاتوی. غذا گانی په گیډه کښی تاکلی مودی سر تـه رسوی.

مثلا سابه دوه ساعته او پنځلس دقیقی، ډوډی دوه ساعته او څلویښت دقیقی از غو ښه دوه ساعته پنځوس دقیقی په گیډی کښی پاتـه کیـږی مایعات په چټکی سره ورڅخه تیـر یږی او الکول په بیړه دهغی له جدار څخه جذ بیږی.

**دگیډی تپ :**

لږ کسان لیدل شویدی چه پـه دغه نوم ونه پوهیږی او په خپلـو دوستانو کښی دهغه یو یاځو پیشی نه وی لیدلی ځکه چه دگیډی تپ یوه خپریدو نکی ناروغی ده اود ځینـو امریکایی منابعو احصا ئیی له مخی په مره لسو تنو کښی یو تن کـه د یوځل دپاره هم وی، ددغی ناروغی د حملی سره مخامخ شوید ی نارینـه زیاتره په دغه ناروغی اخته کیږی. تپ دگیډی په وړه انحنأ یا ښا یـی په دوو لسیزه اثنی عشر بـر خـه کښی وی خو زیاتره خلـك دواړه دگیډی دتپ په نامه پیژنی په سلو کښی سلو پینو کښی تپ هم په گیډه اوهم په دوو لسیزه دنـری کولمی په لومړی برخه کښی ری. دروغتونو احصائیه په دوو لسیزه تپ کښی داخته شو نارو غا نـو شمیر دگیډی دتپ دنارو غانو پـه نسبت له څلورو څخه تر لسوپوری بولی. مگر دکا لبوت پر انستلـو احصائیه دواړه یوشان بولی، یعنی دگیډی دتپ دهر ناروغ په مقابل کښی داثنی عشره (دوو لسیزی) په تپ اخته شوی کسان شته.

ددغو دوو احصا ئیو دنـه برابـر والی څخه نتیجه لاس ته راځی نتیجه داچه داثنی عشر دتپ پـه خلاف، دگیډی په تپ زیاتره اختـه شوی ناروغان ناپیژندل شوی پاتی کیږی اودایو غټ حقیقت دی، ځکه چه د گیډی دتپ ښښی کله کله داسی سپکی اوپتی دی چه ناروغ هغـه داهمیت وړنه بولی اوډاکتر ته نـه ځی اویا داچه دغه ښښی نښی کولای چه د ډاکتر پاملرنه دگیډی خوانه را وبولی. کله کله هم د گیډی دتـپ یوازنی ښښه له غذا څخه ورو ستـه پرسوب یا دروند والی احساس اویا دخوابدی حالت وی او له دی کبلـه چه دغه ښښی دهاضمی په زیاترو اختلاـ لونو کښی وی او کله په روغو خلکو کښی هم لیدل کیږی، څومره چـه ښایی پاملرنه ځان ته واړوی پـ ه دغسی پیښه کښی دوه حالته منځ ته راځی.

په زیاترو مـواردو کښی ناروغ دغذایی رژیم په نیولو سره ښه کیږی او خپلی ناروغی ته نه متوجه کیږی اویا داچه دگیډی دوینو په بهیدلو اخته شوی اونه تشخیص کیږی.

خو باید وویل شی چه د گیډی د تپ ناروغی دتل دپاره بی له ښښی نه ده، زیاتره ناروغان له درد څخه شکایت لری اودغه درد له ډوډی نه وروسته پیدا کیږی چه دسونگ اویاد منگولی لگو لو او انقباض دحسا س پـه شکل وی. دگیډی دتپ درد داثنی عشر دتپ دـدرد سره توپیر لری. په وروستی ناروغی کښی، دگیډی د تپ په خلاف درد دغذا یادگیـډی د تروو دضد دواگانو په خوړلو سره ښه کیږی اوله ډوډی نه دوه یادری ساعته وروسته چه گیډه له غـذا څخه تشیږی، درد بیرته را ښکاره کیږی اوله همدغه امله ده چه دغی ښښی ته په طبی اصطلاح سره دردناکه لوږه وایی.

دلوږی ددرد اوله غذا نه وروسته دتسکین دغه کیفیت داثنی عشر په تپ کښی دومره څرگندوی چه نشتوـ الی یی دنه تشخیص دغلطوالی سره برابر گڼل کیدای شی. بل توپیـر دادی چه د اثنی عشر په تپ کښی درد دشپی له خوا وی، او ناروغ د نیمی شپی اود گهیځ ددریو بجو تر منځ ددرد له امله له خوبه راویښیږی مگر دگهیځ په وخت اوله خوب څخه دراویښیدو په ترڅ کښی ددرد پته نه لگیږی. دگیډی په تپ زیاتره اختـه شوی ناروغان ډنگر او د غذایی موادو په کموالی اخته دی ځکه چه له غذایی

# دگیده په تپ زیاتره اخته‌شوی ناروغان دنگراوغذایی موادو په کموالی اخته‌دی .

●

# سگرت اوالکلی مشروبات دگیدی دتپ سترد ښمنان دی .

نه‌ورو سته درد، دبشپړی تغذ یـی خنه کیږی .خوله دی امله چه‌دائنی عشر په‌تپ داخته شوو ناروغانودرد له غذا خوړلو نه وروسته تسکیـن کیږی ،دوی دورځی له خوا ښخه‌او شپږ ځله غذا خوری اوله دی کبله دنگر نه دی .

بله ښنبه چهد گیډی اوائنی عشر په تپ کښی لیدله کیږی، بیرته‌را گرځیدو ته تمایل دی، په‌بل عبارت سره ناروغی له یوی مودی ځخـــه وروسته را ځرگندیږی .دغه‌ناروغی زیاتره په پسرلی اومنی کښی‌بیرته راښکاره کیږی او په ژمی کښی‌ښه کیږی. په سلو کښی اتیاوو پیښو کښی دناروغی دبیرته را ځرگندیدلو علت دغذایی رژیم اود ناروغی دصحی مقرراتو نه‌مراعات کول‌دی. دسختی حملی په پیښو کښی دناروغی موده یوه هفته اوکله کله څو هفتی او څو میاشتی اوږ دیږی .خوداچه خلك په کوم عمر په‌دغه ناروغی اخته‌کیږی، باید وویل شی چه په هر وخت کی داخته کیدو امکان شته اوحتی‌ښایی په‌شیدی خوړونکو ماشومانو کښی ولیدله شی، خــو زیاتره دشـل او ښځوس کلنی ترمنځ ده‌چه دناروغی زیان یکښنی ډیر دی .

**دگیډی په تپ‌والی اخته کیږو ؟**

داچه کلو رید ریـك اسیـد او «پیپسین» دگیډی سر یښناکـه ماده دهرډول نسج دهضمو لو توان لری کوم شك اوتردید نشته اوکه دبدن نه‌دیاندی گیډی‌دهغی تراغیزی‌لاندی را وستله شی نسج به‌یی هضم کړی مگر داچه ولی په ر وغو خلکو کښی دگیډی سر شناکه ماده ځپل نسـج نشی هضمولای، باید وویل شی چه‌د گیډی نورو ترشحات‌اوغذا اودگیډی‌د مخاطی مقاومت دهغه په مقابل کښی نسج ته دزیان رسیدو مانع ده. په دغه تعبیر سره دگیډی دتپ علـــت مـو نـدلای شـو پــه دی معنی چه دگیډی داسیـد دتـر ـ

شح زیاتوالی اود مخاطی مقاومت کم والی ددغی ناروغی په پیدا کیـدو کښی زیات اړیکی لری .دااچه دگیډی اسید ددغی ناروغی په پیدا کیـدو زیاته برخه لری شك نشته او پـــه هغو مواردو کښی چه دگیډی اسید لږ دی (لکه دوینو دکموالی خطـــر ناکه ناروغی) اصلا دگیډی تپ نـــه لیدل کیږی .

ځینی کسان دگیـډی دمخـــاط د مقاومت‌کمو ا لی‌د سپکوعضتو نتو نو له امله بولی خو دزیاتو پوهانوپه عقیده روحی نارامی یی ا صلی علت دی ځکه چه له یوی خوا دگیډی د اسید دتر شح دزیاتوالی او له بلی خوا دگیډی دعروقو دانقباض او د هغوپه جریان کښی داختلال سبب گرځی .دغه ورو ستی فرضیـــه د تجربی په توگه هم ثابته شوید ه په‌دی معنی چه بزر گان یی رو حـــی نارامه کوونکو عواملو تر اغیـزی لاندی راوستلی‌او په‌هغو کښی یی د گیډی تپ منځ ته‌راوړی دی.په انسان کښی‌هم به سختو ســـو ـ زیدو کښی دگیډی تپ‌لیدل کیږی اوعلت یی‌له سو زیدلی نسج ځخه د(هیستا مین)دپیداکیدو اودسوزیدو په وجه دروحی‌نارامیو له امله‌دگیډی داسید زیاتوالی بولی .

ویل کیږی چه‌د گیډی تپ زیاتره په جاه طلبو او پرکارو خلکو کښی پیدا کیږی اوهغه کسان چه په‌دغه ناروغی اخته دی دناروغی په‌شروع یاسختنو دورو کښی یی دروحی نا رامیو سابقه په زړه کښی ده.

**د هور مون اغیزه .**

د هور مونونو اغیـزه پـــوره مشخصه ده ، د پښتورگـی دپاسه د مر غیړی هور مـون نه یوازی د گیډی داسید دترشح دزیا توالـی بلکه دگیـډی دمخاطی مقـاومـت د کموالی سبب گر زی. درو ما تیز م په ناروغی په اخته شوو ناروغانو کښی چه د ځپل عـلاج د پـاره د (کور تیـرون) له کپسولـو ځخـه استفاده کوی، دگیډی د تـپ د پیدا کیدو احتمال زیات دی .

خو د هغه په خـلاف ، ښځینـه هور مون دگیډی په مخاط با نــد ی ښه او ساتونکی اغیزه لـری اولـه همدغه امله په ښځـو کښی دغه ناروغی لږه لیدله کیږی . باید په دی ټکی و پوهیـږو چــه ښځـی د رسیدو له عمر ځخه تر وچیدوپوری دغه امتیاز او ښیگنـه لـری او د وچیدو له عمر ځـــخه وروسته د ناروغی د ځپریدو نسبت د نارینه ؤ سره یو دی .

ورو ستیو ځیړنو ښودلی ده چـه د گیډی تپ په هغو کسانو کښی چه د وینو ډله یی (او) ده دهغـو خلکو په نسبت زیات دی چه دوینو ډله یـی ( آ او ب ) ده . او دا د ( موکوپلی ساکارید ) په نامـه د موادو دمو جودیت له امله دی. پـه عوض یی د سرطان ناروغی د (او) په ډله کښی لږه لیدنه کیـږی او داسی ځرگندیږ چه دغه ماده پــه گیډه باندی دسر طان د عـوا ملـو داغیزی مانع ده.

**دغذا اغیزه.**

د گیډی د تپ په پیدا کیدوکښی د غذا اغیزه ځرگنده نه ده .

د هند په جنوبی برخه کیپی دغه ناروغی زیاته لیدله کیږی او داسی گمان کوی له‌دی کبله چه‌ددغی سیمی د اوسیدونکو اصلی غذا وریجی‌دی د هغو په غذا کښی د ( ویتامین (آ او ـ ب ـ ۲ ) د نشتوالی له امله د گیډی د مخاط مقاومت کمیږی .

دیوی کورنی په ځینو کسا نـو کښی دگیډی دتپ‌موجودیت‌یو د یوی نطفی به غبر گو نو کښی ددغـــه تپ ځر گندیدل دهغه داربی وایی زمینه برابروی خوزیاتره ځیړ ونکی دگیډی دتپ دارثی‌والی‌سره مخالف دی .

دوا اود گیډی تپ.

له ځینو دواگانوځخه داستفادی



**دغه نه کلن بر تانوی هلك چـــه(کارل داویز) نومیږی د(تالید ومید) په‌ناروغی اخته او په دواړو لاسو نو شوټ دی .نوموړی دځپلی دغه‌بدنی نیمگړ تیا سره سره‌په ځینو ورزشونوکی دفهر مانـی نـو م گټلـی دی مثلا تر اوسه پوری یی په لامبـــووهلو کښی ځلور دسرو زرو مدالونه اویوه دسپین زرمدال گټلی دی اوهم‌یی په بایسیکل ځغلولو اس سپرلی اودځیز وهلو په مسابقو کښی یـوشمیر نوری جایزی تر لاسه کړیدی (کارل )وایی (خلك ښایی ما شوټ او نیمگړی وبولی،خو ما اراده‌کړیده چه‌د هیڅ شی په مقابل کښی مغلوب‌نشم) په دغو عکس کښی د (کارل) ورزشی فعالیتو نه لیدلای شی .**

نوشتهٔ «رینو سلوجا» — ترجمهٔ «رژ»

# وفلم بدینگونه ساخته میشود

درحالی که نشست و نمیدانست چه کار کند، گفت:

ـ آنروز کار زمانی بود که میتوانستم این زن را به گاوی مبدل سازم...

مکثی کرد و افزود:

ـ شاید هم به یك بز.

«نیرود کمار» تولید گر سینمابود و سکرتش همان لحظه به او خبر داد که «کماری» ستارهٔ مورد نظرش تاپنج ماه دیگر نمیتواند به او وعدهٔملاقات بدهد.

تولید گر سینما ادامه داد:

ـ وشاید هم میتوانستم به یك ماکیان مبدلش سازم.

اوبه آن روز کاری اشاره میکرد که آوردن جادوگری روی پردهٔ سینما مجاز بود. دران هنگام تولید گران میتوانستند ستاره های و عده خلاف‌را به‌گاو، بز و حتی ماکیان مبدل سازند بعد هم فلمنامه را چنان تغییر دهند که‌این گاو، بز یا ماکیان نقش‌اصلی را بازی کند. این وضع تا وقتی ادامه مییافت که بازیگران و عده خلاف از عادت شان دست بر میداشتند. آنگاه تولیدگر آنانرادوباره به شکل‌انسان درمی آورد و فلمنامه هم مسیر اولی خودش را طی میکرد.

ولی، اکنون چه باید کرد؟ روشن بود که او نمیتوانست دیگر «کماری» رابه گاو مبدل سازد. برای اینکه تماشا گران ازان خوششان نمی‌آمد.

سکرترش پیشنهاد کرد:

ـ بکشیدش!

«نیرود کمار» درحالی که اندکی خوشحال شد، گفت:

ـ نظر خوبیست! ولی باید روزی دراختیار ما باشد که اینکاررا بکنیم.

بهر صورت، این موضوع رایادداشت کنید که در فلم آینده‌یی که من‌میسازم مرگ دو بازیگر اول فلم، پیشتر از هرصحنه دیگر فلمبرداری شود نه‌تنها دوبازیگر اول، بلکه همهٔ بازیگران اصلی باید بمیرند.

مکثی کردوانده یشمندانه ادامه داد:

ـ حقیقتش این است که «اتحادیهٔ تولید گران فلم» باید این کاررابکنند درینصورت، کم‌ازکم، میتوان موزیمی داشت که حاوی فلمهایی ازصحنه‌های مرگ های مرگ‌همهٔ بازیگران باشد.

سکرتر پرسید:

ـ برای صحنهٔ مرگ بازیگر «دبل» پیدا کنیم یاشیوهٔ فلم «هوای گرم» را به‌کار ببریم؟

«نیرودکمار» به این سخنها گوش نداد وگفت:

ـ نی، من تصمیم گرفته بودم که آن‌دخترك تازه کار رابه چنگ‌آرم. به نظرم این دخترك تازه کار نسبت به کماری محبوبیت بیشتری دارد و حاضر است مایوی دو تکه هم بپوشد.

لختی درنگ کرد و بعدادامه داد:

ـ ولی با کماری چه کار کنیم؟حالا که فلم به آخر رسیده است، او از کار سر باز میزند. خوب، میشودکمی فلم را تغییر داد و گفت که‌دخترك میخواست به فاکولته بر گردد، اما قطار ازخط برامده و اومرده است. یك قطار پارچه‌پارچه‌راهمه‌جا میتوان پیدا کرد وازان فلم برداشت.

به فکر فرو رفت وگفت:

ـ ولی تماشاگران میخواهند مرگ اورا ببینند.

بازهم لحظه یی فکر کرد. سپس چهره اش باز شد و گفت:

ـ ها، من میدانم چه کار کنیم! میشود ازان صحنه یی کار گرفت که او در حوض میافتد. لازم نیست بیرون آمدنش را از حوض نشان بدهیم و میتوانیم بگوییم دخترك غرق شده است... درست شد. حالا میتوان با این دختر تازه کار شروع کرد!

به سوی سکرترش دید وگفت:

ـ برای نویسنده تیلفون کن‌وبگو در فلمنامه تغییر کوچکی آمده‌است بدین معنی که معشوقهٔ بازیگر مرد فلم میمیرد واو باید عاشق دختر دیگری شود. به نویسنده بگو که صحنه های بعدی‌را بید رنگ بنویسد. فلمبرداری را هم‌باید آغاز کرد. یادم بدهی نخستین صحنه یی که فلمبرداری میشود، باید مرگ این دختر تازه باشد.

• • •

بدینصورت، تدارك فلمبرداری برای به پایان رسانیدن فلم ناتمام گرفته شد. نویسنده شروع کردکه این‌تغییر جزئی را در فلمنامه بیاورد. وجامه آراهم شروع کرد به ساختن یك مایوی دوتکه. صحنه آرا آمد تادریابد چگونه صحنه یی برای بقیهٔ فلم‌لازم است. ولی چون‌هنوز صحنه‌ها نوشته نشده بود، تولید گربه‌صورت مبهمی به‌او گفت باید «صحنهٔ رومانتیکی» باشد.

صحنه آرا با شفتگی از خودش پرسید:

ـ صحنهٔ رومانتیك؟

وبعد، صحنهٔ یك رؤیا را ساخت بادرختهای نقره یی و گلهای طلایی، پرده های بلورین و ستاره های درخشان.

وقتی فلمبرداری آغاز شد، معلوم گشت که این‌صحنه درخانهٔ مردبازیگر ساخته شده‌است ـ خانه او قبلا در فلم به حیث محلی دلتنگ کننده‌یی نشان داده شده بود و هیچگونه درخت نقره‌یی وگلی داشته نمیتوانست.

کسی به این نکته اشاره کرد و گفت‌که حرکت منطقی فلم برهم میخورد. ولی تولید گر این نظر رارد کرد:

ـ حرکت منطقی قطعا بر هم نمی خورد. برای اینکه میشودگفت‌بازیگر خانه‌اش را عوض کرده است. بالاخره یك بازیگر نمیتواند خانه اش را عوض کند؟

کسی دیگری گفت:

ـ ولی او مرد نادار یست.

«نیرودکمار» این مطلب را هم رد کرد:

ـ نی، میتوان گفت که تکت او در مسابقات اسپ دوانی برنده شده است.

کسی دیگری گفت:

ـ ولی او هیچ به مسابقات‌اسپ دوانی علاقه یی ندارد. خودش در آغاز فلم این سخن را گفته‌است.

تولید گر گفت:

ـ منظور تان‌چیست؟ مگرشخصیت یك بازیگر تغییر نمیکند؟ باید این شخصیت متغیر باشد!

درهمین هنگام، دختری که تازه استخدام شده بود، در اتاق آرایش نشسته بود ودر حیرت به سرمیبرد: صحنه یی که او باید بازی کند، ساعت نه صبح بود. وی بایستی به خانهٔ بازیگر برود و روز تولدش را تبریك بگوید. لباسی که قرار بود در ین صحنه بپوشد، یك مایوی‌دوتکه بود. به‌نظر او وضعیت بااین لباس جور نمی آمد.

ازینرو نزد تولید گر رفت‌تابرایش توضیح بدهد. «نیرودکمار» آزینکه میدید وی هنوز مایوی دو تکه اش را نپوشیده است، ناراحت شد و پرسید:

ـ چرا مایوی دوتکهٔ تان رانپوشیده اید؟

دخترك جواب داد:

ـ درین صحنه نمیشود مایوی دوتکه پوشید.

تولید گر گفت:

ـولی در فلم قبلی تان که‌پوشیده بودید.

دخترك گفت:

ـدران فلم نقش دیگری داشتم.

نیرود کمار گفت:

ـ ازین رهگذر تشو یش ندا شته باشید. مانقش تان را تعدیل‌میکنیم.

وبدینصورت فلمبر داری شر و ع شد.

آنروز کمی بعد تر، یکی‌ازدوستان نیرودکمار که بازیگر معرو فی بود ، به دیدنش آمد. تو لید گـر از او پرسید:

ـمیخوا هید برای لحظهٔ کو تا هی درین فلم ظاهر شوید؟

بازیگر معرو ف پذیر فت. «نیرود کمار» گفت:

ـ خیلی خوب.

سپس بسوی سکر تر شی دید:

ـ به نو یسنده خبر بد هید کـه تغییر کوچك دیگری نیز در فلمنامه لازم است آورده شود. به‌او بگو یید که در وسط صحنهٔ کسی خوا هـد آمد وبازیگر زن و مرد را ملا قا ت خواهد کرد.

وقتی این خبر را به نو یسنده رسانیدند، نو یسنده نزد تو لید گر آمد وگفت :

ـ این کار امکان ندارد، زیراآندو سخت سر گرم معا شقه هستند. چگونه میشود در چنین حالی مهمانی را پذیرفت؟ این وضع سرا سـر صحنه را خراب خوا هد کرد. گذشته ازین...

تولید گر سخن نو یسنـده ر ا برید.

ـ مز خرف نگو. آمدن یك مهمان درچنین حالتی صحنه را وا قعی تر میسازد. برای اینکه مهما نان‌همیشه درلحظات نا منا سب فرا میرسند. ازین که بگذریم، آمدن این مردکاملا غیر منتظره است. اویك دو سـت خانواد گیست که تازه از لندن‌آمده است.

نویسنده پرسید:

ـ کدام خانواده؟

تولید گر متقا بلا پرسید:

ـ منظورت چیست؟

نویسنده جواب داد:

ـ منظورم این است که این مـرد دوست خا نوادگی چه کسیست؟

تولید گر گفت:

ـ توضیح این مطلب هیچ لا ز م نیست. مساله بر سر این‌است‌که‌این مرد یك‌دوست خا نواد گیست و از لندن‌آمده است. او نمیتواند دیـر بیاید، زیرا با ید طیارهٔ بعدی را که به‌نیو یارك میرود، بگیرد بدینصورت وقتی او میرود، میشود صحنـــهٔ معاشقه را از سر گر فت.

نویسنده این تغیـــیرات را در فلمنامه وارد ساخت و کار گر دان فقط ناظر قضایا بود.

* * *

روز دیگر که نیرود کمار به محل فلم برداری آمد، به او گفتند کـــه کار گردان غیر حاضر است. ظا هرا رفته بود تا تغییرات تازه یی را که در فلمنامه وارد شده بود، مطا لعه کند.

نیرود کمار گفت:

ـپروا ندارد . کار گردا ن فـلم برداری همه چیز را کار گردانی‌کند. بالاخر اوهم کار گردان است.

* * *

روز دیگر کار گردان در یا فت که‌باید کار های بیشتری را انجام دهد. زیرا در فلمنامه تغییـــرات کوچك دیگری آمده بود. دختری که در صحنه‌دیروزی مایوی‌دوتکه‌پوشیده بود، در صحنهٔ امروز با یستی‌لباس رقص هندی بپو شد.

کار گردان با تعجب ترد تو لیدگر رفت و گفت:

ـآخر تیپ این دختر برای ایـن لباس مناسب نیست!

تولید گر گفت:

ـ میدانم. ولی او واقعا نمیرقصد بازیگر مرد تصور میکند کـــه او میرقصد . این مرد که‌در عشق‌نومید شده به روسپی خانه یی میرود و درذهنش معشوقه اش به جـــا ی رقاصهٔ آنجا قرار میدهد.

کارگردان پرسید:

ـ اما چرا در عشق نومیدشده؟

تولیدگر جواب داد:

ـ او فکر میکند که آن دختر به پولش چشم دوخته.

ـ کدام پول؟

ـ همان پولی که در مسابقهٔاسپ دوانی برده است.

ـ چرا؟

ـ برای اینکه روی اسپ برنده شرط بست.

کار گردان گفت:

ـ نی، منظورم این است که چرا فکر میکند دخترك به پولش چشم دوخته؟

تولید گر جواب داد:

ـ دخترك خودش اینطور گفت.

کار گردان با تعجب پرسید:

ـ آخر چرا ؟

تولید گر با سا دگی جواب داد:

ـبرای اینکه دخترك نمیخوا هد سرو کار مرد با اوباشد.

ـچرا !؟

ـبرای اینکه دخترك اورا دوست دارد واین دختر خیلی فدا کاراست. این دختر با قا چاقبران بین المللی رابطه دارد.

کار گردان باتعجـب بیشـتـر ی پرسید:

ـ قاچاقبران چی؟

تولید گر با همان آرامش پاسخ داد:

ـ قاچاقبران منگو

ـ قاچاقبران‌منگو؟یعنی قاچاقبران میوه؟

ـ بلی.

ـ ولی چرا قا چا قبران منگو؟

ـبرای اینکه حالا فصل این میوه است.

سکر تر تو لید گر افزود:




بدون شرح




ـ این نکته به فلم بر جستگی میدهد.

* * *

سر انجام هشت چرخ فلم آما ده شدونیرود کمار یکی از بزرگترین پخش کنند گان فلم را برای‌تماشای آن دعوت کرد.

پخش کننده فلم، فلم‌راتماشاکرد ودر پا یان گفت:

ـدرین فلم نه زد وخوردی وجود دارد، نه مو تر دوانی و نی یـــك کاباره!

ورفت.

* * *

نیرود کمار بیدرنگ کار گردا ن راخواست و گفت:

ـ کاباره برای ما مشکلی نیست. من‌دریك فلم ناتمام خودم یك‌صحنهٔ کاباره دارم. میتوانیم این صحنه را برفلم بیفزا ییم و نشان بد هیم که که باز یگر زن و مرد به سینمـــا میروند .آندو میتوانند تمام‌این فلم ناتمام مرا ببینند. این فلم سه چرخ است.

کار گردان پر سید:

ـ و میخوا هید این سه چرخ بـه حیث یك فلم باشد؟

ـبلی .

ـولی خیلی بیر بط به نظر خواهد آمد.

تولید گر گفت:

ـ پر وا ندارد. میشود بگو ییم که فلم ما از فملهای موج نواست.

بعد مکثی کرد و گفت:

ـ خوب، باقی‌میماندصحنه‌های‌زدو خورد ومو تر دوانی. ببینیم که چه میتوان کرد... در فلم بغیرازاعضای دستهٔ قا چاقبران بین‌المللی دیگر آدم شریری وجود ندارد... ولی آ نا ن قبلا به زندان افتاده اند. از د ست آن‌دوست خا نوادگی کاری سا خته نیست. گذشته ازین و ر فته‌نیویارك

بقیه در صفحه ۵۹

# روزنه‌ای بسوی تاریکیها

من هم چنان لب فرو بسته ام و حرفی نمیزنم .

آقای (ص) در حالیکه بسختی میتواند تعادلش را حفظ کند روی پله‌ها قدم میگذارد ومراهم د نبال خودش می کشد . از پله دو م و سوم بالا میرود و هنوز قدم روی پله چهارم نگذارده است که به عقب متمایل میشود و کم میماند که با فرق به حویلی بخورد . با اینکه خودم حال درستی ندارم و با اینکه خودم بمشکل از پله ها بالا میروم بازوی آقای (ص) را میگیرم و از سقوط او جلو گیری میکنم . اینکار بیشتر بیك تصادف شبیه است چه هیچکدام حال آنرا نداریم که یکی مواظب دیگری باشیم .

وقتی آقای (ص) دو باره خودش راروی پله ها استوار می بیند ، خنده اش میگیرد، مثل مـرغ قدقد میکند وبعد ناگهانی قدقد ش به قهقهٔ مبدل میشود ، قهقهه که بنظر میاید هر گز پایان نخواهد یافت و هر گز لبانش روی هم‌جفت نخواهد شد .

من بدیوار تکیه داده ام و آقا ی (ص) را نگاه میکنم . میبینم که با دو دستش روی گرده هایش‌فشار میاورد و دانه های اشك روی گونه هایش می غلتد و صدای خنده‌اش هنوز فضای ساکت حو یلـی را انباشته است .

بعد ناگهان از جایش نیم خیز میشود ، هر دو دستش را حلقهٔ گردنم می کند، و از خنده باز می ایستد و مثل اینکه هر گز اتفا قی نیفتاده است ، گونه اش رابگونه ام می چسپاند ، لبانش را نزدیك گوشم میاورد و مست و بیحـال میگوید :

ـ تو نگذاشتی مـن بیفتم ... ها ؟ !

سرم را تکان میدهم و میگویم :

## یادداشت از: لیلا تنظیم از : دیدبان

ـ هان ...

لبانش را با پشت دستش پاك می کند و میگوید :

ـ خوب کردی ... خـوب ... خوب کردی ... بیا برویم بالا ، آنجا آدم ازجایی نمی افتد ... آنجا ...

صدایش پائین و پائین تر می آید و حرفها یش به زمزمه گنگی مبدل میشود و من چیزی از آن‌نمی فهمم وقدم بقدم آقای (ص) از پله ها بالا میروم . دری رو بروی پله ها نیمه باز است ، وقتی از آن میگذریم وارد سالون نیمه تاریکی میشویم که چراغ کم‌نوری ازگوشه سالون آنرا روشن کرده است .

آقای (ص) جلو تر از من قد م بر میدارد و در حالیکه دستم را در دست دارد ، مرا بطرف اتاق در بستهٔ می کشاند و وقتی در ، در برابرم دهن باز می کند ، وامانده وحیرت زده بر جای ایستاده مـی مانم . اتاق مربع شکلی است کـه با یك میز آرایش ، یك الماری و یك تخت خواب دو نفره زینت یا فته است .

آقای (ص) که از من جلو تـر است وقتی بوسط اتاق میر سـد یکباره بر جای می ایستد سرش را به عقب بر میگرداند و میپرسد:

ـ چه شده ؟ چرا نمیایی ؟ !

دو دل و ناآرام نگاهی به تخت خواب می اندازم‌وبعد چشمان نیـم بسته آقای (ص) را از نظر مـی گذرانم که بمن دوخته شده است نفرت و انز جار مثل شعله از پاتا فرق سرم شعله می کشد .

هیچ وقت خودم راتا این حددر گرداب سقوط و بد نامی ندیده‌بودم خوب، جواد ومحسن‌خا ن شخصیت بهتری از آقای (ص) ندارند ، ولی روشس آنها ، طرز بر خورد شا ن و بالاخره روشن دست یافتن شان بمن این چنین ننگین و بیشر مانه و بازار ی نبوده است .

بدنم از خشم ونفرت میسوزد ، میخواهم گریه کنم ،میخواهم فریاد بکشم و همه آدمهای خوب را به کو مك بخواهم .

اشك نرم نرمك در دو گوشـه چشمم گرد میشود و بی‌صدا د نبا ل هم درهمان آستانه در روی زمین می افتد و من به گذشته فکر میکنم گذشتهٔ که زیاد دور نیست و به دو سال نمیرسد و من در همین دو سال از قلهٔ پاکی و پاکدامنـی و نجابتی که حاضر نبودم با دنیایی سودا یش کنم ، چگونه سقو ط کرده ام و چگونه تا سطح یـك روسپی مجالس خصو صی وانسان های بر گزیده این مجالس پائیـن آمده ام .

آیا زاری و گریه و شیون من در چنین لحظه میتواند سودی دا شته باشد؟ میتواندبحال انسانی‌چون‌من... من...

رشتهٔ افکارم یکباره از هم پا ره میشود و صدا ی محسن خـان ، همانند صدای دژ خیمی بخودم می آورد .

ـ لیلا ! ... تو هنوز اینجایی ؟

صدای آقای (ص) از داخل اتاق بلند میشود :

ـ لیلا .. ! لیلا .. ! پس چرا نمیآیی ؟ !

محسن خان صدا ی آقای (ص) را می شنود و در حالیکه سعی می کند کسی جزمن چیزی از حرف ـ هایش نشنود ، تند و شتا بزده میگوید :

ـ لیلا ! حماقت نکن ! آقای(ص) منتظرت است ... برو ، برو !

صدای محسن خان چو ن گر زی بر فر قم کو بیده میشود و مـن در این نیمه شب است که در می یابم جسم من مورد معامله قرار گر فته است و من باید مجری این معامله باشم ، معامله‌که آقای (ص) ومحسن خان از آن سود میبرند . و اگر این معامله انجام نگیرد ، و اگر من بمیل محسن خان قدم به اتاق خواب آقای (ص) نگذارم ، دیگر همه چیز تمام است و شاید فردا محسن خان بیاید ومبالغی از مـن

## خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

**آقای دید بان !**

**قبل از همه باید بگویم مجله‌ژوندون نسبت به گذشته خیلـی بهتر شده و مطا لب خواندنی تـری در آن چاپ میشود . در جمله ایـن مطالب خواندنی یکی هم (روز نه‌ای بسوی تاریکیها) است که بوسیله شما تنظیم میشود . باید بگویـم‌سر گذشت لیلابقدری خوب ترتیب و تنظیم میشود که فرقی با یك‌داستان دنباله دار ندارد . چیزیکه برای من سوال ایجاد کرده اینست‌که لیلا چرا جواب نامه هایی را که در ژوندون چاپ میشود نمیدهد ؟این نامه ها را نمیخواند و یا می خواند و سر سری از آنها مـی‌گذرد ؟**

**در هر حال نامه هایی کـه درژوندون چاپ میشود نمایشگـر احساسات پاك خوانند گان ژوندون‌و نمایشگر نزدیکی صمیمی آنها با لیلا است و لیلانباید این‌نامه ها رانا دیده بگیرد . با تقدیم حرمت .**

**محمد مهدی از نو آباد دهمزنگ**

مطالبه کند که توانایی و قدرت پرداخت آنرا نداشته باشم ، مبالغی خیلی بیشتر از آنچه که جواد از من میخواست .

سعی میکنم اشکی را که بیدریغ روی گونه ام راه کشیده است ، میان مژه هایم در بند بکشم ، اما در می یابم در اینکار موفقیت بامن نیست و ریزش اشك مجالم ندی دهد ، با اینهم کوشش میکنم آقای (ص) اشکهایم را نبینند ، کوشش میکنم آقای (ص) خیال نکند مـــن غیر از آن کسی هستم که محسن خان معرفی ام کرده است ، چون من آدمی غیر از خـــودم نیستم ، منحرف و بدنا م و زندگی باخته .

محسن خان هنوز زمزمه میکندو هنوز حرف میزند که‌من قدم بدرون میگذارم ، قدم به اتاق خـــوا ب آقای (ص) میگذارم و مستقیما به طرف میز آرایش میروم و نگاهی در آینه بصورت خودم می اندا زم چشمان باد کرده وگو نـــه هـــا ی سرخم را از نظر میگذرانم و رده های اشکی را که از گوشهٔ چشمم تا کناره های لبم‌خط مستقیمی رسم کرده است .

دستکو لم را روی گوشهٔ میـــز آرایش میگذارم و در آینه هنـــوز چشم مبخودم دوخته ام، بخـــو د م که دیگر با هر چه پاکی و عفت و خوشنا می است بیگانه شده است و باسیه کاری و تن فروشی همگام همراه شده است .

آقای (ص) بسخی چند قد م به طرف در بر میدارد و آنرا می بندد و بعد بمن نزدیك میشود و درست بشت سرم را قرار میگیرد ، صورت در هم و مو های خاکستری وژولیده او را در آینه میبینم ، میبینم که با چه‌ولعی لبانش را رو ی شا نـــه برهنهٔ ام چسپانده است و بـــا اشتیاقی که‌من از او بعید میدا نـــم میخواهد زنجیر پیراهنم را پائین بکشد و تا جایی که میتواند بدنم را برهنه کند .

من هم چون مجسمه بیحر کـــت بر جای ایستاده ام و دست ها ی لرزان آقای (ص) بسر عت عمل می کند .

تا اینکه ... تا اینکه به آنچـــه میخواهد میر سد .

(ناتمام)





## من بیش ازاین نمی خواهم

# سگرت بکشم

**از سالیان دراز به این طـرفدانشمندان در صدد آنند تا یـك نسخهٔ پاتنت برای تمام کسانی پیداکنند که میخواهند اعتیاد به سگرت را ترك کنند . اگر چه تاکنون چنین‌چیزی میسر نشده با اینهم باثـر تلاش و تحقیق یك مقدار امکاناتی‌بوجود آمده میتوان آنرا گاهی بسوی انصراف از ادامهٔ دود کردن‌سگرت‌پنداشت درین داپور ماتمام مطالبو معلوماتی را که باید شما به آن‌آگاهی‌پیدا کنید شما که تصمیم به تـرك سگرت دارید بدانستن آن احتیـاج‌دارید جمع آوری کرده ایم .**

۷۶ فیصد اشخاص تحت تجربه پس از شش هفته سـگر ت را ترك میکردند ،و ۹۰ فیصد مقدار مصرف روزانه را به نها یت پنج دانه سگرت در روز تقلیل دادند .

تاکتیك قد مهای کوچك را میتوان بالای خود تطبیق کـرد ، البته در صورتیکه ترك سگرت از طریـق انصراف آنی و کلی میسر نباشد .

رمز نتیجه گیری از ین روش عبارت از حقیقتیست که سگرت‌کش می آموزد چگونه با گذشت هر روز خود شرا از عادت کشیدن سگر ت جدا سازد . بدون اینکه تصمیم بگیرد یك باره به ترك سگرت اقدام کند . محققین موسسهٔ ماکس پلانك به این نتیجه رسیده اند که استفاده از طریقهٔ ۳۷ قدم برای کسانی که ترك سگرت میکنند مفید میباشد مشروط به اینکه تار کان سگرت تحت مراقبت قرار داشته باشند . ضمن آزمایش انستیتوت ماکس پلانك این کنترول و مراقبت از طریق مکاتبه و مبادلهٔ نامه صورت میگرفت . اگر شما خواسته باشید که‌شخصاً این طریقه رابکار ببندید در آنصور ت یك نفری را تعیین کنید که باو رابطهٔ صمیمی و خوب داشته باشید و این شخص را به کنترول خویش موظف سازید . او برای شما بصورت متواتر و فواصل هر هفته هدایات تازه را بشما ابلاغ کند وشما مکلف باشید که مرتب‌به اواز جریان گزارش بدهید که آیا تمام قدمهای آموزش را بر داشته اید تعیین فا صله یك هفته بین تطبیق هدایات ضرور ی بشمار میرود تا تطبیق قدمهای آمو زشی بصورت عادت و تکرار در آید ،وبعد از آن قدمهای بعدی بر داشته شود .

**سگرت را بصور ت تحفه بپیچا نید**

وقتی شما راه و روش قدمهای کوچك را انتخاب‌میکنید و میخواهید بدون وجود کنترولر سگرت راترك نمایید در آنصورت خود سگرت کشیدن را برای خود شدیداً مراقبت نمایید . یك داکتر امریکایی بنام داکتر فرید ریك سن بـرای آن طریقهٔ پیشنهاد میکند که درامریکا از طرف معتادین سابق سگرت بصورت ثمر بخشی تعقیب شده است . این داکتر برای مراجعین خود توصیه مینمایدکه مقدار مصرف روزانهٔ سگرت خود را بصورت یك تحفه در آورده دورش رشمه یافیته‌ی بپیچاند . هر بار که آدم میل به کشیدن سگرت نماید لاز مست نخست د و د قیقه صبر کرد. سپس رشمه یا فیته را از دور قوتی سگرت باز به آهستگی باز کرد . یك دانه سگرت ازآن‌باید برداشت و پیش از روشن کردن آن



لازمست قوتی را مجدداً به همان شکل اول بست . در خلال این تشریفات باید شخص به‌خود تفهیم کند که چرادرین لحظه‌دلش میخواهد سگرت بکشد .

وقتی این تخنیك بستن قوتی سگرت از طرف شما بسیار جلب توجه میکند وشاید مورد استهزا و همکاران وسائر ین واقع شوید در آنصورت از میتود دوم میتو ا نید استفاده کرد : مقدار مصرف روزانه را در جیب تان بگذارید و آنگاه هنگام دود کردن هر دانه سگرت ساعت وچگونگی اشتهای خود را که برای سگرت میداشته باشید و همچنان موقعیت را به روی کاغذ یاد داشت کنید . هریاد داشت‌لااقل باید در چار سطر نوشته شود .اگر شما در موارد و حالاتی نمیتوانیدکه بدون جلب توجهٔ دیگران بنویسیددر آنصور ت آنقدر صبر کنید که‌زمینه یاد داشت کردن برای تان فراهم گردد .

تاثیر در هردو طریقه یك سان میباشد : وقتی شما بصورت مداوم و منظم در برابر سگرت مقاو مت نشان دهید در آنصورت‌به کسا نی که به دود کردن سگرت عادت دارند باید توضیح کرد که چه وقت وچرا سگرت دود میکنند . علاوته به اثر ایجاد مشکل عمدی در طریقهٔ مصرف مقدار دربسا موارد بردا شتن این قدمهای کوچك بصورت خود کار باعث توقف سگرت کشیدن شخص معتاد می شود .

**انواع دیگر طریقه های تـرك سگرت**

در دو افروشی ها انواع داروها برای ترك عادت سگرت به مشتری ها عرضه می‌شود و شخص می‌تواند به کمك آنها سگرت را در مدت کوتاه ترك نماید . این داروها محتوی کافور ـاویکا لپتوس و منتول می‌باشد که اشتیاق‌شخص رانسبت به گرفتن سگرت تقلیل می بخشد. دیگر انواع ادویه دارای یك مقدار نبکو تین یا لوبلین است که این لوبلین یك مادهٔ کیمیاوی بشمار می رود وشبیه نیکو تین می باشد. با گرفتن این دارو ها علایم ناراحتی تشنجات پس از ترك سگرت رفع میگردد. علاوتاً دواهایی هم و جود دارد که‌تاثیر اتی در مسیا مخا لف کشیدن سگر ت د ر شخصی تولید مینماید کلیه تجارب به کمك این دارو ها نمایان گر آنست که میزان نتایج حاصله چندان زیاد نمی باشد . چنین تصور می شودکه خوردن این ادویه باعث ترك اعتیا د سگرت نشد بلکه یك تمایل جدید را در شخص برای استعمال این نوع داروها نیز تولید مینماید . در چندین مورد آزمایشی به شخص معتاد در عوض گولی های ضد سگرت کشیدن تا بلیتهایی داده



## ۳۷ هدایت برای اینکه از تا ثیر سگر ت مستقل باشید :

این پرو گرام که شا مل ۳۷ قلم آموزشی میباشد از طرف انستیتوت ماکس پلانك مو نشن آز مایش شده وانکشاف یا فته است . در هر هفته باید پنج‌قد م آمو زشی بر دا شته شود. به این ترتیب که ( در هفته اول پنج قدم آمو زشی ـ در هفته دوم ده‌ودر هفته‌سوم ۱۵ قـدم‌و همینطور تا آخر) قد مهای آمو زشی تعقیب گردد. و قتی شما مطا بق‌این پروگرام ر فتار کرده بخوا هیـد سگرت را ترك کنیدمیتوانیدبصورت مکمل تمام ۳۷ قد م آمو زشـی‌را بردارید ویانظر به مو قعیت وو ضع شخصی آنرا تعدیل نـما یید. آن هدایاتی را که در حصه شما و فق نمیدهد ( مثلا سگر ت فلتردار‌بکشید درصور تیکه هیچگاه سگر ت بدو ن فلتر نکشیده باشید) .

بااستفاده از قد مها ی آمو زشی به‌عادت سگر ت کشید ن شما مطابق باشد تغییر دهید .

۱ـ همیشه صرف یـك قوتـی سگرت بخرید .

۲ـ هر سگر تی که بشما تعار ف شودقبو ل نکنید .

۳ـ پس از رو شن کرد ن هـر سگرت قو تی را در جیب بگذ اریدو ازپیش روی خود دور کنید .

٤ـ همیشه سگر ت فلتـر دار بکشید.

٥ـ نخستین سگر ت روز را پس ازصر ف چای صبح ویا نو شیـدن قهوه بکشید .

٦ـ اجازه ند هید هیچیـك ا ز همکاران و قتی خود شما سگـرت ندارید بشما سگر ت بدهد .

۷ـ هر باری که سگرت میخرید نوعیت آنرا تغییر دهید .

۸ـ هر روز تفاو ت قیمتی راکه‌در سابق سگر ت دود میکرد یدوا کنون برای خرید سگر ت مید هید علیحده جمع‌آوری کنید .

۹ـ بعد ازین به روی سـر ك و جاده سگر ت نکشید .

۱۰ـ وقتی دربستر میروید بعد ازین سگر ت روشن نکنید . ا لبته نه‌وقت رفتن به بستر ونه و قـت بیدار شدن از خوا ب.

۱۱ـ هیچگاه برای در هـم کوبیدن احساس گر سنگی سگر ت روشن نکنید .

برای بازی دادن‌وسر گرم ساختن بهتر است میوه خورد یا شر ینی جویید.

۱۲ـ پس از خا مو شی سا ختن‌هر سگرت خا کستر دانی را خا لـی کنید .

۱۳ـ پس از هر باریکه سگر ت‌را دود کرده‌ایـد سگرت را از دست خود روی خاکستر دانی بگذارید .

١٤ همیشه قـطـی سگر ت را آنقدر از دسترس خود دور بگذارید که هربار باید از جایتا ن بر خیزید وبرای آورد ن سگر ت به اتاق دگر بروید.

۱۵ـهر باری که میخوا هیـد سگرت تازه روشن کنید بقدر سه بارنفس کشید ن صبرکنید.

۱٦ـ گو گرد یا سگر ت لایترخود رادر خانه بگذ ارید وهر بار کـه سگرت روشن میکنید از دیگـر ان آتش بخوا هید .

۱۷ـ هنگا م راننده گی سگـرت نکشید.

۱۸ـ هر باری میخوا هید سگرت روشن کنید بخود بگو یید کـه میخواهید سگر ت بکشید .

۱۹ـ هنگام انتظار رسید ن غـذا سگرت روشن نکنید .

۲۰ـ وقتی با دستها مشغول‌کاری هستید از قبیل نو شتن و جمـع کردن چیزی سگر ت نکشید .

۲۱ـ هر دانه سگرت را تا نیمه آن بکشید .

۲۲ـ و قتی شما میخواهید یـك سگرت را روشن کنید بهتر ا ست به‌ساعت تان نگاه کرده برای پنج دقیقه از روشن کرد ن آن منصرف شوید.

۲۳ـ خا کستر دانی را شخصا خالی کنید .

وپس‌ازخاموش کردن هر سگرت خاکستر دانی را ازپیش نظر تـان دور نمایید.

٢٤ـو قتی میخوا هید یك سگرت رادود کنید در کشید ن سگرت‌تحت هیچ حالتی عجله نکرد ه‌لا اقل ۱۰ دقیقه معطل شوید.

٢٥ـ پس از ختم غذا بدو ن آنکه سگرتی رو شن کرده باشید از میز غذادورشده خود رابه کار د گـری مشغول سازید .

٢٦ـ وقتی منتظر کسی هستـید سگرت روشن نکنید .

٢٧ـ هر سگر ت را که روشن‌می کنید پس ازهر دو دی که کشـیـد مینمایید خاموش کرده ازنو آنـرا روشن کنید.

٢٨ـدرمحفل ومجا مع محض در هرساعت یـهکد انه سگـر ت د ود کنید.

٢٩ـ هر دو دفعه‌که دود را د ر سینه کش میکنید و قفه داده نفس بگیرید واز کش کرد ن پیهم دو د اجتناب ورزید.

۳۰ـ در منزل همیشه در یـك جای معین نشسته سگر ت بکشید.

البته در چو کی که نشستن بـه روی‌آن مطاوت شما است ننشینید بـلکه به روی‌یك چوکـی نا آرام نشسته سگر ت تانرا بکشید .

۳۱ـ هیچگاه هنگا م صحبت بـا همکا ران و آشنا یـان سگـرت نکشید.

۳۲ـ و قتی سگر ت میکشید خود رابه‌هیچ چیز دیگر و هیچکاری دیگر مشغول نسازید .نه کتا ب بخوانید نه‌چیزی بنوشید.

۳۳ـ هنگا م مذاکرا ت کنفرا نس هاوصحبت های ادا ری سگـرت نکشید.

۳٤ـ هیچگاه و قتی سگر ت نـه کشید که یکنفر در حضور شمـا سگرت میکشد.

۳۵ـ سعی کنید که حین گر فتن دودسگر ت تنفس بیشتر بکشید.

۳٦ـ هنگام کار و در خلال و قت کار سگر ت نکشید .

۳۷ـ وقتی از طر ف شا م بر ای رفع خستگی مثلا گیلا س شر بتـی می بردارید ویا میخوا هید بـر ای رفع خستگی استرا حت کرده د راز بکشید.درچنین و قتی سگـر ت نکشید.

می شود که صر ف از مواد قنـدی انگور تهیه شده است . نتا یـج حاصله ازین آز مایش به تنا سـب استفاده از سایر دار وهابه مراتب کمتر وناچیز بود .

بصور ت متوا تردرجرایدو ر وز نامه‌ها گزا رشها یی پیـرامو ن معالجا ت و تداوی های تر ك عادت سگرت از طر یق استفاده ازسیستم هیپنو ز چاپ میشود . این در ست نخوا هدبود که بگو ییم به کمـك هیپنو تیزم نمیتوان اشخاص‌معتاد سگرت رابه تر ك واداشت .

برخلاف اگر کسی‌که هیپنوتیزم میکنه بتواند شخص معتادبه سگرت راقانع سازد که بااستفاد ه ازهیپنوز میتواند سگر ت کشید ن را تـر ك کنددرآنصورت شخص معتقد قا در خواهد شد که خود را ازشر کشیدن سگرت وار هاند . در چنین حـال هیپنو تیزم چیزی‌جزتقویت خواسته شخص برای‌ترك‌عادت سگر ت نمی تواند تلقی شود. بهر حال تا کنون کدام احصاییه دقیق علمی ازمعالجات به کمك‌هیپنو تیزم‌که موفق باشددر دست نیست و تعداد کسا نی کـه بواسطه تلقین هیپنو تیزم سگر ت کشیدن را تر ك گفته باشند وا ضح نمیباشد. همچنا ن آزما یش ها و تجارب با استفاده از دارو های مسکن نتایج مطلو بو در خشا ن نداشته است. باو صف اینهم در بعضـی موارد داکتران برای کمك به‌معتادان سگرت از این گونه ادویه هـا را تجویز و تو صیه میدارند تا آنها بـا گرفتن این دارو های مسکن حا لا ت عصبانیت روز های او ل رااز خو د دور کنند .

بسیاری از معتادا ن سگر ت کـه درصدد تر ك عادت سگر ت می بـر آیند ابتدا سعی مینمایند نوع‌سگرت

راتغییر داده از سگر ت های ضعیف ترونر متر را در عو ض سگر تها ی قوی که پیش از آن میکشید نـد استعمال کنند. این طر یقه تقر یبا همیشه ناکام شده است زیرا چو ن وجودبه یك مقدار معین نیکو تیـن عادت کرده در صور ت استعمـال سگر ت ضعیف و جود باز هم همان مقدار نیکو تین مورد نیاز رااز تعداد بیشتر سگر تضعیف بصور ت ـ اتوما تیك میگیرد .

بقیه در صفحه ۳۹

از: ا.غنی یف
ت. ابا یوا

ترجمه از: شرعی
بخش دوم

# شاعر کلاسیک پشتو
# خوشحال خان ختک

درسایه‌رشد و توسعه روز افزون همکاری اقتصادی شوروی وافغانستان، روابط فرهنگی میان هر دو کشور نیز رو به گسترش است. مردمان شوروی نه تنها علاقمند آشنایی با ادبیات وفرهنگ معاصر افغانستان اند، بلکه به آموختن میراث ادبی‌پر محتوای بزرگی که مردمان این کشور، در جریان شرایط مشخص تاریخی بوجود آورده اند، نیز علاقه فراوان نشان میدهد.

کتبی که طی‌سالهای اخیر در اتحادشوروی پیرامون ادبیات‌پشتو به‌نشر رسیده، گواه روشن این مطلب است. خوانندگان شوروی ازجمله مردم ازبکستان با نمونه های‌فولکلور افغانها وبا نظم و نثر پشتو از طریق کتبی که بزبانهای روسی واز بکی ترجمه شده،از نزدیك آشنایی پیدا میکنند مجموعه هایی‌چون «افسانه های افغانی» «نمونه هایی از نثر پشتو» «زندانی بیگناه» و «سه دلداده» از زمره همین کتابها بشمار میروند که‌بزبان ازبکی ترجمه شده اند.

دانشمندان شرقشناس‌شوروی درتحقیق و آموزش میراث ادبی افغانها، سهم بزرگی میگیرند، ماطی این نوشته در اطراف زندگی وایجاد ادبی خوشحال‌خان ختک قهرمان ملی و شاعر چیره دست پشتون، باختصار بحث میکنیم.

قرنهای ۱۷ و۱۸ در تاریخ تکامل ادبیات کلاسیك پشتو، دوره مهمی بحساب‌میرود. درقطارشعرایی که«۱» درین دوره زیسته و در زبان‌پشتو ایجاد کرده اند. نام شاعرانی چون خوشحال خان ختك، عبدالرحمن (رحمان بابا‌ـم) عبد الحمید (عبدالحمید ماشو خیل ـ م) شهرت و درخشندگی خاصی دارد.

صرف نظر از تاثیر ادبیات کلاسیك دری بر آثار شاعران این دوره، اشعار کلاسیك آفریده ایشان، مشحون از عنعنه ها و اشکال‌شعری‌خاص پشتو ومنعکس کننده شعور ملی آنان‌میباشد. آثار خوشحال خان ختك که با اساس قرار دادن قواعد وخصوصیت های گرامری، پشتو، مکتب ادبی زیبایی را اساس گذاشت، گواه روشنی‌بر این مطلب است.

**محیط زندگی خوشحال خان‌ختك**

در قرنهای ۱۶ـ۱۷ سرزمین متعلق به‌قبایل افغانها‌دربین‌دودولت نیرومند غربی و شرقی منقسم بود.

صفویان حدود غربی افغانستان وامپراطوری بزرگ مغل قسمت شرقی‌ـ محل سکونت قبایل افغان رادر حوزه تبعیت خویش در آورده بودند. درین جمله برخی از شهرهای افغانستان مانند هرات و قندهار نیز که اهمیت‌استراتژیك، داشتند، در تحت نفوذ صفویان‌قرار گرفته بودند. بر غزنی، کابل، پشاور و حدود پیرامون این مناطق امپراطوری مغل حکمروایی داشت.

نظام اجتماعی افغانها درین دوره تاریخی با انقراض تدریجی اصول جامعه طایفه ای و رشد و تکامل مناسبت ملوك الطوایفی مشخص میگردد. پروسه رشد مناسبات ملوك الطوایفی در قبایل افغان دارای خصوصیت های‌جداگانه ای‌بوده است.

درقرنهای ۱۶ـ۱۷ در سرزمین افغانها دگرگونی های اجتماعی عمیق روی داد. آنها از یکطرف علیه اربابانیکه تلاش داشتند اراضی متعلق به عامه را در ملکیت خصوصی خود در آورند واز طرف دیگر علیه مغلها که قسمت اعظم سرزمین آنها را تحت تصرف داشتند، بمبارزه بر خاستند. در نتیجه تضاد های اجتماعی موجود درین جامعه با ارتباط به رشد مناسبات فیودالی واوج مبارزه علیه مغلها، شورش دهقانی دامنه داری که درتاریخ بنام «جنبش روشانیان» یاد میشود آغاز یافت جنبش روشانیان‌بسرعت قبایل زیاد پشتونها را که دردامان شرقی کوههای سلیمان میزیستند، بسوی خود جلب کرد ودر حدود غربی افغانستان ـ غزنی و کابل نیزانتشار یافت.

جنبش روشانیان توسط بایزید انصاری (۱۵۲۵ ـ ۱۵۸۵م) که بنام (پیر روشان) شهرت دارد، رهبری میشد بایزید انصاری، آموزشهای خود را طی کتابی بنام «خیر البیان» توضیح داده است این اثر مزهبی که با نثر مسجع نگارش یافته، حاوی آن نظریات دینی واجتماعی است که از طرف فرقه روشانیان تبلیغ و ترویج میشد، روشانیان بر خلاف آنانیکه آموزشهای مذهبی را به‌نحو قشری تعصب آمیز تبلیغ میکردند، یك سلسله تعلیمات وحدة الوجودی را بجلور اندند. آنها میگفتند: برای تامین سعادت انسان باید درین جهان، تلاش بعمل آید. تمام انسانها در پیشگاه‌آفریدگار یکسانانند.

این جنبش اجتماعی که توسط روشانیان رهبری میشد و نطفه هایی از مبارزه طبقاتی را در خود نهفته داشت، بعدا به جنگهای آزادی‌بخشی پیوست که علیه حاکمیت مغلها براه اندا خته شد.

گرچه این پیکار که تقریبا مدت یك‌قرن ادامه یافت ،سرانجام به مغلوبیت انجامید، اما در رشد و تکامل آینده این ملت مبارز، نضج شعور ملی وشکل گیری فرهنگ وادبیات ملی آنها تاثیر بزرگی بخشید.

جنبش روشانیان از طرف نیروهای متحد حکام مغل وبیاری آن‌عده ازخوانین وعناصر مرتجع محلی که‌مورد حمایه مغلها قرار داشتند، سرکوب گردید.

درسال ۱۵۷۱ جلال الدین اکبر امپراطور مغل به سر کرده ختکها ملك اکوره دستور داد تاامر حفاظت راه پشاور را بدوش گیرد ودرعوض بوی حق داد که میتواند از اراضی گسترده از اتك تانوشهر بهره

**بقیه در صفحه ۵۹**

«۱»و.ا.رومادین«تاریخ افغانستان» رجوع شود. به.و. م. ماسون جلد دوم، انستیتوت شرقشناس، «علم» مسکو، ۱۹۵۵، ص ۳۳.

رجوع‌شودبه و،م ماسون‌و.ا.رومادین «۲»«تاریخ افغانستان» جلد دوم انستیتوت شرقشناس علم مسکو ۱۶۵۵ ص ۳۳ـ

# کوتاه. دلچسب. خواندنی

## دشت کوکب

دشت کوکب محصول ، کوشش،ذوق وتلاش مردیست به اسم (ویلهلم شو تیرس )اهل آلمان که‌در سراسر اروپا به سلطان کوکب معروف است .

به‌اساس گفته شو تیرس– «درین دشت بهر نگ کوکبی یافت میشود جز کوکب آبی .»

درین جنگل متجاوز از ۲۵۰ نوع‌ورنگ کوکب کاشته و پرورش می شود . وجالب اینجا ست که‌خود آقای شوتیرس ۷۰ نوع آنرا باپیوند های از کوکب های مختلف پرورش داده است .

شوتیرس میگوید : من عاشق جنگل گل هستم وبه همین سبب است که شب وروز با صرف پول‌فراوان کوشش می‌کنم این جنگل کوکبم بیش از حد زیبا و مقبول‌تر جلوه کند . » میگویند : سالانه در حدود چندین نفر وقتی وارد این‌جنگل کوکب می شوند بیهوش می شوند .

دشت کوکب در منطقه «وسفا لین» المان قرار دارد و متجاوز از بیست هکتار زمین را احتوا نموده است .

## طوطی سخنگو

طوطی زیبائی را لیلام می‌کردند.

قیمت اولیه آن ٤۰ فرانك تعیین‌شده بود ، شخصی گفت :

۵۰ فرانك .

صدای گفت :

٦۰ فرانك

شخص اولی صدا زد :

۱۰۰ فرانك .

به همین ترتیب جار و جنجال‌بین خریدا ران بر پاشد تا اینکه بالاخره آقا موفق شد با مبلغ ده‌هزار فرانك طوطی را خریداری کند وقتی‌آنرا‌تحویل‌میگرفت به‌فروشنده‌گفت امیدوارم با این قیمت گزا ف حداقل حرف زدن را بلد باشد.طوطی با نا راحتی گفت:

حرف زدن بلد باشد ؟ پس کی‌بود که‌مرتب قیمت را اضا فه می کرد .

## پول وفرزند

پل گتی ثروتمند ترین مرد جهان میگوید :

خوشبخترین مرد جهان آنست که دوازده بچه دارد نه آ نکس که صاحب دوازده ملیون دالر است ودلیلش هم اینست . مردی که دوازده ملیون دالر دارد، آر زو می کند یك میلیون دیگر نیز داشته باشد، ولی مردی که دوازده بچه دارد فکر میکند برای هفت پشتش کافی است .

## موفقیت در ساحه زراعت



در پیکار بشر برای ایجاد امکا نات جدید زراعتی ، توفیق تازه ای نصیب محققان المانی گردیده است . این محققان توانسته اند با استفاده مخلوطی از بذر وموادذخیره کننده آب ، مانند کود وغیره زمینه کار کاشتن علف را بر روی صخره های سنگی مهیا سازند .

این نظریه که حاصل رنج دانشمندان مختلف جهان است . برای اولین بار در منطقه دیلنبورگ ملاحظه و مطالعه شد .

## میگویند

میگویند کسی که موقع حرف‌زدن زیاد غالمغال می کند مسگر است.

کسی که موقع حرف زدن متواتر دستش رابه سرو صورتش می کشد سلمانی است .

کسی که شمرده، شمرده حرف‌می زند تحویلدار بانك است .

وآنکس که‌هنگام‌حرف زدن‌متواتر به آسمان نگاه می کند، کفتر باز است .

شخصی که موقع حرف زدن با انگشتان دستش بازی می کند ، تایپست است .

کسی که هنگام حرف زدن به چپو راست نگاه می کند را ننده است .

## آلات ماقبل تاریخ

در بلغار ستان آلات طلائی پیداشده که عمر آنها به پنج تا شش هزار سال تخمین زده میشود .واینك آنها را برای بررسی علمی‌و دقیق به انستیتوت شیمی – فزیك‌اشتو تگارت المان فرستاده اند .

انستیتوت نامبرده عمر این طلا آلات‌ما قبل تاریخ را بگونه دقیق تعیین نموده است . و دانشمندان امیدوارند تا بوسیله این آلات بتوانند اطلاعات دقیقی در باره مبدا ومراحل‌اولیه تکنیك فلز بدست آورند .

## داروی تقویت حافظه

یکی از سیا ستمداران معروف، نزد رو انشنا سی رفت و گفت : شما وسیله ای برای تقویت‌حافظه سراغ دار ید ؟

بلی ، خواهش می کنم بفرمائید‌منظور تان از تقویت حافظه چیست؟ سیاست مدار لحظه ای فکر کردوبعد گفت .

میخواهم حافظه ام طوری تقویت‌گردد که وقتی با روزنامه نگاری مصاحبه می‌کنم چیز های راکه بایدفراموش کنم ، بخاطر داشته باشم.

بخش پنجم

نوشته : م - ت آی بیگ
ترجمهٔ: ع،ح. ایلدرم

# علیشیر نوایی

**بهار شهر زیبای هرات راطراوت خاصه بخشیده است. شا عر حلوا فروش مولانا ترا بی، دو ستـــان فضیلت پرور خود زین الدیـــن وسلان مراد را از مد ر سهٔ گو هرشاد نزد خود فرا میخواند و خبـــر باز گشت علیشیر نوا یی را باطلاع آنها میرساند. این خبر توأم با خبر انتصاب او بحیث مهر دار دو لت، چون حادثهٔ مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند.**

**در یکی از شبها که نوایی تنهاست، درویشعلی برا درش، نزد او می آید. هر دو پیرا مون امور مملکت به گفتگو میپر دازند. نوایی تصمیم خودرا مبنی بر اینکه میخواهـــــد کتابخانهٔ بزرگی را اسا سگذا ر ی کند، اظهار میدارد و میگو ید کـــه مسئولیت ایـــن امر را بـــد وش او خواهد گذاشت.**

نوایی با وضعی حاکی از اشمئزاز سر تکان داد :

- افسوس که این نزاع بیهوده ، بر اساس فرمان حکمروا روی داد عجبا مکر جز نفاق افکنی در میان مردم کاری وجود ندارد ؟ ! برادر بایـد از هر گونـه نزاع مذهی کناره جست و بسوی جما ل مطلق یگانه روی آورد ۰ جلوه حسن او را در انوار تابناك خورشیده در امواج خردشان اقیانوسها ، در عظمت و سکون کوهها ر در اهتزاز برگهای درختان میتوان مشاهده کرد باید دل را از عشق او مالامال ساخت و پیوسته بیاد او بود ۰

درویشعلی که سر بریزافگنده میکوشید به عمق سخنان شاعر پی ببرد ، آهستـــه سر خود را تکان داده سکوت نمود ۰ او نسبت به برادر خود و اندیشه های وی با نظر احترام آمیزی مینگریست ۰

سر انجام درویشعلی گفت :

- میبایستی این نزاع ، اینهمه دامنـــه پیدا نمیکرد .

نوایی با آهنگی قاطع اظهار داشت :

- باکی ندارد ، خواهیم کوشید تا باین منازعات خـاتمه دهـیم مـا درین مـورد فقط یگانگی و اتحاد مردم را اساس فرازخواهیم داد ۰ برادر ، مشغو لیتی در جهان ،لذت بخشتر از کتاب خواندن ، اندیشیدن وشعر سرودن وجود ندارد ۰ من که طبیعتم بیشتر باین جهت مایل بود ، آرزو داشتم درگوشه ای آرام زیسته ، درین دریای ذوق شناور گردم ۰ اما طوریکه میدانید برای من وظیفه ی در دستگاه دولت سپردند ۰۰۰ من ایـــن وظیفه را محض با در نظر داشت منافـــع مردم پذیرفتم ۰ درین سر زمین پر فیض و برکت ، کار های انجام نیافته ، بسـسی زیاد است ۰

مردم ما از قرنها باینسو انتظار دارند تا این کار ها با نجام‌رسانده شود ۰۰۰ از جمله میخواهیم فکر تاسیس یك کتابخانه‌را جامه عمل بپوشانیم ۰۰۰ شما بعد از این (داروغه کتابخانه همایون) خواهد بـود ۰ میخواستم پیرامون آنچه بشما ارتباط دارد معلومات بدهم ۰

**درویشعلی‌دســـ ت بر سینه نهـــا ده گفت:**

- بخاطر بکاربستن هر تصمیمی‌که دارید بنده آماده خد متم۰

نوایی باشور وشو ق ادامه داد :

- ماباید جنا ن کتا بخانه را اساس بگذاریم که مورد قبو ل عمو م مردم قرار گیرد۰ هر آنچه اند یشه آد می از از منه قدیم‌تاکنون در عرصه های علو م و فنون ایجاد نموده وبشکل کتب تدوین گردیده است، باید گنجینه کتابخانه ما را ز ینـــت ببخشد هدف خا لصانه این فقیر از یـــن تصمیم اینست که تما م علما ، فـضلا و شعرای خراسان و دیگر ممالك اسلا می‌درین جا ازین ذخیره کتابها استفاده خوا هند کرد وهریك از سقرا طها ، افلا طو نها وارسطو های فلسفه ،ویشا غور ثهای حکمـــت و ریاضیات الوغ بیك های هیت ، فردو سی هاونظامی های شعر وادب ، درسا حه مربوط بخود با اطمینان خا طر اشتغا ل خوا هنـد ورزید ودر راه انکشاف ورونق دا نشـــ مساعی بخرج خوا هند داد و گنجینه های نوینی درساحه تفکر انسانی عر ضه‌خواهند داشت۰

خورشید حقایقی که آنها کشف کنند،در آسمان کشور ما نور خوا هد پاشید وآنگاه ما خویشتن را کا مگار وکا میا ب خوا هیم یافت درویشعلی ،باید قلب خو یشتن را سر شار ازعشق مردم سازید وهنگام د ست یازیدن بهر کاری ، سو دو نیاز مردم‌راچون معیاری دربرابر خویش قرار دهید ۰

درو یشعلی ، ریش کم مو ی خود رابا انگشت خارید :

- اساسا باید چنین باشد آنکه بمرد م خد مت کند، اعتبار و آبرو یش فزون‌خواهد گردید۰

نوایی به شیوه معنی داری سو ی برادر خود چشم دو خت‌وبه اسلو بی قاطع اظهار داشت:

- نام نیك گذ اشتن از خو یش ، خود پاداشی بزرگ است ۰ برادر ، هر گزنباید آسمان همت‌و شهـا مت شما را ابر های‌تیره بپوشاند۰

درویشعلی مثل اینکه دستخو ش ا نتقال شده باشد کوشید چشما ن خود راببو شاند وبعدا موضوع صحبت را روی کتا بخانه دور دادوضرورت اعمار یك‌بنای عالی را درمرحله نخست یادآوری کرد ۰

نوایی بسوی شمعی که در اطاق قرار داشت نگاه کردوچون خواست از جابرخیزد درویشعلی ( من۰۰ من) گویا ن از جا دیدو شمعدان را درصحن اطاق گذ اشته با مقراضی سر شمع رابد قت برید ۰

شاعر تخته کا غذی را روی کتا ب‌ضخیم گشاده ای گذاشت وخا مه رابه‌سیا هدا ن (دوات) کو چکی فرو برده ،با حتیاطوآهسته روی کاغذ حرکت داد۰

درویشعلی نز دیکتر آمد چشما ن خودرا خوب باز کردو به انگشتا ن ظریف برادرش که گا هی روی کاغذ حر کت میکرد وگاهی متوقف میماند ،چشم دو خت۰ لحظه ا ی‌بعد صفحه کاغذ با خطو ط در هم وبر هم‌پرشدو نوایی خامه رایکسو گذ اشته ، قد خودرا راست کرد و باتبسم سو ی برادر خود دید وکاغذ رابه درو یشعلی نز د یك سا ختـــه گفت:

- اینك، به این اشکا ل‌تو جه کنید ۰۰ما دسترسی به صنعت معما ری نداریم ۰ البته استادفن درین باره نظر خود را ابرازخواهد داشت، اما بنایی که ما درنظر داریم، تقریبا باید به این‌شکل باشد ۰

اشکال رسم شده‌بروی ورق‌طر ح بنارا نشان میداد. در ویشعلی باشور و هیجان سر گرم مشا هده اشکا ل گردید ، شا عر گواینکه بنای‌بزرگ‌باتمام جز ییا ت خود درنظرش مجسم گردیده باشد ،سا ختمان داخلی، نمای بیرو نی ، حتی چگو نگی‌نفوس ورنگهای آنرا یکایك توضیح نمود ودر برابر هرسوال درویشلی پا سخ‌ای دقیق‌وقناعت بخش داد۰

سپس باوی پیرامو ن گرد آور ی کتب بمذاکره پردا خت وبخا طر وبخا طر تکثیر واستناج کتب خطی گرانبها راجع به ورزیده ترین خطاطان وما هر ترین صحا فان‌هرات معلومات‌بدست آورد ۰

همینکه خروسان شهر هرات برای بار دوم سکوت شبا نگاهـی را بـرهم زدنـد، درویشعلی چشما ن‌خودرا مالیده ، راه خان خویش راپیش گر فت و شاعر که هنو ز خویشتن راسبك و استوار حس میکرد، در سکوت آرام شب غو طه ور شده لحظه ای‌در تخیل فرو رفت وخا مه وکاغذ بدست گرفته در اندیشه شد: کلما ت طور منظم به رشته زرین افکار آویخته قافیه هـا اشاره کنـان همد یگر به صف بستن از پی هم آغازکردند ناگهان خامه برصفحه لغزان ورق دوید :

ترجمه:

(سالها به موا عظ شیخ گو شـــس نـهادم، (اما نـه ذو قـی دامنگیر دلـم شدونه شوری بجانم راه یا فت )

(سر انجام منع‌بچه ای‌باده فر و ش ،اما یك‌جرعه مى ،)

(جانم رانوا بخشید و قلبم را بخر وش افگند)۰

شاعر رباعی را در دل خواند و تبسمی‌بر چهره اش پدیدار شد وچون رنگ خشکید، کاغذ را دربین خبر ده دان چرمی گذاشته بورق زدن کتابی بزرگ شروع کرد ۰

فردا، پس از گستر ده شد ن ا نوار خورشید همینکه به دروازه گام نهادخدمت گار ،تو سنی آرام ، کو چك اندام اما تند سیررا نزدش آورد ۰

شاعر پا بر رکا ب گذاشت و هنوز کاملا برزین قرار نگرفته بودکه اسب آرام از جا جنبید۰

به‌نسبت روز با زار، ترد ددر کو چه‌ها زیاد بود۰ سیلی از دهقانا ن اسپ سو ار مرکب سوار ، قطار اشترانی که آرام راه‌می پیمودند وصدای زنگو له های شان هرسومی پیچید ، پیره زنا نی که سبد های مملو از کلاوه برسر نهاده بودند ، بافند گانی که متاع خویش رادر بغل میبردند ونظیر اینهـا قشر های‌دیگر ی از مردم ، بطر ف با زار جریان داشت۰

شاعر از کو چه (خیابا ن) گذشت و همینکه‌به دروازه بزرگ ( باغ زا غان)رسید سپاهـیانی که با نـظم وتـرتیب در آنـجا استاده بودند، در برابر پهر دار رسم‌تعظیم بجا آورد ،بلا درنگ جلو است را بد ست گرفتند شا عر بدون کمك آنها از اسپ‌فرود آمده به(باغ‌زا غان) داخل شد ۰

اینجا باغی بغایت بزرگ و پر از کاخها کوشك‌ها، ودیگر سا ختمانها ی گو نا گون وآراسته باخیابانـــها ی قشنگ بود او از خیابانی وسیع و تازه کـه در ختان انبوه‌از هر دو سویش سایه گسترده ونور خو رشید ازلابلای بر گها، روی ز مین راسفید آب‌کرده بود گذشته به گلزار بز ر گی رسید که چندین (طناب)ز مین را اشغا ل کرده بود۰ گویی درینجا تمام انواع گلهای جهان راگرد آورده بودند ۰ تلا لو آنها که با رنگها ی گوناگو ن پر فروغ در پر تور خور شید میدرخشید چشمها را خیره سا خت ۰

نوایی که برنگ گلها عشق میو رز ید، مانند روز های دیـگر آنجا تـوقف نمـوده، باشور و هیجان مصروف تماشا شد وآنگاه بسوی کاشانه ای که در مقابل چمنز اروااقع بود و دیوار ها،پایه هاو دروازه ها یش با گلها ونگاره های آ مزیده دست نقا شا ن هنر مند جلوه پیرا یی داشت ، حرکت‌کرد ودروازه آراسته باقبه های زرین وگلهـای برجسته را گشوده ،بخانه ای نسبتا کوچك امامجلل‌وارد گردید، ودر آنجا از طر ف دوست خود - خوا جه افضل ا ستقبـــال شد۰

این مرد کوتاه قا مت خو ش مشر ب که‌چشمانی نافذ و تیز بین داشت ، شخصی تقریبا به‌سن وسا ل‌نوایی بود۰ خوا جه‌افضل درعین حالیکه به امور دفتر داری ومحاسبه مهارت وکفایتی عالی داشت ، عا ملی بر خور دار ازوجدان پاك وصا حب رای وتدبیر درامور دولتی محسوب میشد ۰

- چشمم در راه شما بود، بفر ماییـــد خواجه افضل از جابر خاسته ، نوایی رابه نشستن تکلیف کرد ) هنوز در دیوا ن - کسی نیا مده است ۰ بگما ن غالب شا ید حضرت خاقان هنوز از دایره حر م پابیرون ننهاده باشد۰

نوایی هما نطور استاده ، از ا مـو ر شخصی دوست خود جو یاشد وآنگاه‌هروقت

دیگر سخن در اطراف مسایل عمو می‌مربوط بدولت ومردم دور خورد، نوایی پیرامو ن اینکه‌باید خصو صیت های اساسی د ولت راچه چیز ها تشکیل بدهد مناسبات سلطان بامردم ومردم باسلطا ن، مسو لیت هریك ازعا ملان از وزرا وبیك ها گرفته تاعا ملین کوچك هنگام اجرای امور در برابر فا نون تدابیری که‌بمنظور بهبود زند گی مرد م لازم است ومو ضو عا ت دیگری ازین‌قبیل صحبت کرد.

خواجه افضل ضمن تایید اندیشه های نوایی درمورد تمام این مسایل ، اظهار آرزو مندی نمود تا این خواسته های عا لی را در زندگی برآورده ببیند .

نوایی باشور وشوق گفت :

-در خراسان باید چنان دوره ای پد ید آورد که مایه عبر ت دیگرا ن گر دد..تا یکی انسا نهادر صحرا ی و حشت‌وبربرینه بسر خوا هند برد : انسا ن تاج سر تمام موجودات است و باید در نهایت شرا فت پاگیزگی وزیبا یی زیست نماید .

هر گاه ارباب دولت ،خرد مندی و دا گستری راشعار خو یش قرار د هند ،وزمینه پرورش مردمان را مساعد گر دانند ،میتوا زنگ کدورت زند گی رابه طلا مبد ل سا خت.

خواجه افضل تا کید کنا ن ا ظهـــا ر داشت:

-فکری بغایت زیبا و غایه ای نها یت عالی است. اماد رینجا ،بیداد گری عمال سلطنت برمردم ،بیك عاد ت و عنعنه مبدا گردیده مصیبت بزرگ این است .

نوایی با قاطعیت‌گفت:

-باید در هر جا طلسم بیداد راشکسته گذشت ومدار در برابر ستمگرا ن گنا هی است نا بخشود نی هر گاه ما خود نتوانیم این طلسم را در هم شکنیم ، میبا یـــد موضوع رابه سلطان معرو ض داریم واو فرا خوا نیم تاندا ی خرد راشنیده گیردو به سوی انصاف وداد روی آورد .

درین مو قع ملاز می دا خل شده باطلا نوایی رسانید که‌سلطان حضور او را انتظا میبرد .شاعر از اطاق بیرو ن شده ،بسمت راست، جانب کا خی که دارای چهل‌ستو مرمر بوده حر کت کرد .و کفش خود راد دهلیز مفروش با کا شیهای پر نقش ونگا از پاکشید ودروازه زر کو ب را گشوده‌به داخل گام‌نهاد ودر پیشگاه حسین بایقراکه‌د صدر تالار برتخت نشسته بـود، سه بـا خم‌شده رسم تعظیم بجا آورد و پس ا ز کسب اجازه در جای خود نشست .

حسین بایقرا سینه ای بر جسته ، شانه ای پهن و جشه ای فربه داشت وفرا نر ا کمرش عریضنتر شده میر فت . از چشما درشت کشیده وتیز بینش در عین حا لیکه اراده وحیله ای ظریفانه منعکس بود، نوع بیقراری و شو خی طبع نیز خواند ه میشد کلا هی ازپوست‌قره قل آراسته با جوا ه درشت گرانبها بسر و چپن ابر یشمین سـ خگونی‌در برداشت‌که که گر یبا نش‌باگلها زرین واحجاز گرانبـها پیراسته بـود رو کمربند عریضش قبه های طلایی ، دانه ها بزرگ جواهر ولعل پاره های اصیل‌بدخشا میدرخشید.

سقف و دیوار های تالار بزرگ روشن که‌دریچه هایش بسوی باغ باز بود بانقوش زرین ،گلهای رنگین والوان مر غو ب‌وموزو خویش بمشابه پدیده های اعجاز آ میز هن بی اختیار چشمها رابسوی خود میخکو ب میکردند . قالین های ابریشمین پرازنقش‌گل ریا حین چلچراغ معلـــق از سقف های بلندظرو ف نفیس و شگفت انگیز چینی و دیگروسایل تجمل پر زر قورق فکر انسان‌ر بخود مشغول میدا شت .

نوایی مانند ملا قاتهای دیگر با وضعی کاملاعادی از احوال سلطان جویا شد. حسین بایقرا نیز هنگام ملاقا ت با شا عر کوشید خودرا در موقف دوست دیرین قرا دهد . او با شاعر در باره تعیین‌حکام برخی ازولایات و چگونگی مناسبا ت باسلطانمحمود پسر ابوسعید میرزا بمذ اکره پر داخت.

نوایی ضرور ت این امر را تاکید نموده‌که باید تعیین حکام تا محا فظین محله ، از کسانی صور ت گیرد که در عین دفاع ا ز منا فع دو لت، شیوه انصا ف و عدا لت‌را مرعی‌دارندوبا مردم رویه ای نیکو دا شته باشندواین ضرور ت پیوسته بحیث ا صل مورد نظر قرار داده‌شود درمورد سلطانمحمود یادآور شد که‌باوی مناسبا ت دوستانه بر قرار گردد و هرگاه اوبه ماورا النهر قناعت نکرده بمنظور تسخیر خراسا ن راه جنگ‌در پیش گیرد، لحظه ای هم برایش امان داده نشود.

حین بـایقراه در بـرابر این سخنان هـیچ گونه اعتراض نکرد و پس از لمحه‌ای‌سکوت دفعتا پرسید :

-آیا مجد الدین محمد را میشنا سید ؟

-میشنا سم. اما با کردار ش اشنا یی ندارم.

حسین بایقرا سر جنبا نده گفت:

-انسان بس شا یسته ای است. اکنون باکمال اخـلاص و صـمیمیت نزد (میـرزای کیچیك) مصرو ف خد متگذ اری است نسبت بما صادق واز همتی عالی بر خور داراست چون خیلی مورد پسند ماقرار گرفت بالاخره باین اندیشه افتادیم که اورا بحیث (پروانه

نوایی باتردد اظهار داشت :

-هر گاه صدا قتش وا قعیت داشته‌واز جانب حضر ت خاقان مورد آزمو ن‌قرارگرفته باشد، درآنصور ت برای اینجا نب‌هیچگونه محل اعتراض باقی نمیماند .

(با قیدارد )

(۱۱) یکی از مناصب عالی دوره ملو ك الطوایفی‌اسـ ت . پروانه چی غالبانزدسلطان حضور میداشت وعلاوه بر نوشتن فرا مین، درباره امور مهم بوی تو ضیحا ت میداد.



# وفاداره پیغله

څه که نه راباندی وشوه، په‌ډیره تندی سره د پاکټ سرمی خلاص کړ مګر له بده مرغه راته ډیری ستغی لیکلی وی او دامی هم زیاته کړی وه. چه‌ما دتور یالی خان سره موافقه کړی اوزه دمینی نه زړتی خاطر جمع اوسه ، زه نه غواړم چه تاغوندی یو بد بخت انسان سره خپل ژوند په خطر کښی واچوم . (سپوږمی) . کړی شپه راته خوب نه راتلــه او په خطهم شکمن‌وم‌څکه چه‌د سپوږمی رسم الخط بل شانته‌وه او دابل‌رنګه ده، خوترډیری اندازی‌پوری مشابهت یی سره درلوده خو ماته می خپلــه پاکه مینه ددی عقیــدی اجــازت نــه ورکوله چه سپوږمی به ګنــی لــمانه بیزاره شی ، څکه هغی زما د ژوند د سختو شیبو ملګری وه داسختی‌به هرو مرو د سوکالی زیږندوی وی .

خو ورځی وروسته چه د سپوږمی حقیقی خط راته ورسید زما زخمــی زړه پوره ملحم او روح ته می کلــی آرامتیا پیدا شوه .

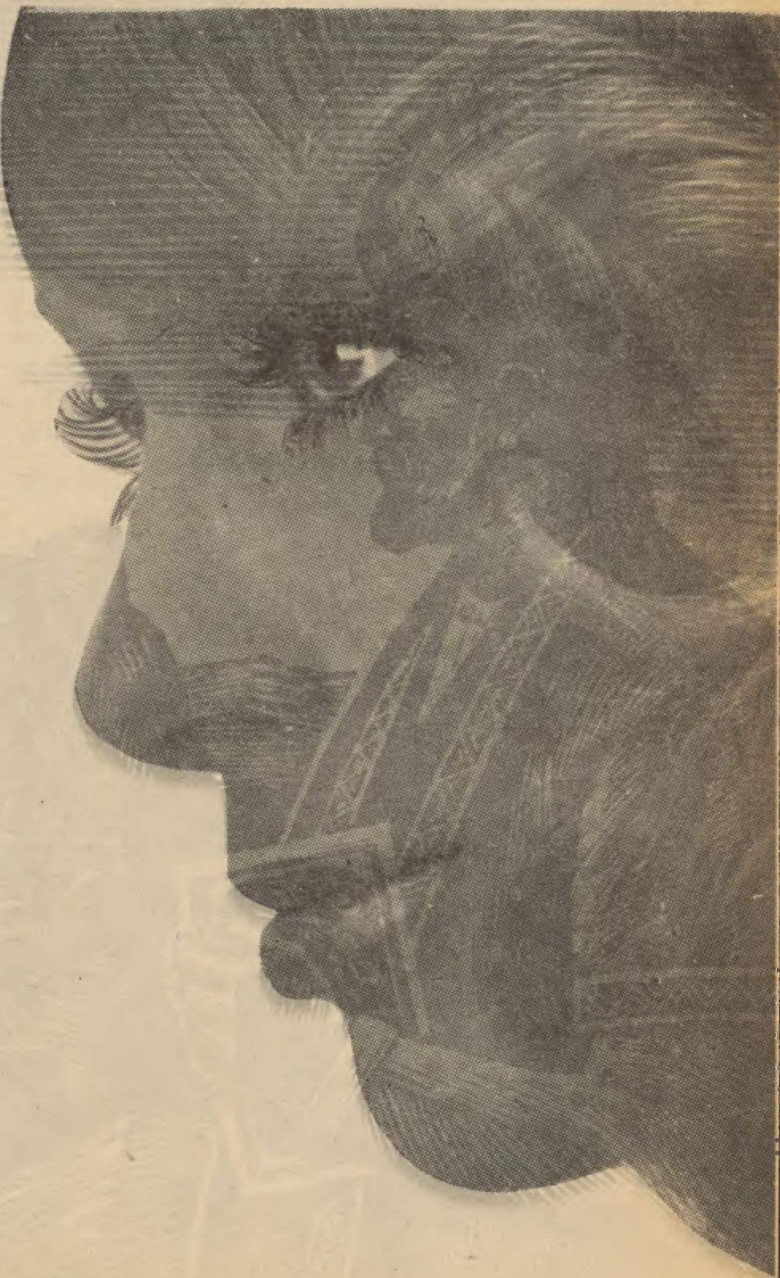
سپوږمی ټوله حقیقــی کسیه یــی راته لیکلی ؤ اوراته یی ډاډ را کړی ؤ چه حــق او حــقیقت په ظلــم اوــ استبداد باندی کامیابیږی خیر دی‌په انسان باندی ډیر تکلیفونــه راځــی مګر صبر او حوصله‌دحق‌ملګری راځی

په انسان باندی پیښیږی ډیــری چاری په ژوندون کښی مایوس لویه ګناه ده د ژوندیو په قانون کښی زما اود سپوږمی لیك لیکانی په نضــم ډول سره جاری و ، تر خپلی وسی پوری ما سره به یی مرستی کولی ، بندی سره غیر له دعانه بل لویــه مرسته وی ؟

خدای پوهیږی چه دچا سوال به قبول شوی وی چه زمــونږ د بــخت ستوری بیا هم ددی هسك آسمان په سینه کښی وځلیده ، څکه چیر ته چه فردی مجادله د مال او جایداد په مقابله کښی د فاسد انتظام په وجود جړی وی ، هیڅکله ضعیف د قوی له‌پنجی اوظالمانه فشار څخه نشی خلاصدی .

مګر د زمانی جریان او طبعی جبر خینی کارونه‌پخپله خوښه هغه شانته اجرا کوی چه د عقلی وجدان غوښتنه وی .

د یو لیك په ترڅ کښی خبرشوم چه د توریالی خان د ورور واده پــه خاصو مراسمو برپا شوی چه‌د خانی لوړ مقام سره مناسب ښکاری پــدی واده کښی دلیری لیری ځایو نو څخه هنر مندانو، سازیانو ، تمشاکوونکی را بــاــل شوی ؤ ، د خــوراك او لګښتو نه اندازه یی ډیره پراخه وه د ټولو خلکو خوشالی کولو ، (ورا) پسی دتــګ په لاره کښــی د نښی ویشتلو مراسم داصلیو ګولیو پــه ډز هار پای ته ورسید خو د همدی ډزو په وخت د تمانچی یوه ګــولــی سهوادتوریالی په‌ماغزه ولګیدیوآخ ویلو سره ځای‌په ځای مړ شو او ماغزه یی په خاورو کښی ګډوډ شو دغه دخوشالی مجلس په هماغه‌ساعت په غم بدل شو .



( ورا ) لکه د جنازی کټ ښکاریده ځینو به د ګونګسی په ډول ویلــی ( دا داکرم ښیرا ده ) .

چاه ویلی آزار ښه ګــورئی چــه اکرم یی آزار اوه خپله هم د ټولو آرزو ګانو سره خاوری شو .

یقین وکړی چه زه هم دهغه ځوان په غم و دردیدم او رضامی نه وه چه داسی ځوانان دی په خاوری شی‌مګر آرزو می داوه چه خدای دی ورته د نیکی هدایت ورکړی او دهغه په فکر کښی دمعرفت ډیوه بله کړی چه په چاه ویلی زاربنه کار نه‌دی‌چه اکرم آزار خوشاله نشی .

سره د دی چه ما سره دچا دعوه نه وه ، زما ګونا چاته نه و معلومه ، خو بیا هم یو نیم کال د زندان پــه تیارو کښی می شپی سبا کولی .

د ډیرو خواریو نه وروسته بیا هم لکه دهوا مرغه لدی‌قفس څخه خلاص شوم د سپوږمــی رفیقــانــو او هــم صفیانو د زندان نه تر کوره پوری بدرګه کړم دوی ډیر خوشاله ؤ خو کورته چه راغلــم پــوه شوم چه زما ارمانجنه مور هم نه ښکاریده ، پس لهیرو پوښتنو پوه شوم چه دی هم آبدی نړی ته پناه وړی ده .

دهغی قبر ته ولاړم دعا می وکړه‌خو دخیرات قدرت راسره نه‌ؤ، دهغی روح ته‌می دزړه له کومی دعا ګانی واستولی اوخلکو هم راته دهغــی فاتحه کولی .

دری میاشتی ورو سته دملګرو‌په مرسته دسپوږمی پلار ته مو مرکه ولیږله .هغوی هم په پراخه تنده دا خواهشس ومنل او وویل:

(مونږ دچا مال او دولت پسی‌نه ګرځوو، سپوږمی پخپله حق لری‌چه خپل دژوند سر نوشت وټاکی او مونږ صرف هغی سره مرسته کولی شو چه‌ارزوګانو ته‌یی‌تحقق ورکړوــ مونږ دهمدی مجادلی په‌ملاتړ توریالی خان‌ته

د خپلوی کولو د پاره امادګی ونه ښوده ، دادی د سپوږمی په مشوره مونږ اکرم ته د مبارکی دسمال لیږو.

څو ورځی وروسته زمونږ واده په ډیر اقتصادی ډول او خورا خوشالی سره پای ته ورسید ، د نیکمرغــی ځولی ته وغورځیدو ، دغه وصال‌زما ټول دردونه او کړاونه هیر کړ ، خو کاشکی چــه زما ارمانــجنه مــور او ځوانیمرګه خور هم پدی خوشالیــو کښی ژوندی وای .

## دیوار

پشت این کوه بلند ،
لب دریای کبود ،
دختری بود ، که من
سخت میخواستمش
وتو گویی که گالی
آفریده شده بود
که منش دوست بدارم پر شور
ومرا دوست بدارد شیرین
وشما میدانید :
ـ آه، ای اخترگان خاموش !
که چه خوشدل بودیم
من واومست شکرخواب امید
وچه خوشبختی پاك
درنگاه من واو میخندید
واینك ای دخترکان غماز
گرنه لالید ونه گنگ ،
بگشائید زبان ،
وبگوئید که ازیك بهتان
چون شد، این چشم غبارآلوده !
ومیان من واو
اینك این دشت بزرگ
اینك این راه دراز
اینك این کوه بلند

## احساس

بسترم
صدف خالی یك تنها ئیست
وتو چون مروارید
گردن آویز کسان دگری

## یاد

پرنده هابه تماشای باد ها رفتند
شگوفه ها، به تماشای آبهای سپید
زمین عریان ماندست وباغهای گمان
ویاد مهر تو، ای مهربانتر ازخورشید !

## عشق بی پایان

چنین با مهربانی خواندت چیست ؟
بدین نامهربانی راندت چیست ؟
به پرس ازاین دل دیوانهٔ من
که ای بیچاره عاشق . ماندنت چیست ؟

## بستر

بیا در کنارت شبی سر کنم
ز جام لبانت لبی ترکنم
ببویم رخت را بصد اشتیاق
وز آن مر مر سینه بستر کنم .

## سنگ

بیادت هست آنشب راکه تنها
ببزمی ساده ، مهمان توبودم ؟
تو میخواندی که : «دل دریاکن ای‌دوست»
من اماغرق چشمان توبودم ؟

تو میگفتی که، پرواکن صد افسوس
مرا پروای نام وننگ رفته است
من ساحل نشین سنگم ، چه دانی
چه هابرسینه ی این سنگ رفته است

«مکش دربابخون» خواندی وخاموش
تمنا گرکنار من نشستی .
چو ساحل ها گشودم بازوان را
توچون امواج درساحل نشستی

## قصه

هرگز این قصه ندانست کسی
آن شب آمد بسرای من و خاموش نشست
سر فرو داشت ، نمی گفت سخن
نگهش ازنگهم داشت گریز
مدتی‌بودکه دیگر بامن
برسر مهر نبود .
آه، این دردمرامی فرسود !
ـ «اوبدل عشق دگرمی ورزد » ؟
گریه سر دادم دردامن او ،
هایهائیکه هنوز
تنم ازخاطره اش می لرزد !
برسرم دست کشید
در کنارم بنشست
بوسه بخشید به من
لیك میدانستم
که دلش بادل من سرد شد ست !

## تکرار

من به چشمان تومی اندیشم
وبه تکرار هزاران دست
که ترامی نوشند !
من به چشمان تومی اندیشم
وبه شهری که تراباهمه خوبیهات ،
به چراغان دروغین شبانش بخشید
وبه دستان تو آموخت
که تسلیم شوی .
من به تکرار تومی اندیشم
وبه غمبارترین لحظه خویش
که شکستی درمن
وشکستم در خویش ؟



## می خندد

سر هنگام ، کاین مرغ طلایی
نهان کرده ست پرهای زرافشان
طلادرگنج خودمی کوبد ، اما
نه پیدا در سراسر چشم مردم
من آن زیبا نگارین ‌رانشسته درپس دیوار های نیلی شب
درین راه درخشان ستیغ کوههای سرد
خویش می شناسم
می آید برکنار ساحل خلوت وخاموش
بحرف رهگذران میدهد گوش
نشسته درمیان ذورق زرین
برای آنکه باردیگر ازمن رباید
مراهر جامی باید
می آید چون پرنده
سبك نزدیك می آید
می آید: گیسوان آویخته ،
زگرد عارض من ریخته خون
می آید، خندان برلب شگفته
بهاری می نمایاند به پایان زمستان
ولی چون دیده من می رود در نگاهی تند تربندد
نشسته سایه ای برساحل تنها
نگار من براودور میخندد

از: نیمایوشیج

از نذیر احمد میهن پور

## ترادیدم

ترادیدم
دران شبهای مهتابی
کنار جویباران
کنار جویبارانی که سبزه پرزگل بود
ترادیدم
در هنگامیکه نور شیری ماه
زمین وآسمان‌را رنگ میکرد
ترادیدم
که‌چون گلهای وحشی
به‌تالابی صفاو مهر میرقصی
ترادیدم
که‌چون پروین و ناهید
به‌شام تیره‌من نور میباشی
ترادیدم
که‌چون گلبرگهای تر
هزاران خنده نقشی چهره‌ات بود
من‌ازتو باز میخواهم که‌آئی
بباغ خاطرم پرواز داری
ترادیدم
که‌چون خرشید وبا خرشید
فروغ آخرینت را
به‌شادی آفرین مرزدلی‌انگیز مریختی

از : شاه امیر «فروغ»

## آخرین پیام

الاساقی ! بدی جامی پرازمی
که‌در مستی زغمها می‌گریزم
بریز اندر سبویم باده‌ئی تلخ
که‌باتلخی به تلخی درستیزم

• • •

بریز اندر گلویم شهد مستی
که‌دلبر درگلویم زهرغم ریخت
بده جامی‌که بگریزم زهستی
که خوشبختی زبیشم سخت بگریخت

• • •

کنون چون بلبلی‌کز دوری‌گل
به‌کنج آشیانش می‌خروشد
زهجرانش چومرغ پرشکسته
درون قلب‌من غمها بجوشد

• • •

همی دانم که دیگر زندگی نیست
به‌جز ازماتم و اندوه برایم
همی دانم که میمرم به زودی
زهجر نازنین بی وفایم

• • •

توای باد سحرگاهان خدارا
پیام آخرینم رابه اوگو
بگوباأوکه تاجان دربدن داشت
نشد غافل زیادت یکسرمو

## برگهای سپید دفترمن

دردل خسته ام چه میگذرد ؟
این چه شوری است بازدر سرمن ؟
باز، از جان من چه می خواهند؟
برگ های سپید دفترمن ؟

• • •

من به ویرانه های دل . چون بوم،
روزگاری است های وهو دارم .
ناله ای دردناك وروح گداز ،
بر سر گور آرزو دارم .

• • •

این خطوط سیاه سردر گم
دل من، روح من، روان من‌است
آنچه ازعشق اورقم زده‌ام
شیره جان ناتوان من است .

• • •

سوز آهم اثرنمی بخشد
دفتری راچرا سیاه کنم ؟
شمع بالین مرگ خود باشم
کاهش بان خودنگاه کنم

• • •

بس کنم این سیاهکاری ، بس !
گرچه دل ناله میکند : «بس نیست !»
برگهای سپید دفتر من ،
از شما روسیاه ترکس نیست

# ۱۵ سال مثل یک رویا

**رفقایش او را بچهٔ ننه صدامیزنند اما توماس میخواهد به آنها ثابت بسازد که آنقدر اهلیت دارد ومی‌تواند با اثبات به عضویت «کلوپ» شان پذیرفته شود. اما سرنوشت برای او نقش کاملا دیگری را درپیش دارد.**

پسر کوچك اندام مو طلایی‌وخورد سال در سوپرمارکیت مستقیما پهلوی شیشهٔ بلند ویترین مغازهٔ شیرینی فروشی ایستاده بود. او نگاهی به روی جاده افگند و سپس نگاه دزدیده ای به داخل دوکان شیرینی فروشی انداخت. بسرعت برق دستش بطرف پاکت های شیرینی دراز شده یك پاکت پر از شیرینی را در جیب پتلون فرو کرد وبدون آنکه نگاهی به اطرافش افگنده باشد خودشرا درمیان جمعیت مشتریان که در حال خروج از مغازه بودند، زده از دروازه سوپرمارکیت بیرون رفت.

«ریچارد ویبر» از بیرون مغازه به خونسردی ناظر اوبود. حال دو قدم بزرگ به پیش گذاشته، از شانهٔ سارق پاکت شیرینی محکم گرفت واورا مخاطب ساخته گفت:حال گوش کن که چه‌می گویم،تونمیخواهی این‌پاکت شیرینی را ازراه دزدی داشته باشی، همینطور نیست؟

سر تا پای پسر کوچك به لرزه درافتاد. باچشمهای‌آبی رنگ‌ووحشت زده، به‌قیافه ریچارد نظر کرده وبعد ازان سرش را پایین انداخت .شانه هایش تکان می خورد.

ریچارد اظهارداشت: تو رامی‌گویم من باتو حرف می زنم. بامن حرف‌بزن وجوابم رابده.

ریچارد پس از اظهار این کلمات ازشانه های بچه گرفته او را تکان داده بالحن خشکی تکرار کرد:حرف بزن. بچه کوچك باصدای لرزان شروع کرد به حرف زدن:مه.. من ، اصلا میخواستم... طفلك دوباره به‌گریه افتاد و بغض راه گلویش را بند ساخت. با چشمهای پر از اشك بصورت ریچارد بالا دیده گفت: اصلا اینطور بود که...

ریچارد پرسید: خوب، چگونه بود؟

پسرك پاسخ داد: دیگران ، منظورم از سائر رفقایم هست. اونها بمن می‌گویند که بچهٔ ننه هستم ومن امروز می‌خواستم بالاخره به اونها ثابت بسازم که که آنقدر هم‌بی‌عرضه نیستم که آنها تصورشرا مینمایند و تصمیم گرفته بودم جرأت و شجاعتم را به اثبات برسانم.

قطرات اشك از چشمهای او سرازیر شد و بصورت کثیفش دوردهٔ روشن بجا گذاشت .

ریچارد اظهار نظر کرد: اینطور ؟ آندیگر ها تو را به این عمل تحریك میکنند؟

ریچارد بچه گك را رها کرده گفت: تو بایدیك‌آزمایش جرأت‌را بگذرانی، بلی ؟

– بلی. من به اونها وعده‌کرده‌ام در غیر آن حاضر نیستند مرادرکلوپ خودراه بدهند.

بچه گك در اثنای صحبت هکك میزد وگریه مجالش‌نمیداد . گاهی بغض چنان راه گلویش رامی گرفت که از حرف زدن می ایستاد. آن‌پسر درادامه حرفهایش گفت:من‌میخواهم وارد کلوپ آنها بشوم !

ریچارد با خود اندیشیده، بدقت آن کودك رادید زد ورفتار خود را نسبت به‌او ملایمتر ساخته پرسید : بچه جان چند ساله هستی؟

– هشت ساله. یعنی دو هفته بعد هشت ساله می شوم و تاهنوز هفت ساله هستم.

– این کلوپ که تو ازان نام بردی چه قسم کلوپ است؟ تو این کار را صحیح میدانی که آدم برای شامل شدن دریك کلوپ دزدی بکند؟

پسرك مترددماند و انگشت شهادت دستراستش را بدهان برده می مکید. پس از مکث کوتاهی جواب داد:

– یقینا صحیح نیست.

– چه فکر میکنی که اگر پدرت خبر شود چه خواهد گفت؟

– پدرم فوت شده است. سالها پیش مرده‌است.

– پس مادرت چه خواهد گفت، وقتی بفهمد که توبرای داخل شدن به‌کلوپ اونها دست به دزدی زده‌ای؟

چشمهای آبی رنگ پسرك بازتر شد. آب دهانش را قورت کرده اظهار داشت: مادر؟ مادرم نباید به هیچ صورت ازین ماجرا باخبر شود شما را بخدا بمادرم چیزی نگویید که‌من پاکت شیرینی را دزدیده ام من تااینندم درین باره فکر نکرده بودم.

ریچارد پاسخ‌داد: باورم نمی آید که تو راست خود را بگویی. بنظرم می‌آید که تو اصلا به هیچ موضوع فکر نکرده‌ای.

– حالا میخواهی مرا تسلیم پولیس کنی؟

ریچارد او را تسلی داد: نی نی بهیچصورت این کار را نمی کنم.

ریچارد پسرك مو طلایی را یك بار دیگر بادقت از سر تا به قدم ازنظر گذشتاند. این تا حدی ... شباهت کم با شخصی دیگرداشت... اماپسانتر درنظرش آمد که، او اشتباه میکند.

آخر او چند وقت کوتاهی میشد که‌از سفر امریکا برگشته بود. اوسالهای دراز را در امریکا توقف داشت و تازه پس از مدتها دوری از زادگاهش اکنون واپس به شهر ودیارش رسیده بود.

ریچارد ویبر پنجسال تمام بحیث یك ماشین کار در امریکا کار کرده پس ازیك ازدواج که دیر دوام‌نیاورد وبه جدایی منجر شد مجدداً به‌آلمان روی آورده، در همان کمپنی که‌سابقا کار میکرد برای کار مراجعه نمود. آمر قدیمی کمپنی که مالك یك‌فابریکه ماشین سازی دریك شهر نسبتا بزرگ در کنار دریای راین بود، فورا او را دو باره استخدام کرد.

ریچارد از طفل پرسید: نامت چیست؟

پسرك با سؤ ظن از او پرسید : مگر میخواهی اسمم رابمادرم بگویی. اگر منظورت‌خبر کردن مادرم نباشد پس برای چه می پرسی؟

ریچارد با لحن جدی کودك را مخاطب ساخت: حال گوش کن که بتو چه می گویم اگر فورا نامت‌را بمن نگویی، براستی به پولیس می سپرمت. آخر تو می فهمی که دزدیده ای.

– خوب. حال که اینطور است می‌گویم نامم توماس است.

– ونام مکملت ؟

– توماس مایر.

– خوب توماس، کار اولی که باید بکنیم اینست که شیرینی را سر جایش بگذاریم.

توماس خودش را جمع وجور کرده نگاهی به آنطرف خیابان انداخت و اظهار داشت: آنهاآنطرف ایستاده هستند واگر من پاکت شیرینی را برگردانم آنها خواهند دید و مرا در کلوپ شان هیچگاه‌راه نخواهند داد.

ریچارد به آن سمت نظر انداخت یك دسته از پسران دوازده تا پانزده ساله را دید که از آنگوشه آندو را میدیدند.

ریچارد متعجبانه پرسید: اونها ازلحاظ سن و سال نسبت به تو کلانتر هستند. چرا می خواهی همراه اونها در کلوپ اشتراك داشته باشی؟

توماس کوچك باصدای بلندجواب داد: آخر من تمام روز راتنها هستم. وسائر رفقای من که به روی سرك باایشان آشنا شده ام. همه در بین کلوپ عضویت دارند و همیشه بمن

می گویند: تو بچه ننه، تو بخـــود هستم.
اعتماد نداری...

ریچارد با لحن بسیار جدی گفت: اولتر شیر ینی را سر جا یش بگذار دوباره بعداً گپ مـــی زنیـــم. توماس به آهستگی پاکت بزرگـــت شیرینی را از جیبش بیرون آور ده آنرا در دستش گرفت نگاهی به آ ن سمت خیابان انداخت و دو باره‌متوجه ریچارد شده پس ازان به طـــرف سوپر مار کیت‌روان گردید ومترددانه داخل مغازه رفت. ریچارد اورا تعقیب کرد. و حر فهای تو ما س را که به فروشنده گفت شنید معذ رت مـــی خواهم. من این پاکت شیرینی را از سر جایش‌بر داشته بودم وپس سر جایش می گذارم. ازین کار خـــود بسیار خجلم.

فروشنده نگاهی به توماس‌انداخته گفت: خوب کردی که خودت‌بر گشتی من موضوع را به صاحب مار کیت نمی‌گویم.

توماس با کشیدن آهی احسا س نمود بار سنگیـــن از روی دو شش برداشته شد و مغازه را ترک کرده به‌روی خیابان بر آمد. نگاه طولانی به طرف گروه بچه ها به آنـطر ف خیابان انداخت وبا خود گفت:حساب من با او نها پاك است ودگر نباید به ایشان فکر کنم. سپس بسوی ریچارد دیده با خود اند یشید: اینطـــور ش بهتراست واگر مادرم از دیدن مـن اطلاع پیدا می کرد بی نها یت نارام میشد.

ریچارد یك مر تبهٔ دیگر به‌توماس اطمینان داد یقینا به او نمی گو یم. حالا اجازه بده ترا به یك شیر یـــخ دعوت کنم. بخا طر شجا عـــت فوق العاده ات میخوا هم ترا به‌یك آیس کریم دعوت نمایم.

پسرك نگاهی از روی تعجـــب بصورت ریچارد افگند و سپس قیافهٔ اندو هگین او به تد ریج مبدل بـــه شادابی و خو شحا لی شده پاسـخ داد: به کمال میل.

پس از فر مایش سومین شیر یخ توماس ناله کنان اظهار کرد:متاسفانه دیگر گنجا یشی ندارد: از شمابسیار تشکر میکنم. متعا قب آن از جا یش بلند شده آمادهٔ‌بیرون رفتن شد.

ریچارد از او پر سید: نمی خواهی که‌یك مقدار راه رابا تو با شم وبا هم حرف بز نیم؟ من بسیار کم کسی رادر شهر می شنا سم و با مردم اینجـا چندان آشنایی ندارم و تقریبا تنها

توماس بعدا به قیافهٔ ریچارد نظر کرد و او را مرد خو بی یا فته از ریچارد خوشش آمد. یك مرد قدبلند وچهار شانه با چشمهای میشی رنگ که آثار اعتماد واطمینان ازان پید ا بود.

توماس موا فقت کرد: خو بست توهم می توانی بامن به منزل مابیایی. مادرم شام به خانه بر می گردد.

ریچارد پر سید: مادرت کا رمیکند؟

ــ طبعا پدرم مرده است و ما د رم بصفت سکر تر کار میکند.

درمقابل یك عمار ت هفت‌طبقه ای ریچارد با تو ما س کو چك خد ا حافظی کرده پر سید:ممکنست که باز باهم ببینیم؟ اینست آدرس من.

به روز یکشنبهٔ دیگـــر تو ماس زنگ در وازهٔ منزل ریچارد را بصدا در آورد. ریچارد در بالا پو ش‌خواب دروازه را به‌رویش گشــــو ده از دیدن توماس خو شحال شده گفت: بسیار خوب کردی که آمدی. بیا به درون.

توماس گفت: میفهمیدم که ازدیدن من خو شحال می شو ی. ما در م بمن اجازه بیرون رفتن نمیدا د.مگر من‌به او گفتم که با تو و عدهٔ ملا قات دارم.

پس از اظهار این کلمات انگشتهای پاکش رادر موهای طلایی رنگش‌فرو برده گفت: منا سب نیست که بدیدن یك بیگانه بروم و اضا فه نمود کـــه ممکنست من باعث نا راحتی اعصاب تو بشوم. مردها خا صیت د یگر ی دارند واز صحبت بسیار با بچه های خورد خسته میشوند. امامن به‌مادرم گفتم که تو مسن تر ازان جوانهـای هستی که مو تر سایکل سوار شده، کوچه ها و خیا بان های این نا حیه‌را ته وبالا می روند.

ریچارد خندیده گفت: تو درست فکر کردی. صبر کن تا لبا س‌بپوشم وبعد ازان به تفریح های می رو یم که برای مر دم نسبتا مسن میباشد.



پس از سپری کـــردن رو ز یك شنبه نسبتا طو لانی که باکشتی رانی، پینگ پانگ، بازی گلــف و صحبت های طولانی آنرا بپا یـــان رسانیدند آنها دوباره به اپار تمان کرایی که تو ماس و ما درش در آنجا زندگی میکردند بر گشته، میخواستند ازهمدگر خدا حافظی کنند.

ریچارد دفعتا اظهار داشت بهتر است من خودم را به ما درت معرفی کنم.

توماس گفت: اجازه مید هی که‌باز هم به دیدنت بیایم؟ فکر میکنم بهتر از آنست که تنها باشی؟

ریچارد پاسخ داد: البته که بسیار بهتر از تنها یی است. مسلما بهتر است از تنها ماندن سپس دستهای کوچك تو ماس را که کمی کثیف‌هم شده بود فشار داد.

در لحظه ایکه یك خانم جـــو ا ن دروازه را بروی آنهاباز میکرددریچارد باتعجب و حیرت فریاد زد:

ــبلی اما اینکه‌تو میگو ئی آخر...

ــاین مادر تو است تو ماس ؟.

تو ماس متعجبانه پر سید: مگـــر مادرم را می شنا سی؟

خانم مو طلایی جوان و قد بلنـــد بادیدن ریچارد در پشت در وازه‌دچار حیرت شده پر سید:

ــ تو رفیق تو ماس هستی؟

یك مرد پیر بدون کدام همـــراه زندگی و تنها... تو ماس همیشه‌ازتو اینطورتعریف میکرد.

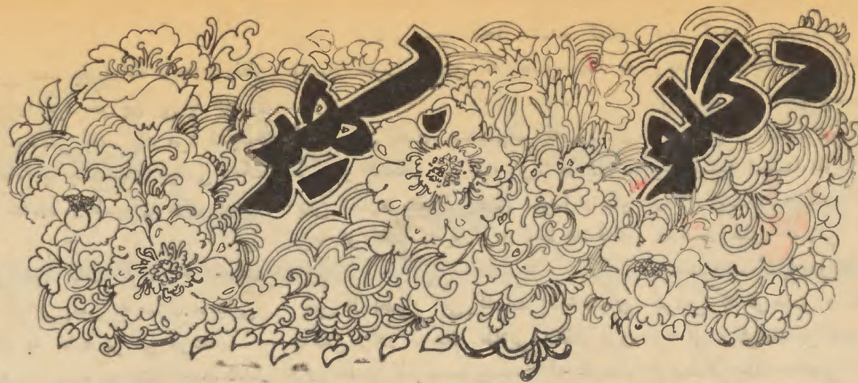
ریچارد فریاد زد: ایرن، ما تفر یبا پانزده سال همد گر را ند یدیم.حال بیاد می آورم که تو ما س مرا بیا د چه کسی می انداخت و او شبیهه چه کسی بنظرم آمد. او واقعا بتوشباهت بسیار دارد.

توماس باکمی رنجش خاطـــــر پرسید: شما چطور همد گر را مـــی شنا سید. من برای بار اول است که ترا می شنا سم!

ایرن مایر تو ما س را به آغوش کشیده جواب داد: بلی، درست است که تو اورا امروز می شناسی. اما من سالها پیش که تو هنوز بدنیا نیامده بودی اورا شناختم.

ریچـارد پس از لحظـــی د یـد ن بصورت ایرن گفت : وتو درآنزمان هفده سال داشتی. تو هیچ تغییـــر نکردی، بر خلاف زیباتر شده‌ای.

ایرن خنده کنان اعتـــراض کـــرد:



## دخیال رنگین

د دنیا له باغه راوړه ښه گلونه — راز ددهر مه غواړه له نن پرونه
قافله درنگ و بوی په تیریدو ده — مدام نه وی دا ښایسته ښکلی گلونه
دبلبل په خیر دعشق نغمه آغاز کړه — پریږده نورو ته دعقل منترونه
ننداره یی دسپین مخ او توراوربل کړه — مه یی شماره دلنډی زنی خالونه
که دعشق او زړه فتوی باندی عمل کړی — پهتش فکر بدل نکړی ډك جا مونه
ما د مینی د خمار له بر کته — دی هیر کړی ددنیا واړه غمو نه
نور څه نشته ستا سودا اوستا آرزو — چه رڼا شوی پری زما دزړگی خونه

رنگینی زما د خیال ستا تصور دی
شعر بیا مونده ښایست ستالهمضمونه

«الفت»

خوشحا لخان ختك

## دراز پالنگ

نیمه شپه می په پالنگ راغله دلبره — پری رویه عنبر مو یه، سیمین بره
په سپین والی دمخ سپین لکه مومنه — په توروالی د طری لکه کا فره
سر یی تورښیښه پهلاس بادهیی‌چښله — له مسجد نه پخپل ځان نهوه خبره
توری وروځی یی لیندی باڼه یی‌غشی — غاښ یی در قیمت بها پهلب شکره
په خندا خندایی دا وی و ماته — بله نشته په خوبی تر ما بهتره
درسته شپه مو سره راز پهپالنگ‌وکړ — دوصال خوښی یی نهوه لاتر سره
چه آواز دمؤ ذ ن د آواز وشو — کاشکی شپه دخوار عاشق وی‌بی‌سحره

چهله هسی محبوبا خوشحال جداشو
دآتش لمبی یی درو می له بستره

## دعشق اور

زما اوښکی چه داهسی شستو شوکا
دامحنت واړه زما دمخ آبرو کا
دعاشق دکینی چاك به ورځ گند شی
کهځوك سر و خپل گریوان وته فروکا
تل یی مخ وی تر خو بانو پری وللی
عاشقی چه دچا اوښی په شیبو کا
دعشق اور چه شمع‌خودپه سرقبول‌کړ
پروانه بهځه صحبت دځان په سوکا
گل‌څه نهوایی چه غرق‌پهوینو ناستوی
بلبل څه لره بی ځایه گفتگو کا
زه که مرگ غواړم بی یاره گرم نهیم
جدایی سړی په ځان پوری پکو کا
معشوقی په محنت نهدی چا موندلی
مگر خدای یی په رحمان باندی‌پیروزکا

رحمان بابا

## تومتی اوښکی

تاپسی می مینی تو پاڼی شولی — تا پسی می هیلی آسمانی شولی
داکانی خو تا وکړی په ما باندی — اوس نو زما اوښکی تو متی شولی
تاچه دا اوږدی زلفی را لنډی کړی — لاړی تلوسی ز ما ستی شولی
سره نو کان‌چه ښکلو اوږده‌پریښودل — یه زما زړگیه! لا زخمی شولی
تاچه کړی بر بنډی سپلین متی نن — خدایږو ولولی می از مانی شولی
گلی چه سینی نیمی ښکاره کړلی — یه لیونی ژونده سو دلیلی شولی

ښکلی می خپل ځان ته لمسو لای‌شی
نن می ویده مینه ویښو لای شی

«رازقی»

## دزنخدان کوهی

نن‌یو خو است وتاته کړم کهبدنهوړی
غواړم شونډی دی پهخوله کړم کهبدنهوړی
یو ساعت می ستا بی مخه آرام نشی
دم په دم به در زاتله کړم کهبدنهوړی
هغه دم چه خښی زما دزړگی وینی
نوش جان به درته زه کړم کهبدنهوړی
پهخندا چه زنخدان کښی کوهی‌کینی
زه یوځل ورپریواته کړم کهبدنهوړی
ډیر هوس لرم داستاد مخ وگل ته
زه بلبل پر الواته کړم که بدنهوړی
تریخه خوله به دهجران دغم له گوته
په بوسه سره خوږه کړم کهبدنهوړی

«شمس الدین کاکړ»

## ناترسه‌زړه

ښه شوه داچه دی‌په مینه سرپه دارشوم
خندنی په گور او کلی داغیار شوم
بیلتانه دی زما لار دوصال لوټ کړه
ستا دمینی په تلاش کښی تهمت‌دار شوم
ته چه خاندی درقیب سره ما وژنی
په جفا دی دژ و ند څنی بیزار شوم
ستا نا ترسه زړه په ماهیڅ رحم نه‌کا
څکه زه په زړه سوری پر هار پرهار شوم
دو صال وعده دی وکړه رانه لاړی
بیهوده ستا دوعدی په انتظار شوم
دبیلتون چړی دی ماته را تیری کړی
زه عزیز په زړه سوری دی دگذار شوم

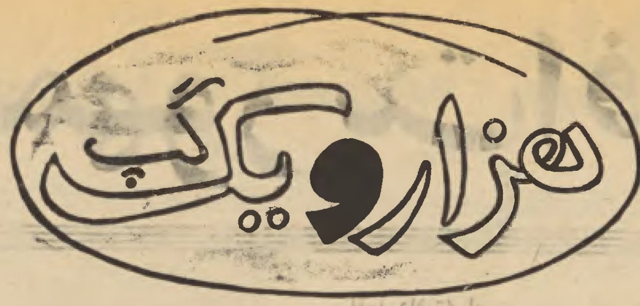
«عزیز»



## لیونی زلفی

وارخطا ستړیه زړگیه په مزل شوی
دمه گیر چه په یو اوپه بل‌پل شوی
کله‌کله چه آسری می پاتی نه شی
هسی وایم چه جوړته را سره‌مل‌شوی
غلا دعقل رانه هله کوه عشقه
هغه‌وخت چه دهوښیارو ستر گوغل‌شوی
په هر چل‌کښی دی‌یوچل‌وی‌چه خه‌چل‌دی
پههیڅ چل دی خبرنهشومه خه‌چل‌شوی
دآتښنا د لیو نو زلفو خیاله!
عقل ستا اوته دعقل دزړه ول شوی
ژوند چه چیرته مهر مات دخاموشی کړ
همهغه ور لره چیغی داجل شوی
ستا په یاد«حمزه» اوښکی لاړی‌زړه‌نه
مر غلرو صدف و موند و پهتل شوی

«حمزه»




از: احمد غوث (زلمی)

# رفقای ناهل

درپل باغ عمومی روان بودم ومیخواستم بطرف خانه بیایم که دفعتا مقابلم یکی از رفقای قدیمی که تقریبا مدت دوسال میشد ندیده بودمش آمد. ایستادیم وباهم احوال پرسی نمودیم . چون سر راه بود برایش گفتم باهم برویم به پارك زرنگار وآنجا لحظه یی باهم گفتگو نماییم . به پارك رسیدیم ومشغول گفتگو شدیم . ازخودش پرسیدم ، اززندگی اش ازمصروفیتش که چه میکند ودرچه حال است ؟. قبل ازینکه جواب های او را بنویسم میخواهم اورا بهتر به شما معرفی کنم . اودر دورانی که در مکتب استقلال بودیم هم صنفی ما بودهمه بچه هااورا دوست داشتند حتی معلمین نیزاورابدیده قدرمینگریستند زیرابچه آرام وسربزیر بود، همیشه دروس خودرا تعقیب میکرد وبه درس معلمین گوش میداد وباهمصنفی هارفتار خوب داشت، هیچوقت ما از دهنش حرف پوچ و بیهوده نشنیده بودیم تا زمانیکه ... روز

بروز ازحالت سابق خود میبرآمد. کم‌کم حرف نشنو میشد، با بچه هابه تندی حرف میزد وحتی میخواست همه ازاو اطاعت کنند. وقتیکه خوب تحقیق کردیم ببینیم چه‌بلائی سرش آمده که‌یکدم اینطور تغییر عادت داده، متوجه شدیم در بیرون مکتب بارفقایی هم بازی شده که به اصطلاح پدر و مادر آزار هستند وغیر ازلچکی کاری ندارند وپارتی راتشکیل داده اند. گویاهر یکی به نظر شان بدخورد همانجا کارش رامیرسیدند . اینکه رفیق ماچطور زیربار آنها رفت واز راه برآمد هیچ ندانستیم تابه خودآمدیم ازرفیق خاموش وآرام سابق ما دیوی جور شده بودکه هر چه میگفت اگرکسی قبول نمیکرد ودر بین صنف قمه، چاقو، کارد یا پنجه بکس هرچه بدستش می آمد میکشید وحمله میکرد پشت درس رارها کرده وازآن بازیگوش هایی شدکه هیچ تصورش نمیرفت چند بار درصنف بچه هارا زخمی‌کرد. مدیر مکتب به اداره خواستش هر چند نصیحت نمود کم شنید تا بالاخره والدینش رابه اداره مکتب خواستند وما جرا رابرایشان گفتند اماآنها هم عاجز شدند .

روزی یکی ازرفقای مابه صنف که درس پشتو داشتیم وار خطا درآمده ونفس نفس زنان به چوکی نشست همه متوجه اش شدیم به جزء استادما زیرا استا د مصروف درس دادن بود، ساعت درسی خلاص شد وهمه بطرفش رفتیم وپرسیدیم چه گپ است گفت: پیشتر ازنزدیك آرین هوتل میگذشتم، دیدم جلیل را پولیس کشان کشان به طرفی میبرد و دستهایش را باحلقه های آهنی بسته بودند همه وارخطا شدیم وقتیکه ازدرس کاملا خلاص شدیم همانجاراکه رفیق مانشان داده بود رفتیم وقضیه راازیك دکاندار پرسیدیم . دوکاندار در جواب ما گفت: همی بچه هرروز همراه یك دل بچه های لدرومکتب گریزدرآن دکان بولانی فروش (اشاره به‌یك دکان) می آمد وهمانجا می نشستند ودختر هارا آزارمیدادند حتی‌صاحب دکان نیز از دست شان به ستوه آمده بود امروز سریك دختر جنگ کردند وطرف خودرا باچاقو دست داشته اش به قتل رسانید . همان بودکه پولیس‌خبر شده آمد بردیش.

ماکه ازشنیدن این خبر کاملا گیچ شده بودیم حیران بودیم چه کنیم . ماآنوقت در صنف دهم بودیم . وبه حال جلیل که آنطور یك بچه آرام ودرس خوان بود افسوس میخوردیم‌که چراراه خودرا تغییر داده براهی رفت‌که برگشتش مشکل است .

چند وقت بعد خبر شدیم که دو سال حبسش بر آمده وباید مدت دوسال رادر پشت میله های‌زندان بگذراند .

همه خبر شدندبه‌حال اوافسوس خوردند وسرتکان‌میدادند. ومیگفتند چه شدکه به یکبارگی جلیل تغییر کرد .

نزدیك فارغ شدن ماز صنف دوازدهم لیسه استقلا ل بود که دیدیم سروکله جلیل پیدا شد . چون همه به اویکنوع علاقه گرفته بودیم بدورش حلقه زده واورادربغل کشیدیم وبدل گفتیم شاید حالاکه اززندان بر آمده تغییر عقیده داده باشد. امانه ... هرگزنه ... شریر بود وشریر ترشده بود بازهم با لهجه باما حرف زد که تصورش نمیشد . وماهم ازش بدبردیم . همه رفقا ازاو روگشتانده وبرایش گفتیم تابه حال سابقت باز نگردی نه مانه تو. ازآنروز به بعد ندیده بودمش وامروز تقریبا بعدازدوسال بودکه جلیل رابامو های ژولیده ، پیراهن کنده وپطلون هفت رنگ میدیدم . چون در سابق دوستش داشتیم بازهم به همان دیده سابقه همرایش مقابل شدم وچون قبلا گفتم ازحال وزندگی و مصروفیتش پرسیدم واودرحالیکه آهی میکشید گفت: توآغا حالی تو بگوکه کجا هستی، چه مصروفیت داری ؟ گفتم فعلا درپوهنتون مشغول تحصیلاتم. خنده تلخی نموده گفت: خوشا به حالتان که‌حالافاکولته ای‌هم شدین وازهمه رفقا پرسید که جوابش را سراپا دادم وگفتم حالاتو بگو چه میکنی ؟

بعداز آنکه اززندان برآمدی چه کردی ... حرفم رابریده گفت: گمشکو زلمی جان پرسان نکو که دلم کفید. پشت ازای گپها نگرد بیاکه حالی رنج خوده گل کنم وبه طرف چندتن ازبچه هم شکل وقواره خودکه درزیر درختان پارك لم داده بودند روان شد. وبه پرکردن سگرتی مشغول گشت ومرا گفت: توکه عادت نداری چند دقیقه صبر کواینه زود می آیم. من همانجادر فکرفرو رفتم ودانستم که چرسی هم شده . چند لحظه بعد یکی از آنها چلم کوچکی راآورده به میدان گذاشت وبه چرس کشیدن شروع نمودند وهرکدام در موقع چرس کشید ن چیز هایی میگفتند که بعضی کلمات آنها رانمی فهمید م مثلا میگفتند :

– بابه قوی مستان، دور قبرت گلستان ، هم بهار وزمستان، حق مارا برسان .

– نه لك چرسی، نه لك خدمتگار .

بیتل نواز –

– بکش آغا، کش‌کوکه چرس بته فقیر هاست .

چند دقیقه بعد جلیل در حالیکه لبرهایش کشال وچشماش سرخ وصورتش پندیده بود ودمبدم‌سرفه میکرد آمد. گفت حالابگو که چه

بقیه درصفحه ٦١

# جام جمهوریت افغانستان

بقلم :اورمړ

به افتخار نخستین جشن جمهوریت در کشور ریاست المپیک جام فوتبال را بنام جمهوریت اعلام نموده واز کشور های مختلفی دعوت بعمل آورد تادرین جام شرکت کنند .

از جمله دعوت شد گان تنها کشور های هند ، ایران و اتحاد شوروی دعوت ریاست المپیک افغانستان را پذیرفته و در مسابقات این جام اشتراک خویش را اعلام داشتند .

تیم هائیکه درین جام اشتراک داشته و به مسابقه پرداختند عبارت بودند از تیم پامیر اتحاد شوروی تیم صنعت نفت‌ایران وتیم قوای هوایی هندوستان ، تیم منتخبه وتیم جوانان کابل بود در نتیجه تیم پامیر اتحاد شوروی مقام اول را حائز و جام جمهوریت را بدست آورد که به این اساس تیم صنعت نفت ایران درجه دوم تیم منتخبهٔ کابل سوم تیم هند چهارم و تیم جوانان کابل پنجم گردیدند .

گر چه در مجموع نمرات تیم پامیر اتحاد شوروی و تیم صنعت نفت ایران با هم مساوی بوده و هر دودرمجموع دارای هفت هفت نمره شده بودند وقتی مجموع گول های زده شده‌و گول های خوردگی محاسبه شد اتحاد شوروی با(١٦) گول که به‌نفع خویش داخل دروازه حریفان حدود کرده و تنها یك گول خورده بود در مقابل تیم صنعت نفت ایران که (١١) گول به ثمر رسانیده و یك گول خورده بود مقدمتر گردیده و جام را بدست آورد .

ازینکه نتایج به چه شکل و مسابقات به چه ترتیب بود مطمئن هستیم که اکثر خوانندگان محترم ما اطلاع کافی دارند تنها ما درین جا از چگونگی وضع فوتبال و نتایج حاصله از کار جوانان فوتبالیست خویش که تحت رهنمایی المپیک به تمرین آغاز نموده و در داخل دوتیم برای اولین بار در یك وقت کم با سه تیم خارجی‌مقابل گردیدند میپردازیم و ثمره کار شانرا تا حدیکه درین صفحه گنجایش آن ممکن باشد بررسی مینمائیم .

برای اولین بار مردم کشور ما چند تیم داخلی و خارجی را مقابل هم می دیدند نرع بازی شانرا، آرایش تیم شانرا تخنیك و تکنیك شانرا می دیدند و بالاخره میدیدند که چگونه حمله می کنند و خط دفاع خود را چطور سر و سامان می دهند و ...

روی همین علت بود که وجود اینکه در ظرفیت ستد یوم از دیاد بعمل آمده باز هم به مشکل میتوانستند جایی بخود دست و پا کنند تاازنزدیك فوتبال جوانان خودرا که تازه روح در کالبد شان دمیده تماشا کنند که‌باچه حد جانفشانی عمل می کنند .

میخواستند بدانند که در کمترین فرصتیکه به اختیار این عده ورزشکاران بود چه موفقیت ها نصیب شان گردیده . تشویق و علاقمندی دولت جوان ما که از ابتدای تاسیس تا امروز برای این طبقه داشته و دارد چه تاثیری در امر بهتر شدن آنها داشته است .

مردم ما میخواستند بدانند که وقتی جوانان ما فرصت کافی در اختیار داشته باشند حمایه شوند ، تشویق گردند آیا میتوانند توانایی خود را بیاز مایند و از آن ثمرهٔ خوبی به نفع و افتخارجامعه وملت خودبدست بیاورند یا خیر ؟

هنگامیکه در نخستین بازی تیم منتخبه کابل مقابل تیم سابقه دار صنعت نفت ایران رو برو شد و تیم منتخبه از خود لیاقت زاید الوصفی نشان داد و مخصوصا در خط دفاع خود بازی درخشانی ارائه کرد یکباره مردم به شور و شعف افتادند و آنها را تحسین کردند وآفرین‌نثار شان کردند

بازی هر یك از بازیکنان تیم منتخبهٔ کابل قابل توجه بود مخصوصا در همان روز اول که عده ای از آنها نه با بازی های شبانه آشنا بودند و نه با کدام تیم خارجی رو برو شده بودند باز هم‌سخت ایستاد گی می کردند و به خوبی بازی خود را پیش می بردند تا آنکه طبیعت‌با ایشان ناساز گاری کرد و چنان خاکبادی را بروی آنها حواله کرد که مقاومت در برابرش کاری بود بس مشکل .

بازی جوانان کابل با وجود آنکه به اصطلاح این تیم از فوتبالیست های درجه دوم بوجود آمده وبدون هیچ گونه مساعدت و رهنمایی‌به کار خویش ادامه داده اند باز هم چیز بدی نبود ولی پراگندگی در بازی شان‌دیده میشد مخصوصا در یکی از مسابقات در حالیکه ازریاست المپیك در پاره ای از مسایل رضائیت نداشتند و بعضی از ایشان با بی حوصلگی غال مغال رابراه‌انداخته بودندگیریم که حق بجانب‌آنها بوده‌است ولی در آن وقت و در آن شرایط چنین حرکاتی ناپسند مینمود.

بازی هر کدام از بازیکنان هر دو تیم قابل توجه بود ولی بعضا آنقدر نابلدی می نمودند که گویی هیچ میدان مسابقه را ندیده اند مخصوصا در خط حملهٔ تیم منتخبه‌کابل گاهی چنان واقع می شد که بازیکنی مانه تنها خودرا از نزدیك دفاع حریف جدا نمی کرد و گاهی وظیفه دفاع را



**اعضای تیم پامیر اتحاد شوروی بعداز بدست آوردن جام جمهوریت باشادمانی در دورادور ستد یوم دویدند.**

# ـا شتراك پنج تيــم فتبال

خود می گرفت در وقت حمله پیوسته با حریف حرکت می کردو وقتی میحوا ست کـه توپ را برایشس پاسس بدهـند خود بالای خط می ایستاد که این عمل نه تنها به ضررتیم تمام می شد و توپ از میدان به نفع حریف خارج میگردید انتقاد تما شاچیان را نیز بـر می انگیخت .

از همه مهمتر اینکه درین تیم فکرمی شد تـر ینـر اصلا وجود ندارد زیـرا در اطراف میدان از ترینر خبری نبود در حالیکه تیم هـای خارجی مخصو صا تیم صنعت نفت ایران در هر لحظه بازی خود را نظر به هدایت ترینر خود تغییر می دادند و نواقص خود را اصلاح می کردنـد چنانکه نتیجه اشس با تیـم پامیر اتحاد شوروی بوضا حت دیده شد ...

عده ای از تماشا چیـان انتقاد کنان می گفتند که یك عده ای ازاعضای تیم منتخبه اصلا در طول مسابقا ت حتی (شین کارك) رابپانکرد چـر ا انتخاب شدند؟!شاید شایستگی آنرا ندارند که مقابل تیم‌های خارجی بازی کنند در حا لیکه بعضی از ایشان بخارج هـم سفرها کرده اند یا ا ینکـه کدام منظوری در میان است اما حقیقت نزد ترینر تیـم وخود آنها خواهد بود .

راجع به اینکه‌گاهی اوقات انتقاد اتی بر حکم میدان وارد میشد این نقیصـه ا لـبتـه متوجه ریاست المپیك است در صور تیکه آن انتقا دات صحیح باشد، مخصو صاوقتی عده ای از اعضای یکی ازتیم های خارجی حکم مـیدان را مورد اهانت قرار داده وهـم به حکمیت او اعتنایی نکردند که عکس العمل المپیك و نا دیده گرفتن آن واضح بود .

درین مورد چیزی نمیتوانیم بگوئیم مگر اینکه آنرا حمـل بر مهمان نوازی هموطنا ن عزیز خود کنیم زیرا هیـچ ورزشکار ی را حق ایـن نیست که به حکم میدا ن توهین و یا تعرض کند .

جالب اینکه در یکـی از از نشریه های خار جـی نیز اتهامی مبنی بر نا فهمـی وبی عدالتی حکم بنا غلـی سلطان محمد (نژند) وارد آمده است‌که ما توضیحاتی در ین مورداز ریاست المپیك خواستیم که‌پاسخ ایشان چنین بود:

ریاست المپیك طبق‌تعامل بین المللی حق داشت کـه در تمام مسابقات از حکـم ها ی خویشس که هر یك ماستـر سپورتها بوده‌ودراتحادشوروی و ایـالا ت متـحـد ه امریکا و غیره کشور هـا تحصیلا ت عالی خویشس را انجام داده اند استفاده کند ولی بخاطر حفظ‌احترام مهمان ها و هم نظر به تصو یـب مجلسی که بـه اشتـرا ك نمایندگان شاملین جام‌صورت گرفت حکم مسابقه شخصی انتخاب می شد که با تیـم شامل مسابقه ارتباط ندا شته باشد .

در مسابقه میان تیم‌اتحاد شوروی و ایرا ن اصلا حکم از کشور هند بود ولی نیـم ساعت قبل از شروع مسابقه از طریق سفارت هندمعذرتی بریاست المپیك‌موا صلت‌کرد که حکم هندی نمیتوانـد در مسابقه شرکت کند بعد از مذا کره با هیئت تیم ها ی مذکور به پیشنهاد تیم ایران و موافقه تیم شوروی بنا غلی نژند انتخاب شد تا حکمیت بازی را بدوشس گیرد ازینکه



دراولین رو ز جام تیـــم‌صنعت نفت ایران مقابل تیم منتخبه کابل بازی کردند .

تیم ایران پینالتی شد و گو ل خورد اصلا کدام تقصیـری متوجه حکم نبوده و درین‌باره معلومات مفصلی در آینده از طرف بناغلی نژندداده خواهد شد در مورد اینکه کـو ر س سه روزه از طرف هیـئات ایران برای داوران افغا نـی دایر شده اصلا مفهو مشی را شاید خود نویسنده راپور هم نفهمد زیرا چنین کورسی نه دایر شـده و نه سطـح دانشس داوران ما آنقدر پائین است که کورس های سه روزه بتواند سویهٔ حکمیت ورزشی آنها را بالاببرد .در صورتی که حکم های افغانی هرکدام در رشته خود در کشور هایی تحصیل کرده‌اند که ورزشس آن کشور ها در سطح عا لی قرار دارد و در مسابقـا ت جهانی ورزشکا ران شان با انبوهی از مدال طلا و نقره به وطن شان باز میگردند ، بنا بر این میتوان گفت حکم های افغانی نه تنها از کورس های سه روزه چیزی نخواهند آموخت بلکه خود خواهنـد توانست در چنین مـو ارد کورسهای طویل مدتی رااداره کنند درس بدهند و دیگران را به مقررات حکمیت ورزش های گوناگون آشنا سازند . ازین حر فها کـه بگذر یـم

نویسنده همین‌نشریه خار جی در مورد بازیهای سپو رتـی که‌به مناسبت نخستین سال ـ گـــرد پیـرو ز مند انقلاب د ر کـا بـل بر گذ ار شد ، چیز های نوشته که نه از نظر خبری کامل اسـت و نه برا ی یك خواننده که در سطح بسیار پا ئین از نظـر ذهنی قرار داشته باشد قانع کننده ، بـه خـا طـر که در نـو شته ناقصـس گویی زیادی وجود دارد مثلا نویسنده در جایی می نویسد که ورزشکا ران اتحادشوروی قدرت بدنی زیادی نسبت به تیم فتبال ایران داشت و هم از نظر تخنیکی نسبت به مـا برفنون فتبال وارد تر بودند ولی تیم صنعت‌نفت در آنروز تلاشس زیاد بخرج داد و بـا تیم پامیر خوب بازی کرد .

خوانند گان‌محترم قضاوت کنند که چطور ممکن است‌که تیم ضعیفی دربرابر یك تیـم که از نظر بدنی قوی است‌و ازنظرفنی رسیده مقـاو مـت میتواند کرد . پس معلـو م است که آقای‌نویسنده چیزی درمورد مسایل سپو رتی نمی فهمیده و فقط حرفهـای از ذهن خود تحویل داده تاجایی را در آن نشریه پر کـر ده باشد .

# من قاتل زنم رادوست دارم



ایدیت لاورنت همسر قانونی رابرت لاورنت‌که ازوابط نامشروع شوهرش باوالتراود میل باخراطلاع داشت درست پس ازآنکه ایدیت طفل خود را بدنیا آورد تراژیدی زندگی اش آغاز یافت .

سالو ن بز رگ محکمه جنا ئـی شهر پاریس را زمانی سکو ت عمیق فراگرفت که قاضی محکمه درحضور سائر اعضای دادگاه واهل خبره حکم خودرابه این گونه صادرکرد: «والتر اد میل بالاخر» اهل انسبروك اتریش ۳۰ ساله به‌اتهام دو قتل مورد محاکمه قرار گرفت .

در نتیجه جر مش بـه صـفت قـا تـل به اثـبا ت رسیـد ه به ۱۵ سال زندان محکوم گردید.»

مدعی جوان وباریك انـدام از شنیدن حکم محکمـه به گریه افتیده ازهوش رفت ونقش زمین شد. جمعیت حاضردرسالون محکمه ازجاهای شان بلند شده خبرنگاران بدور مردی موقرکه موهای سیاهی داشت حلقه‌زده سوال پیچش کردند. این مرد ، آقای «رابرت لاورنت»یك مهندس ۴۱ساله بود. در عین زمان شیفته وشیدای زن محکوم به ۱۵ سال زندان .

مطبوعات فرانسه‌علیه اولحن‌تندی بکـار برده جرم او را درحادثـهٔ وحشتناك مرگ زن وپسرش لااقل برابر باقاتل میدانستند .

لاورنت دربرابرسوال خبرنگاران اظهار داشت : من تراودی (اسم کوتاه والتراود میل باخر) رادوست دارم وبه انتظارش خواهم نشست .

ذکر کلمهٔ انتظار ازطرف مهندس لاورنت یك مفهوم دوجانبه ومجهول رامیرساند . بدین معناکه اوبه این گونه انتظار ها عادت کرده بود . زیرا اوسالها رابطهٔ خـودرا بـا والترادمیل باخر وهمسرش طوری حفظ کرد تااینکه این حادثهٔ سخت تکاندهنده بروز نمود وضمن آ ن دونفر به قتل رسید .

سال ۱۹۶۵ بودکه‌رابرت لاورنت در اکادمی مهندسی پاریس‌با «والتر میل باخر»اهل اتریش برای‌بارنخست آشنا شد»«والترادمیل، باخر»درآنزمان ۲۱ سال داشت ودر برابر عشق مهندس جوان سرازپا نشنا خته دل درگرو محبتش گذاشت .

ولی یك چیزراکه«والترادمیل‌باخر» نتوانست بفهمد این‌بودکه ،مهندس جوان یك سال پیش باایدت بورگر ۴۴ ساله اهل چکوسلواکیا ازدواج کرده بود. به‌این ترتیب یك زندگی ویا بهتر گفته‌شود یك ماجرای‌زندگی سه گوشهٔ تیپیك فرانسوی آغاز می یابد. لاورنت ازهمان آغازماجرا پایان آنرا بخوبی می دید .

وقتی تراودی میل باخرسرانجام بوی برشد که رابرت لاورنت بـا ارتباط داشتن بایك زن دیگربه او دروغ میگوید افتضاحی بوجود آمد چه برای یك محصلهٔ هنرهای زیبا مانند والتراود میل باخـر ازدواج معشوقش با یکنفر دیگر بذات خود یك افتضاح بود .

والتراود مذبذب بودونمیخواست چرخ پنجم دریك عراده باشد یـا بهتر گفته شود، تایر شتابنی در یك موتر بشمار رود. و بنابر همیـن موضوع ازلاورنت خواست خانـم خودرا طلاق دهد .

امامهندس به این تقاضا جواب رداد. ودلیل آورد که ایدیت دیگر جوان نیست ومن نمی توانم زندگی آیندهٔ اورا به بازی گرفته زنی راکه جوانی اشرا پشت سر گـذ اشته بلاتکلیف رها نمایم . امامن صرف ترادوست دارم. بتو اطمینان میدهم که بین من وایدیت هیچگونه روابط صمیمانه وجود ندارد .

درطول پنج سالیکه از آن تاریخ گذشت لاورنت‌بخوبی‌میدانست‌چگونه ماهرانه با دوخانم نقش مضحـك وکمیدی خودرا بازی کند. اوبـه نوبت یك شب رانزد ایدیت ویـك شب راپیش والتراود میبود وبرای هرکدامی وعده میدادکه عنقریـب ازآن بی سرنوشتی وزندگی دوگانه خودرا خلاص میکند .

این بازی تقـر یبا خـوب پیش میرفت . تااینکه یك روزبه والتراود اعتراف کردکه همسرش ایدیت‌از اوباردار شده است .

درین لحظه دنیا بر سر«والتراو د میل با خر» چپه‌شد.رابرت بـه او دروغ گفته بود، وبدترازآن اینکه: جسما درصدد فـریـب دادن وی برآمده، واکنون یك طفل هم درراه زندگی آیندهٔ شان حایل شده بود.

خانمی که میـد یـد به عشقش خیانت شده است تقاضا کـرد : منهم میخوا هم یك طفل داشتـه باشم .

ایدیت لاورنت بورگر طفلی بدنیا آورد . این طفل برای(والترا ودمیل باخر» یك نمونه زند ه خیـا نـت معشوقش بشمار میرفت .

والتراود باخود می اندیشید : کشتن‌طفل‌میتواند لاورنت‌راازخیانت برهاندوروابط سابق‌رامجدداً‌برقرار



پو لیس جنایی یك گدی رازیر بغل دارد وباوجود این گدی پولیس ازوالتراود خواست تا ترتیب خفه کردن کودك رادوباره عملی کند .



سالون محکمه رانشان میدهد که‌درمحل تیروالتراود میل باخررا در حال استما ع حکـم محکمه نشان‌میدهد .

سازد. این تو ضیح را اولتر اودبعد هادرمحکمه اظهار داشت .

به‌تاریخ ۵ ـ اکتو بر سًا ل ۱۹۷۰ اتفاق تکاند هنده ای روی آورد . لاورانت یك بار دیگر به سراغ‌والتر اود رفته‌وی‌را در منزلش در آغوش کشید. لاورنت تقر یبا بر سبیـــل عادت همیشگی نشه هم بود .

لاورنت به ترا ودی عشق وعلاقه‌خود را اطمینان داده سپس بروی یـــك کوچ‌در اتاق نشیمن غلتیده‌به‌خواب فرورفت.

والتر او د میل با خر کلید منزل لاورنت را از جیبش دز دید ولاورنت که‌بخواب عمیق بود هر گز متو جـه نشد. والتر اود سوار بایسکل شده خودشرا به‌منزل لاورنت رسانـد .

دروازه درآ مد راباز‌کرده چنـــد لحظه بعد درکنار بستر اید یـــت لاورنت بور گرایستاده بود باچکشی که ازمنزل باخود همراه آورده بود ضربه محکمی به فرق اید یت‌حواله کرد.

ایدیت از خوا ب پریده و فـریاد برآورد.

مرا بکذ ارید من از او طلاق مـی گیرم، وپس از گفتن این کلما ت از حال رفت. والتر او دمیل‌با خرچکش رااز دستش اندا خته پس از آن بـا دستهاو پنجه های خود اید یت را خفه‌کرد تاچند لحظه دیگر خود شـ رابه‌بستر کود ك شش ما هه بنـام فراکی بورژ پارساند. طـور یـکه والتر اود در حضور قا ضی محکمـه اعتراف کرد در آن لحظه با دیـدن طفل‌باخود گفته بود :(نا می که باید کشته میشد) و متعاقبا کود ك رانیز اززندگی محروم سا خت .

درست در هما ن شب این جنایت کشف شد. سه سا ل‌بعد از سپری شدن حادثه قتل، حکم محکمه د ر مورد قاتل دونفر صادر گردید .

یك‌حکم تقریبا نر می بود .زیرا نزد بسیاری از مردم حتی نزد قا ضـی مسول حقیقی را برت ـورنت بوده است.



**لبخند ضعیفی به‌روی لب های‌والترا‌ودمیل باخردید ه میشوددر تصویر والتر اودمیل باخر هنگام رفتـن‌برای تحقیق .**

**رابرت لاورنت معشو ق والتر اود میل‌باخر که‌پس‌ازصدور حکـم محکمه مبنی بر ۱۵ سال زندا ن‌برای‌میل باخر، گفت : من قاتل ز ن و فرزندم را دوست دارم وبه انتظارش‌خواهم نشست.**

---

بقیه صفحه ۲۵

# بیش‌ازین‌نمیخواهم‌سگرت‌بکشم

**پس از گذشت یك سا ل از تر ك سگر ت‌ش خص سلا مت خود را باز می یابد.**

وقتی شما تصمیم خود ا به تر ك کردن سگر ت عملی نمودید آ نگاه شما کار بسیاری را انجام داد ه اید اماتما مش نکرده اید.

تجارب نشان داده ست‌که د ر حدود ۴۰ تا ۵۰ فیصد کسا نی کـه دیگر سگر ت نمی کشند اغلب پس ازختم سال اول تر ك سگر ت مجددا به کشید ن سگر ت شرو ع کر ده اند.

بنابر آن یك تار ك صحیح وثابت قدم سگر ت باقی بمانید و به خود اجـازه ندهید کـه بعد از سپری شدن این مدت حتی لب به یکدا نه سگر ت هم‌بزنید . نگذ ارید اغـوا شوید پس ازیك سال کمتر یابیشتر ازآن که سگر ت نکشیده اید دوباره آنرا دود کنید. شما در چنین موا رد خو یشتـن راکمك شـویـد وهـر تغییر مثبت رابه دقت ثبت و یـاد داشت کنید شما مثلا متو جه‌خواهید شدودرك خواهید نمود که مثل‌سابق زود زود نفس تان نمی سو زد . ـ علاوتا امکان دارد که کمتر د چـار سر درد مثل سابق شوید .ازطرف صبح احساس نشا ط وبطور عمو م احساس تازه گی و نیرو در خـود مینمایید .

تمامی دانشمندا ن و مخققین که سرو کار شان با تار کان سگر ت هست طالب آن می باشند تا معالجه وغمخور ش اشخا صی که تـــر ك سگرت کشید ن کرده اند باید لااقل برای یك سال ادامه پیدا کند .

چون بیمه های صحی نمیتوا نـد مصارف مراقبت تار کان سگرت را براه یکسال‌بپردازد پروفیسر ویوبو سعی مینماید یك‌کلوپ تارکان‌سگرت را تاسیس کند که توسط اشخا ص ضد سگرت‌اداره‌شود وتارکان‌سگرت درینجا گرد آمده ضمنا بصـو رت هتقابل یکدیگر راکنترول نما یند. انجمن حفظ الصحهٔ آلمانی در تمامی شهر هااعضا دارد که میتوانند این کلوپ هـای تار کـان سگـرت را سازمان دهند. اما آنها میگویندکه آنچه کمبود دارند انسانها یی‌هستند که آنها را یاری نمایند کسانی که میخواهند سگرت‌کشیدن‌را ترك‌کنند یا قبلا ترك کرده‌اند میتوانند بـه عضویت این کلوپ در آیندو به این صورت به‌خورد ودیگران کمك شوند

**اگر یك نفر موفق به ترك سگرت نشد چه باید کند**

وقتی شما شخصا موفق به تـرك سگرت نشدید دراین صورت معنای آنرا ندارد‌که باید به سگرت کشیدن ادامه دهید .در صور تیکه‌شمابه اثر توصیه داکتر به علت کدام ناخوشی خاص مجبور به‌ترك سگرت شویداین کاررابه کمك‌بکنیدولواین ترك‌سگرت مصارفی را ایجاب کند . ناتمام

# مذاکرات‌سه‌جانبه

مذاکرات در مورد قبرس شروع شد اما تاروز شنبه پنجم ا سدهنوز کدام نتیجهٔ مثبتی ازین مذا کرات حاصل نشده است عقیده مبصرین این‌است که‌ترکیه در نظر دارد بـا موفقی که‌در قبر س احراز کر ده برای تامین حقوق اقلیت تـر کـی زبان قبرس سعی‌نهایی خود رابـه خرج دهد. چنانچه شاید قلمروهای جداگانه و مصئون تری‌رابرای‌ترکی زبانان تقاضا نماید ولی از جـانبی یونان بااکثریت یونانی ز بان های آن سا مان امتیا زات دیگری بخواهد که شاید در آینده متضمن خطرهای برای ترکی زبانها باشد بنابـران عوامل است که مذاکرات آ نها بـه نتیجه‌ای نرسیده است‌وحتی امکان دارد مذاکرات درین مورد هنوز به مشکلات بیشتری رو برو شود. اما درهرحال بیزیکه مایهٔ امیـد واری مردمان صلحدوست جهان د ریـن مورد شده‌این است که درین‌مرحله حداقل جنگ در قبرس خـا تمه پذیرفته است و هم امید میرود که مذا کرات سه جا نبه طـرق حـل مناسبی را درین موضوع در یا بد

# ترس بیمورد وغیر عادی

شخصیکه به این‌نو ع تر س گرفتار است بیخود وبی اختیار از یك انگیزه ویـا زمینهٔ مشخصی میترسد.

انگیزه یا ترس البته در اشخاص فرق میکند شد ت واندا زه تر س دربعضی هاشدید ودرعده کمتردیده میشود. هرچیزانگیزه ترس شده‌می تواند امابعضی انگیزه های اند که نسبتا بیشتر محر ك ترس مـی شوند. مثلا ترس از جای تنگ وتاریك، ترس از جا های بلند ترس ازمرگ ،ترس از چاقو و غیره .

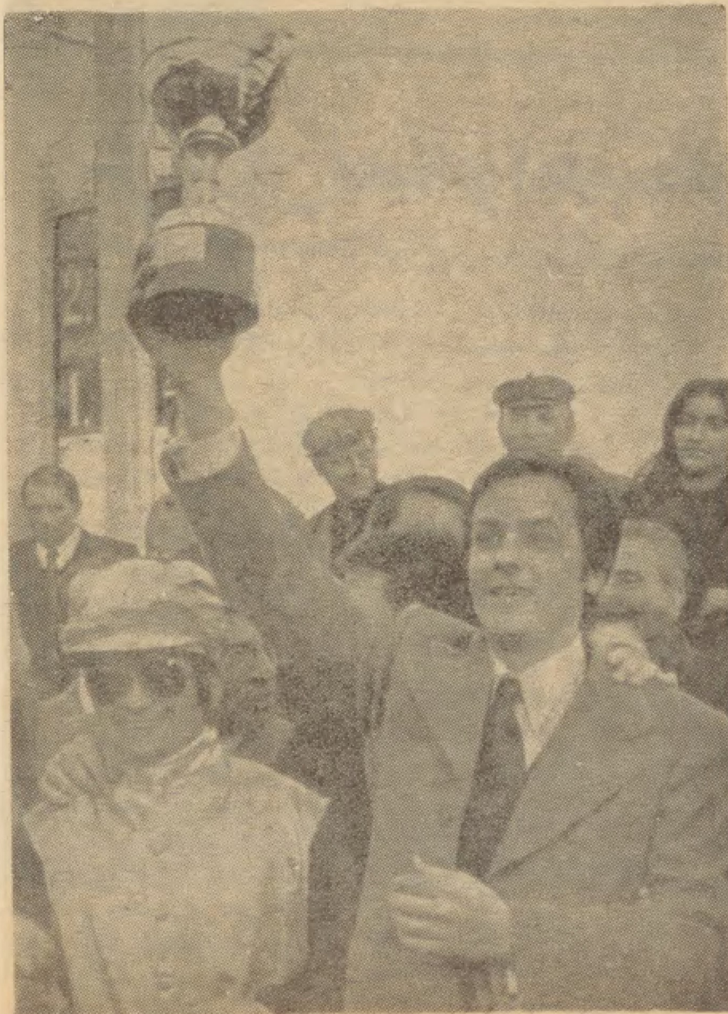
امکان دارد انگیزه که با عـث ترس شده زیاد هو لنا ك نباشداما شخص در مقابل آن خو یشتن ر ا مضطر ب ونآآرا م‌احساس مـی کند.

مثلا ازیك عما ر ت چند طبقه یی پایین نگریستن در هر کس یـك اندازه‌بیم تو لید میکند اما کسیکه به‌ترس بلند مبتلا است فو ق العاده ناآرام و مضطر ب میشود . کسیکه آب بازی رابلد نباشد از آب بیم



داشته والبته‌از افتادن‌به آن خوف خواهد کرد اگر آب بازی را یـاد داشته باشد از افتادن به آب نخواهد ترسید. اما کسیکه به تر س آ ب دچار است هر گزنمیتواند د ر آ ب درآید. باآنکه آب‌بازی رابلد باشد مهمترین خصو صیت تر س شد ت هول آن میباشد در مقا بل تر س مانند انهما ك شخص قطعا بر خورد کنترول ندارد وبنابر آن رشته نظم ونسق حیات رابر هم میزند و ممکن است که این نو ع ترس سبب گردد که‌شیر ازه زند گی طبیعی انسـان برهم‌خورده‌وبعضا باعث وا قعـا ت دلخراش گردد.

بقیه در صفحه ٦٠



# اسب آلن وموفقیت اودر مسابقه

هنکامیکه سخن از ازدواج تازه آلن‌دولن هنر پیشه معروف سینمابامیریل دارك‌صحبت بعمل میامد ودراین باره مدعوین‌اظهار عقیده وابراز نظر های گوناگون میکردند در میدان اسب دوانی میلان اسب آلن‌دولن که‌ایکسیلو نام دارد در مسابقه موفقیت زیادی رابدست آورد وبزرگتریـن جایزه اروپا راکـه بالـغ به دوصدو چهل هزار فرانك میشود برای صاحبش ربود وآلن از ین موفقیت اسپش‌به هیجان آمده وکپ‌راکه بدین مناسبت تهیـه شده بود بدست آورد درعکس شمااین‌ستارهٔ معروف را باکپ کـه اسبش برای صاحبش کمایی نموده است می بینند .

## درجستجوی دوست

اینجانب روحیه شریفی کار مند فرو شگاه بزرگ افغان مایلم تابا برادران وخوا هران هموطن خود که به‌شعرو ادبیات دری وکسانیکه به آواز ظاهر هویدا علاقه داشته‌باشند مکاتبه نمایم.

آدرس –روحیه شریفی کار مند منزل اول فرو شگاه بزرگ افغان.

* * *

چون بنده به شعر وادبیات علاـ قمندم ازین رو آرزوی مکاتبه رابا خواهرا نیکه در رشته مذکور علاقه ومعلومات داشته باشند دارم .

آدرس– حمیرا دستگیر زاده متعلم صنف هشتم متوسطه نسوان گردیز

* * *

اینجانب علاقمند شعر واد بیات وموسیقی میخواهم با برادران و خواهران هموطن خود مکاتبه نمایم.

آدرس– محمد رسول خور سند آمر حواله جات مستوفیت‌هرات .

* * *

من علاقمند صحبت باجوانان روی مسایل ومشکلات جوانان مخصوصا مشکلات که‌جوانان‌ازرهگذ ر مسایل خانوادگی دچار اند میخواهم مکاتبه نمایم کسانیکه آرزو دارند لطفا بـه این آدرس مکاتبه مایند .

عارف واعظی محصل صنف‌چهارم پوهنځی زراعت .

* * *

اینجانب عبدالفتاح مایلم با براـ دران وخواهران خویش روی مسایل گونا گون مخصوصا مسایل که بـه جوانان وزندگی آنها مربوط میشود مکاتبه نمایم .

آدرس– عبد الفتاح– متعلم صنف یازده هم لیسه نادریه .

* * *

کسانیکه مایل به موسیقی وآواز ناشناس واحمد ظاهر اند لطفا بـه این ادرس مکاتبه نمایند .

هرات– نجیبه متعلم صنف هشتم مهری .

# جوانان وهوس های آنها



دراین هفته چند نامه انتقادآمیز ازچند نویسنده محتر م در بـارهٔ روش ورفتارجوانان‌داشتیم‌که‌تقریباً همه‌برسریك موضوع انگشت‌انتقاد نهاده وآن اینکه چراعدهٔ ازجوانان هیچ مفکوره وآرزوی ندارند مگـر اینکه بخارج روند وبه اصطـلا ح اروپا دیده شوند .

مااز جمله یك نامه را بـرای خوانندگان خویش انتخاب نمودیم که متن آن چنین است «نمیدانم‌که چه مرض امروز عدهٔ از جـوانان مارا مبتلا بخود ساخته ، مرضیکه ساخته وبافته خود آنهاسـت . فکر میکنم در هر خانه و فامیـل عدهٔ ازجوانان هیچ آرزوی ندارنـد مگر اینکه حداقل یکبار اگر هـم ممکن شو د بخارج سفر نماینـد ودنیای خارج رااز نزدیك ببینند. من بحیث یك جوان ویك جـوان افغان عقیده دارم که سفر نمودن بخارج باید روی یك هدف عالی صورت گیردنه اینکه صرف بـرای خوش گذرانی وهوس باشد.آن‌عد ه جوانان ما که آرزوی سفر به‌ممالك خارج را دارند ومیخواهندکه برای خویش تحصیل علم وکمال نمایند وازین راه میخواهد برای مملکـت خویش ومردم وفامیل خویش مصدر خدمت گردد واقعا آرزوی است‌بس بزرگ ودرخور تقدیر و تمجید وما هم به‌این آرزوها هم عقیده هستیم اما‌اگر سفر نمو دن آنها بخـارج صرف روی هوس وخوش گذرانی باشدباید بحال آنها تاسف خورد. ماکه امروز وظیفه سنگین در قبـال مملکت خویش ومردم خویش داریم نباید وظا یف انسا نی خـودرا فراموش کنیم امروز که مملکـت به مانیاز دارد وبه نیروی جـوان احتیاج دارد برماست که باتمـام قدرت وایمان درراه اعتـلای کشور وآرامی مردم ازهیچگونه سعـی و کوشش خود داری نورزیده بلکـه باتمام قدرت بکو شیم تا رفـع پسماندگی های گذشته را تااندازهٔ کرده ونموده باشیم .»

این مجله (ژوندون) بحیث ناشر افکار جوانان با نویسنده محتـرم این نامه هم عقیده هست امیدواریم که جوانان مامسئولیت های خودرا هرچه بیشتر از گذشته متوجـه بوده‌و ایـمان داریم کـه آ رزو ی هرجوان ماکار برای مملکت، کـار برای مردم وبـالاخره کار بـرای پیشر فت مملکت در پرتو رژیـم جمهوریت است وخواهد بود .

---

از: ب –کلالی

# ستاره من

من هم مانند همه در آسمان تخیلات خودستاره داشتم ستاره من بر فراز آسمان هـا قـرار داشت امـا با ثبـات، مـقاوم درخشان وپر فروغ این برای من فر قی‌نمی کرد که درکجا هستم درهر کجا که بودم میتوانستم اورا ببینم و تانیمه های شب بااو در راز ونیاز بودم تا آنگاه که‌چشمان من ازحرف زدن خسته میشد وخوا ب‌برمن چیره می گردید.

شنیده بودم که هرگاه ستاره از اسمانها سقوط کند معنی آنرا میدهد کـه انسانـی بدبخت در مبارزه‌و مجادله با نشیب‌و فراز زندگی باشکست مواجه‌شده وستاره اقبال اوسر نگون شده است همه چون ستار گانی که در مقابل دیدگان من فرو می غلتید ند ودر دل آسمانها محو میشدند .

ولی من مغرورانه به ستاره خود م که‌با ثبات در جای همیشگی خود قرار داشت‌می نگریستم واورا تحستین میکرد م وگا هی‌به عنوان سپاس گذ اری بر بال تفکرا ت‌خود می نشاند مش وهر دو اوج میگر فتیم‌وسیر میکردیم.

ولی یك‌شب دریك لحظه آنچه‌کـ ه نباید اتفاق بیفتد افتاد وآنچه را تصور نمیکر دم دربرابر دیدگانم بو قوع پیوست آری دیدم ستاره خودرا دیدم که پاینده وابدیش مـی دانستم دید م هم چون ستار گا ن د یگر سقوط کردو من فقط دنباله آنرا بانگاه های پراز ترس وو حشت تا آخرین ذره نو ری که می افشاند وبعد محو ونابود گردبدیدم دیدم که دیگر چیزی ازآن در فضای قیری رنگ ولایتناهی نمانده است .

بلی : طبیعت او را با همه استقامـت‌و ثباتش ، باهمه شکو همندی وجلایش، باهمه غرور ودرخشند گـی اش در دل آسمانـها بلعید ونابود کرد ومرا بایك دنیا ناامـیدی واضطرا ب‌تنهاگذ اردو خوشبختی وسعادتم را از من بستاند . ومن ناگهانی در یافتم‌که خوشبختی را هم زوال است و نا بودی.

آری : آنشب بهاری طبیعت باسرنوشت دختری بی گناه اما مغرور ، با صفا وپاکدل ولی حسودبازی‌کردواز آن ببعداورا پیوندی باخوشبختی نماند، جز زندگی ، زندگی‌یـی که‌نفس می کشید امابدون احساس ، نگاه میکرد اما بدون فـروغ، می خنـدیـد امـا، بدون‌شا دمانی !

اثر:ادوارد دویلد      مترجم- میر ظهیر الدین انصا ری

# قربانی پول

وشروع بمالیدن دستان لرزان ومرطو بش نمود وخندیدهٔ هیجانی نمود.

روزدیگر روز تعطیل بود ومیت بـــرای خداحافظی بخانه کاپیتان آمد ولباس نـــو ، ابی بتن داشت آنروز اودرلباس‌آبی‌چیزدیگری شده بود آفتاب وباد هنوز رنگ‌اورانصواری نکرده بود او باین قـیافـه مر دانـه اگـر صورتش رنگ نصواری را بخود میگرفت‌بازهم اندرسن ازخواب بر خواسته بود و باسکوت خوابش دربازوی چو کی قرار گرفته وسیگاری می‌کشید وبه‌انتظار صبحانه اش بودکه میت داخل اطاق شد هنوز میت دروازه رانه بسته بـود که‌ماریا همرا باصبحانه کاپیتان دا خل اطاق گردید اندرسن ومیت آنروز هنوز ماریا راندید ه بودند کاپیتان بطرف ماریا نگریسته وشروع به‌خندیدن نمودوگفت:

-توبخیالم بیك دعوت میروی بلی، بـلی، دانستم ببین میت اگرتو عاقل باشی میـدانی که ماریا من درچه جایی است.

ماریا سر بزیر انداخت واز خجالت گونه هایش سرخ شد واززیر چشم بطرف‌مسخره کننده اش نگریست . میت بطرف ماریا دوری خورده قدم واندام ماریا را ورانداز نمودواز لابلای موهای زیبا رخسار گلگونش رادید.

میت جوابداد :

-نمی دانی امروز یکشنبه است.

-کا پیتان چشمانش را ازصورت ماریا دور وبصورت ملاح خونسرد دوخت‌وگفت:

بس همینقدر ؟ خوب،خوب !

میت مقصد آمدنش رابه کاپیتان اظهـار نمودوگفت درپایین‌درشکه انتظار ویرا میکشید باید عجله نماید به‌اشاره کاپیتان ماریا از الماری بوتل شرابی رابادو گیلاس آوردکاپیتان ازملاقاتهای که‌زمستان بامیت نموده اظهـــار امتنان ومیت هم ازمهمان نوازی کاپیتان‌تشکر نمود وبه امید دیدار و ملاقات آینده جام‌های شان رابلند نمودند .

اندرس گفت.

-لعنت بما ! من‌وتو ماریای زیبارافراموش کردیم . ماریا ! گیلاس توکجاست زودبرایت گیلاس بیاور !

ماریا گیلاس سومی را آورد وبفکرساعات خسته‌کن که میت بدون اینکه باوی متو جه باشد باکاپیتان مشغول قطعه‌بازی میبود وگاه گاهی کاپیتان به‌اوامر مینمودکه‌این‌وآن‌رابیاور ویا جام هایشان را ازشراب پرکـــندوبس. درآنشب های‌که کاپیتان بامیت قطعه میکر د

ماریا برای‌خود کار پیدا میکرد این جاوآنجارا پاك ترتیب واز بودن درمطبـخ وازرفتن‌به‌بستر به‌امر کاپیتان متنفرمیبود.

اگر درخانهٔ که‌کاپیتان قطعه بازی میکرد کدام کاری نمیبود ماریا دراطاق متصل‌وآنجا مشغول صرف‌کردن میشد.

واز دروازهٔ نیمه باز قطعه بازان راتماشا میکرد ومیت راباجسم قوی اش وآواز بلندش تحسین مینمود.

کاپیتان گیلاس ماریا راپرنمود.

-بیابه سر سلامتی ماریای زیبابنوشیم!

هرسه گیلاس باهم خوردند ماریا جر عهٔ نوشید ورخسارش قرمزگون‌شد.

کاپیتان امر کرد.

اکنون میت رابعنوان خدا حافظی‌ببوس!

ماریا باچشمان درخشانش فریادزد:

کی من ؟

-من به اعتراضت گوش نمیدهم این‌وظیفه تواست.

-نه‌وظیفهٔ من نیست من اینطور وظیفهٔ را بدوش ندارم.

کاپیتان در حالیکه خودش را راست‌میکرد به میت گفت :

چطور میتوانی رام ایـــن دخـــتر شوی میست ؟

میت بالبخندی درحالیکه درجایش‌ایستاده بودگفت :

-اگر اوراضی نباشد من‌اورانمی‌بوسم.

-بلی ! تونمی بوسی ؟ توباید اورابیوسی! بیامیت مردباش!

اندرسن دست‌ماریا رامحکم گرفته بـو د ومیت متردد بود بالاخره حوصله ماریاسررفت وکوشش نمود که خودرا خلاص‌کند.

میت گفت :

-آقای اندرسن ماریا را بگذارید که برود وقتی که‌کسی دیگر حاضر باشد بوسیدن‌غلط است‌ونزدیك است که‌او گریه کندماهمدیگـر رابکوقت دیگر خواهیم بوسید.

اندرسن خندید ودست ماریا را رها کرد وادامه داد.

-تومانند نهنگ خونسرد هستی طوریکه دلت میخواهد همانطور کن خدا حافظت خوش بخت‌باشی وقبل از اینکه بروی بیاکه یك‌جام دیگر بنوشیم .

هردو مرد دست همدیگر رافشر دند گیلاس دیگر شراب رانوشیدند وپس ازخداحافظـــی گرمی باماریامیت آنجاراترك گفت

***

وقتی که‌کاپیتان باماریا تنها ماند بـــه تمسخر گفت:

-ماریا هموبوسهٔ که‌میت نگرفت میـــتوان اکنون بمن‌بدهی ،ماریابه‌غضب گفت:

-میت حتی نمی توانست مراببوسد کی‌اورا بوسه میداد.

-هرطوریکه دلت‌است من هنوز میخواهم آن بوسه رابمن بدهی .

-تر ابوسه نمیدهم .

-اینقدر سخت هستی وتو نباید از یك مزاح قهرشوی ماریا در حالیکه می خنـد یـد گفت:

-نه تاوقتی که کمتر از

-خوب بچندپول .

-خوب به‌سه هزار روبل.

کاپیتان پیر فریاد زد:

-سه هزار روبل !به‌اندازهٔ کافی پولیست که‌ترا پولدار بسازد.

-بفکرم این قیمت کم‌است. شایدمن ازین بیشتر درخواست کنم.

-من جگره رایاد دارم .

-من یك کوپیك کم نمی کنم نیم‌کوپیك هم کم نمیشود پول به‌اندازهٔ کـافی داری . یکمرد مجرد مانند تو بااینقدر پول‌چه‌میخواهد کند درین روزها میمیری کدام طفل ویا کدام خویشاوندی هم نداری .

-اینطور است ؟ پس باین پول زیاد چه میکنی ؟

-چرا ازمن میپرسی ؟ آیانـــمیدانی حا لا دانستم ؟

کاپیتان بفکر فرورفت وشروع بمالیـــدن دست‌هایش نمود.

ماریا ازاطاق خارج‌شد.

عادت وخوی ماریا بسیار زیاد تغیر خورد. دقیقهٔ خوش ودقیقهٔ دیگر خموش وسرد میبود برای باکاپیتان مزاح ومی خندید و لی بعدا از مزاح های کاپیتان بدش می‌آمد خاموش وکم حرف درگوشهٔ پناه میبرد. این تغییـــر حالت درساعت دودقیقه صورت میگرفت وچون کاپیتان مریض خیلی بوالهوس بود لـــذا اکثرا گفتگوی شان به‌مشاجره لفظی می‌کشید. ولی خلاف توقع اندرسن باوجود مشاجره‌های لفظی هیچگاه ذکری از اخراج نمـــودن‌و ی نه می‌نمود. به‌اندازهٔ باو خو گرفتـــه بودکـــه ترس داشت ماریا اورا رهاکند واز آنجـــا برود ماریا کارهای خودرا بـــو جه احسن و احتیاط پیش‌میبرد اندرسن‌کدام بهانه‌نمی‌یافت که‌غرغر درباره خرابی وغیبت طولانی ماریااز خانه کند. اویگانی کسی بود که‌زندگـی را برایش مستریح وخوش ساخته‌بود.

***

معلـــوم نبـــو د کـــه مـــاریـــا قصدی ویاغیر قصدی به سر وصور ت خو یشـــ خیلی وارسی مینمود . وی دا من های پاك پیراهن های زیبا پیش بند های تمیز می پوشیدو در روز های عادی هفته کرد ن‌بند هم بدور کردن خویش میا ویخت هر صبح باموهای شانه از مطبخ خارج میشد مـاریا میدانست که گیسوا نش را چطور بصور ت صحیح شانه بزند ماریا را کاپیتان به ایـــن وضع خیلی‌خوش داشت ماریا میدا نـــست که‌کاپیتان فر یفته اوست لذا بطر ف و ی تبسم عشوه گرانه مینمود وا زوقتی کـــه کاپیتان از فرو رفتن ر خسا ر ماریا دروقت خنده تعریف نموده بود هران بطر ف وی میخند ید. ماریا آواز خو ش آیندی داشت وگاه گاهی آوازه ی خواند و کاپیتان‌اندرسن از آواز خوانی ماریا مسرور میشد . و قتی که ماریا نزدیك کلکین می نشست شروع بخواندن مینمود آواز خوانی ماریا ا فکا ر کاپیتان را مظطرب وخون در رگها یش‌به حرکت سریع میافتاد .

کاپیتان اورا صدا زد :

-ماریا بیا این جا وبرایم آواز بخوان.

-نه.

-چرانه ؟

-نه.

-لطفا بیاواین خو بی را بمن بکن :

- نه من نمی آیم واین خوبی را نمی کنم:

-برایت تحفه مید هم.

چی ؟

-هر چیز که خوا هش داشته باشی .

-آقا شاید من پول زیادی بخوا هم.

-فقط بگو چقدر میخوا هی.

-من خودم اکنون نمی دانم که چقـــدر بخواهم.

-شاید یکمقدار پول.

-آیا پول هم مید هی ؟

-بلی. چقدرمیخواهی ؟

ماریا خنده آزار دهنده خودر ا دو باره سر داد وا ندرسن انتظار داشت که وی‌از مطبخ بیرون خواهد امد ولی ماریا درهمانجا باقی ماندا ند رسن تلو تلو خو ران بطرف مطبخ در حالیکه زور خودرا با لای چو ب دست خود انداخته بودروان شد واز مطبخ دست ماریا راگر فته بیرو نش آورد ماریا کمی مقاو مت ازخود نشان داد.

اندرسن ماریا را پول داد نوت‌راماریا بصورت فوری ازنزد کاپیتا ن گرفته و در چاك پیرا هن دربین دو پستا نش گذ اشت بعد ازآن ماریا درپیش‌کلکین باز بادارخود شروع بسرایید‌ن نمود ولی وقت سرایید‌ن‌را هرقدر که میخواست طویل ویا کوتاه مـــی ساخت بعضا قصدی مدت سرایید ن‌راکوتاه میسا خت تایکمقدار پول دیگر از اندرسن بگیرد.

بعد ازشنید ن‌آو از ماریا خوابید ن‌برای کاپیتان باو جود خوردن یکمقدار مور فین قبل از رفتن به‌بستر خیلی مشکل میبود ولی‌مانند همه معتادین یکقدار زیاد مورفین راجهت خوابید ن‌صر ف مینمود شبی ا ز اندرسن از اطاق خوابش صدا زد

-ماریا :

-چی میخوا هی ؟

-یك گیلا س‌آب سرد.

-درین وقت شب؟

-لطفا.

دروازه مطبخ بازویك دست بر هنه‌پرده راپس زد تاگیلا س آب را روی میز با لای بست بگذارد دفعتا کاپیتان دست ما ریارا گرفته وآنرا روی ر خسار گر مومر طو ب خویش فشرد ووقتی که لبان گرم کاپیتان بازوی ماریا را بوسید ماریا دستش راپس نمود.

۲۳ آگست ۱۸۸۶.

عزیزم میت :

این مکتو ب مختصر بهترین تمنیا تیکه درفکرم است برایت در عالمی که‌نه ترا می بینم و نمی توانم دست هایت را در دستانم بگیرم ونه میتوانم تراببو سم می فرستم . عمه من فوت نموده این خبر قلبم رااندوهناك سا خته عمه بیچاره ام که من همیشه اورا دوست میداشتم درسر ز مین خیلی دوریعنی فنلند ز ند گی مـی نمود . ما هـیچـکدام همدیگر راندیده بودیم. مادرم را جع‌باوگاه گاهی صحبت مینمود . اکنو ن اوبعد ا ز فوت خویش بمن هزار پنجصد روبل‌گذاشته وممکن این رقم بعد از فرو ختن د یگرچیز هابلند برود.

اکنون من متیقن هستم که هزار وپنجصد روبل دارم واگر تو کدام دختر دیگری را دولتمند تر از من نیافتی ومراهنوز هم - دوست داری طوریکه ماهم اکنون هزار و پنجصد روبل داریم و میتوانیم باین پول شغلی راکه در دل داشتی شروع کنیم واگر مقدار پول طوریکه پیشتر گفتیم زیاد شود هرمردی حاضر خواهد بودبا من ازدوا ج کند وعزیزم تو هیچو قت فرامو شم نـــه خواهی شد زیرا توزند گی وامید منی و بدون تو من ترجیح مید هم بمیرم . لطفـا برایم بگو اکنون در چی فکر ی بیاد دا ری که‌به چه ترتیب قسم خورده بودی و بدان که‌مردی یك مرد ازروی وعده اش و قو ت یك گاو از شا خهایش قضاو ت میشود .

بابوسه های شرین ترابه سینه باو فای خویش می فشارم وانتظار در یافت نـامـه پرمسرت و پر از دوستی ترا دارم وباقلب

پراشتیاق خویش انتظار جواب نا مه‌ام را دارم‌امید وارم طالع مندو صحت منـــــد باشی.

باحترام
ماریا

نوت :اوعزیزم من میترسم که بگو یی هزار وپنجصد روبل کا فی نیست وبه امید خداوند بعدا یکمقدار پو ل دیگر هم‌میگیرم غم مخور.

ماریا قلم را از دستش گذاشت‌واز نوشتن دست هایش رنگ پر شده بود . مکتوب را در حالیکه گونه هایش سر خ شده بود دوباره خواند پس از گذ ا شتن صفحه کاغذ در پاکت ومهر گذ اشتن‌پوسته بروی پاکت شا لش رابدور شانه ها یش انداخت وبه‌آ هستگی میخوا ست از خا نه خارج‌گردد.

کاپیتان خواب عصر انه خودرا می نمود ولی‌هنوز خوابش نبرده بود که ما ریاصدای اوراشنید.

-عزیزم کجا میروی ؟
-ماریا جواب داد:
-من بیرون میروم.
--کجا میروی ؟
-برایت یکد فعه گفتم به بیرون .
-لیکن نگفتی که‌به کجا؟
-اومر بوط به‌تو نیست.

پس ازترك گفتن خانه ماریا یکرا ست بعد از گذشتن از جنگل وسا حل دریا به طرف دهکده روان شد.

وی‌آدرس میت را ازنزد پدر میت گرفت پس ازآن به پیش آمر مکتب رفته از او خواهش نمود تا آدرس میت را که در کار دیف انگلستان بود برایش روی پا کت‌به نوسید امر مکتب جهت آزار دادن وی ازاو پرسیدکه‌برای میت خط مینویسی ماریا بسا غرور گفت:

-میت نامزد منست چرا ؟ من‌نمی توا نم

بقیه درصفحه ۵۸






تهیه وترتیب از:مر یم محبو ب

## هنرمند خبرساز

بریژیت باردو ستار ه پر آواز ۀ فرانسه که‌در آستانه ا ی چهلمین سال زند گیش‌قراردارد دلش‌برای اولین مرتبه خاست تا در روز اولین جشن تولدش ازطرح های مدل‌ساز معروف فرانسه جان‌فیلیپ استفاده کند . برای این منظور وبـــرای زیبا شدن اندامش درجشن سالگره خود پیراهنی انتخاب کرد ازحریر آبی برنگ روشن که اومیگوید :

«هیچیك ازلباس هایم تا کنون چنین زیبانبود » .

بریژیت بار دو یکی از زیبا ترین وجوان ترین ودر عین زمان از پیـرترین هنر پیشه های جهان است.

او هوا خواهانی ز یـا د ی‌دا ردمخصوصا این هواخواهان اورابچه‌ها زیادتر تشکیل میدهد او میگو ید.

«اگر در زندگیم‌دست‌بچه هانباشدومرا بعدازبازی‌در فلمی‌گروهی‌پسرها بدرقه نکنند هما نروز تا روز دیگرمتأثر میباشم»

یکی‌از هوا خوا هانش که‌درجشن‌تو لدیش نیز اشتراك کـــرده بـود میگوید.

«بریژیت ستاره طناز فرانسه هرگزپیر شدنی نیست چون اوخـــودش نخواسته است که‌پیر شود اگر اورابا‌گروهی از دوستانش یکجا ببینیم زیادتر شاداب به‌نظر میر سد »

## پرزه‌پرانی

اگربرا ی‌دخترها بگوئید : خـو استکاری‌برایت می آیدزیادترخوش میشود از این‌که بگو ئید تو مقبول هستی •
فرید (اکبر )

پسر های جوان وقتی اززندگی خودراضی‌اند که روز سه کرل فرند تبدیل کنند اما پو لشان مصرف نشود •
زهرا (احمد)

اگر می بینید که ابروان دختران رسیده‌وریش جوانان زیاد شده وناترا شیده مانده بدانید که شب های امتحان است .
( ••• ؟ )

اگر دختری را دیدید که پیشانی اش‌ترش‌است بدانید که ازطرف پسرها پـرزه کم شنویده•
ناصر (دوراندیش)

## فصل مصروفیت‌هاو هنگامهٔ امتحان

چهره ها تماشا ئیست حا لـت یاس واندوه، افسرده گی و خشـم در چهره ها نمایان است . مشتـــی بی خوابی و ـکســا لـــت ، مشتی انتظار و تشویش در چشم ها موج میزند . خنده ها برلب ها مرده اند. ودر عوضی‌زمزمه ها در لبها زنده شده اند. کتاب ها آرام ندارند واین سوو آن سو در دست ها حرکـــت می کنند .

قلب هامی تپد، دلهره دردل هـا چنگ انداخته و مشتی از خشـــم وستیز کسانی را تهدید میکـــند . بعضی ها خوشحالند و عده متاثـرو غمگین .بعضی هاخنده برلب دا رند ودستهٔ خنده را در در ون خفـــــه کرده اند .

آنانیکه میخواهند نتیجهٔ زحمات شانرا با درجهٔ عالیتر و خوبتـــراز دست کسان در یافت کنند زیادتر از دیگران میخوانند ومینو یسند و در دل خامو شیها ، سکوت رامید رند و آنانیکه ..

نمی خواهند و نمی خوا نند . پرده ضخمی از تنبلی ها وبی اراده گـی ها چون ابر تیره در سراسر وجـود شان سایه افگنده بی غم تـــر از دیگرانند و این ها خنده دارند .

آزمون استعداد ها در مغز ها دوران دارد . اندیشه های عمیق وژرف در دوران است که چگونه این نســـل جوان میتواند مصدر خدمات شا یانی برای سر زمینی‌گر دد که‌ازدیر زمان در بطنش یك بهار را پـــر ورش میداد •.

نسل امروز. مردان آینده ا یـــن مرز وبوم اند به آنا نیکه عـــر ق می افشانند و زحمت می کشند ،به آنانیکه شب ها در دل سیاهی هـــا خودرا برای فر دا آماده میسازند. به انانیکه با موفقیت تام ورقهٔ امتحان را به استاد میدهد این بهار مبارك است بهار یکه گل های همیشه‌بهار را پرورش میکند و تقدیم جامعـــه می نماید .

تهیه کننده : سید ه (شامل)

# چشمان شما راز گوی شخصیت شماست

طراوت، شما دابیت وزیبائی تا نرا درزیبا بودن چشم های تان جستجو کنید .
برای جلو گیری از ضرر شعاع آفتاب‌در روز باید همیشه از عینك دودی رنگ کار گرفته شود وعینك مورد نظر تان باید شیشه باشد نه فلم چون فلم نور چشم رابه‌زود ترین فر صت از بین می برد .
استعمال کریم های رنگه وهر قسم‌اثــر نامطلوب دارد که کوشش کنید برای زیبائی صورت وچشم های‌تان رنگی را انتخاب کنید که تقریبا روشن بوده وبر ازنده صور تتان وچشم های‌تان را مقبول تر جلوه ند هد .
همچنین کو شش شود که زیاد تر از یك نوع رنگ استفاده گردیده واگر درشب می خواهید چشم های تا نرا رنگ بزنید برای زیبائی آن رنگ های تیره استفاده کنید، طوری رنگ را به عقب چشم بما لید که به اندازه یك خطپایین تر از ابرو رنگ قرار بگیرد ،واگر درروز می خواهید از رنگ استفاده کنید باید برای این کار ازرنگ های خیره استفاده کرده چون شعاع افتاب زیبائی رنگ تیره را ازبین می برد .
اگر این دستور هارا استفاده کنید حتـی به زیبائی چشم های تان افزوده میشود .



چشمان شما پنــجره روحتـا ن است میتواند باز گو کننده ر و حیه واندیشه شماباشد . بگو ید چشــم های تان چه‌شکلی دارد تا بگو یــم از روحتان چه میگذارد:
اگر چشم ها یتان بادامی شکــل است و گوشه خار جش متمایــل به بالا است، شما فعال وپر جنــب وجوش هستید . همیشه احساس شادی میکنید و زندگی را دوست دارید :
اگر چشمها یتان بادامی شکــل است و گوشه خار جیش بطــرف پایینی تمایل دارد ، حساس‌وگذشته نگر هستید. آدم خو شی بینـــی نیستید و همیشه افسرده بنظـــر میرسید .
اگر چشمها عیار یزی داریــد ، محافظه کار ومؤدب هستید ا مـــا گاهی این خصایص را از دســت میدهد وبی اعتنا جسور میشویــد .
اگر چشمهای درشتی دارید ،کار هایتان غیر قابل قبول است شــما فعال و پدجنب و جــوش هستید . هرچیزی میتواند تو جه تـــان را جلب کند و برایتان جالب باشد .
اگر پلك بالای چشمها یتـــان سنگین و افتاده است ، متفکـــرو درون گرا هستید . به آنچـــه در اطرافتان میگذرد کمتر توجه داریدو به ظواهر اهمیت نمید هید.

میرمن باسلیقه غذ اخوب تهیه مـیکند

## کباب‌ماهی

یکدانه ماهی سفید را گرفته پـوستش را **بکنید ومانند گوشت آنرا توته توته کنیـد** درعین این کار کوشش کنید که‌استخوان‌پشت ماهی خارج گردد آنگاه روی تکه های‌ما هی کمی پیاز تراش شده بگذارید لیکن نمــك نزنید بعد روی آن هاآب‌لیمووزعفران‌بریزید ونگهدارید ش .
بعداز چند دقیقه توته های ماهی را به سیــخ بکشید وروی آتش قرار دهید تا هردو طرف آن سرخ شود وقتیکه ماهی سرخ‌وآماده گردیــد روی آ ن نــمك پاشیده صر ف کنید.

این‌زن میگوید

# شوهرم عقیم است میخواهد مرا طلاق بدهد چه کنم.. ؟



درود خود را ازراه دوربرای همهٔ‌کارکنـان خوب مجله ژوندون‌میفرستم وموفقیت‌تانرا از خداوند خواستارم من مشکلی دارم که‌میخواهم این مشکل خودرا باهمه خوانند گان‌مجله در میان بگذار م تاآگر بتوانند فکری به حال‌من بکنندوگره از شکل من‌باز نمایند .
اسمم س هرو ئیست ۲۳ سال دارم . در آوانیکه **هنوز دست راست و چپ خــودرا** هم تشخیص داده نمیتوانستم مادر و پــدر نظربه رسم ورواج های پوسیده مرابه خانه شوهر فرستادند . وقتی قد م به‌خانهٔ‌شوهر گذاشتم زندگی طور دیگری برایم جلوه کرد خواهر شوهر مادر شوهر آنچنان که‌میخواستند بالایم ظلم میکردند حتی شوهرم چنان مرالت میکرد وزیر مشت‌ولگد میگرفت که‌روزهـا از شدت درد نالش میکردم. فامیل شوهـــرم
مردمان خسیسی بودند که حتی روز هااز بی پولی حما م رفته نمیتوانستم بالاخره بعـداز سپری شدن چندسال ازعروسی مان‌متوجه‌شدم که گپ های نیش دار خشو وخواهر شوهر مرامثل خوره می‌خورد **میگفتند که:**
«زنکه بچه زانیست . اولاد آورده نمیتواند باید تصمیمی در باره اش گرفت »
وقتی شوهرم این حالت رامیدید وراستی کمبود ی درزندگی اش احساس میکردباخشم وعصبانیت مرا ازخودمی‌راند مرالت میکرد و می‌گفت که (چرا برایم اولادآورده نمیتوانی »
خوب شما خوانندگان عزیز قضاوت کنید که آیادل‌خودم‌نمی خاست که‌صاحب فرزند باشم برای عملی‌شدن این کاربه هرراه متو سل شدم امابی فایده . دواهای یونانی کــردم. فایده نبخشید . نذرگرفتم بند بسته‌کردم‌اما نشدکه‌نشد بالاخره شش ماه قبل شوهرم‌کابل آمد برای تداوی خودش دوکتوران بعداز یك سلسله معاینات گفتندکه‌شوهرم عقیم‌است . هرگز صاحب فرزند شده نمی تواند. بعداز شنیدن این خبر شوهر وفامیلش تصمیــم گرفتند که‌مراطلاق بدهند اکنــو ن نمی دانم که‌چه‌کنم.
شوهرم میگوید.
اکنون که‌من صاحب اولاد شده نمی توانم پس تراچه‌میکنم بهتر است که‌توهم‌به‌خانه ای پدرت بروی .
آیا عقیم بودن شوهرم مربوط به‌من‌است آیا در این مورد من گنهکارم‌به سر دوراهی قرار دارم لطفا مرارهنمایی کنید که‌چه‌کنم.
ازهرات

# از دوستان

از: شاه محمد «خوشه چین»

## دختر شعر

بتو ... مینو یسم :
بتو ای دختر شعر ،
بتو لیلی صفتا مینو یسم .
بتو مجنون صفت مینویسم .
بتو مجنون گوشه‌نشین مینویسم.
که: بیا ...!
که: بیا وبنگر .
که چسان مینو یسم .
بیخود ازخود به‌چه سان‌مینویسم.
که‌منی بی‌سر و .... رسوا یم.
لیك باکم نبود
چو نکه خود می طلبم دره عشق:
همه رسوایی را .
باز می اندیشم ،
که: مبادا روزی
بامن ازراه جفا پیش آیی.
ناگ‌ان میلر زد :
دست من نوك قلم میلرزد .
چشم من چشم ترا می‌پالد .
گوش من زمزمه میشنود .
**که بس است،**
بس کن این یاوه سرایی تو دگـر
از خجالت به‌رخم قطره اشك ،
جابجا می ایستد ...

از : عبدالوحید (فقیرزاده)

## مرام‌جمهوری

می عشر ت بجام جمهـــوری
رشك عنقا مقام جمهــــوری
درفشش ســـر و و او بجـــا مؤسبز
برسما بـــرد نـا م جمهـــور ی
عـــد ل و انصا ف و صــدق‌و همد ردی
باشد انــــد ر مــــرا م‌جمهـــوری
خــوش‌بود خـــاك با ستا نی مـــا
جاو یدان‌بــــا نظـــا م جمهـوز ی
بر افـــا م این نـظـــا م‌مردمی
ساده گفتـــم مــــر ام‌جمهـــوری
برلبش‌بـــرده ایـــن شعار (وحیـــد)
جاویدان‌با د نظـــا م جمهـــور ی

از نور جهان

## دعای دل

نمی نالم دگر ای دوستان‌ازدرد و مهجوری
نمی گویم دگر شعری بجز شعری به جمهوری
به ملك ما همـــه یکسر زغم آزاد گردیدند
بکام مــــردم افغان رسیده‌روز مسروری
صحر از سینه ای شبها کشیـــده‌سر از ره الفت
خوشی آخر که ازمیهن بـر فته روز مغروری
خوشی از زندگی‌مابسی راهی بدوری‌داشت
همه شادیم و همه خندان کـــه بگذشت آن همه دوری
همین باشد دعای این دل بیچاره‌م‌آخـــر
که دایم در وطن باشد نظام پـــاك جمهوری



موش: این دفعه اگر سالم جستم دیگر بدکنم اینطرف ها بیایم .
**فرستنده «غلام عزیز - الف»**

برگزیده آلفرد هیچکاک



از آر تور مور

مترجم – نیرو مند

# آخرین سفارش هارسی

**انتقام لذت کرختی دارد. انتقام به هیچوجه پسندیده نیست. اما وقتی آدم انتقام میگیرد باید بسیار ماهرانه پلان انتقام گرفتن را طرح کند.**

سنگهای قیمتی و احجار کر یمه به ارزش بیشتر از نیم بلیون دا لر درداخل سیف وجود دارد. من کاملا مطمئنم و نسبت به محتو یات داخل سیف علم آوری صحیح کـــرده ام. چیك، این یك شانسی افسا نویست که‌نصیبت میشود . چیزیکه همیشه خوابش را می دیدی.

هارسی بو تل مشروب را تکا ن داده‌به ادامهٔ صحبتش گفت: و حال تو باید بفهمی که دلیل آمدن من تابه اینجا برای چیست؟ آخ چیك، من نسبت بتو یك مرتبه هنگام دستبرد در کلو لاند ـ بد کر دم و در قضیهٔ آنجا از پیشم خراب شـد. تـو حق داری که نسبت بمن بد بین با شی وبه حر فهای من اعتماد نکنی. امامن امروز تصمیم گر فته ام آ نچه ر ا خودم خراب ساخته ام دو باره‌ترمیم بکنم. بمن فر صت بده گذشتـه را تلافی نمایم.

من بحر فهای او باور ندا شتم. مجددا به روی نقشه خم شده، پس از دقت به‌آن سوا لاتی نمودم‌وهارسی بهریك از پر سش های من جو ا ب مناسب داد و دیگر مجال اعترا ض برای من‌باقی نماند. بیك نکته دیگر هم باید اعتراف کنم که آنچه هارسی ازمن میخوا ست یك سفا رش جالب توجه بود. هار سی یك ماه بـکا ر داشت تا این آز ما یش را عملـــی سازد. در طول این مدت می‌بائیست نقشهٔ اجرای دستبرد را طرح میکرد اطلاعات لازم رامی‌خرید ومشاهداتش تکمیل مینمود. هارسی کاملا اطمینان داشت که احجار کر یمه در بیـــن سیف وجود دارد. او در با رهٔ این موضوع با تمام تفصیل وجزئیاتش آگاه بود لهذا ضمن تذ کرا تـــش علاوه نمود: چیك، این آ خریـــــن دستبرد من خواهد بود. بعد ازین از دزدی دست می بر دارم. باپولی که این بار از سیف میبردارم زند گـی آرامی برای خود م میسازم. من یك مزرعهٔ کوچك از پدرم به ارث برده‌ام وباپولی که ازین سر قت نصیبـــم می‌شود، زمینهای پدری و باغچـــه مر بوط به آنرا آباد کرده، بقیهٔ عمرم را به ز مینداری مشغول می شوم. زمینهای پدری من در آخرین ایالت که‌از اینجا بسیار دور است واقـع میباشد چه‌باورکن‌این آخرین سرقت من خوا هد بود. من میخوا هـــم گذشته را بمرا مو شی بسپرم .

وقتی به هار سی و عده کر دم‌که تا چند روز دیگر جواب قطعی خودم را به او بگویم، نقشه اش را نزدمن گذاشته مرا ترك گفت. را ستش را بخواهید، من از دل وجان خوا ستار یك چنین سفا رشی بو دم. اما د ر همین مورد کاملا اطمینان ندا شتـم وبا تذبذب به نتیجهٔ حا صله از ا ن فکر مینمودم. اصلا به اند یشه‌درین باره احتیاج داشتم. با ید د رست فکر هایم را می کردم که نشود باز هم هار سی بمن نیرنگ بزند و در صدد فریب دادن و حتی کشتن من برآید. باید فکر میکردم که‌هارسی چگو نه حاضر می شود، سهم مر ا ببر دازد. نمی دا نستم که به چـــه تر تیب حق الز حمهٔ خود را ازاوطور پیشکی مطالبه کنم. هر قدر کـــه بیشتر فکر مینمودم به همان‌پیمانه اطمینانم حاصل میشد که هار سی می توانست در کو چهٔ تنگ‌وتاریك محل دستبرد غا فلگیرم کند. ا گر جریان به شکل عــادی و ساده آ ن واقع میشد، هیچ بعید نبود کـــه هنگام فرود آمدن از زینه هـــای عمارت محل دستبرد با جنس غنیمت گرفتگی مورد حملهٔ هار سی قر ا ر میگر فتم. یا به احتمال قوی چند تا از رفقای خودرا مامور کشتن من می ساخت و آنها در تاریکی منتظر من می‌نشستند من محض خوا هان سهـم خود بودم. اما درین سفارش‌موضوع پر ارزشتر از باز کر دن یك سیف بود و لهذا من بیشتر سرم را به درد انداختم تمام شب‌راتاصبح به فـکر وتعمق پر داختم. فر دا صبح‌همینکه هارسی تیلفون کرد در جوا بشـــ گفتم: حاضرم با تو همکاری کنم.

هار سی در پاسخ اظهار دا شت: توبچهٔ با هو شی هستی.

پس از گفتن این جمله گو شـك تیلفون را سر جا یش گذا شت. در همان روز هارسی پیشم آمده، اسم وآدرس شرکت و خیابان رایادداشت داد. محل دستبرد صرف دو میل از محلی سکونت من دور تر واقع بود ماقرار گذا شتیم که شام روز جمعه بهم ببینیم و او پس ازین قرارومدار راترك گفت. در شب افزا ر وسامان آلات از چند نفر گرد آور ده، به آنها وعده کردم که در یکی دو روز قیمت سامان شانرا بپر دازم.

من یك بکس دستی دیپلو ما تنها برای خود خریدم و هم یك د ست لباس آبرو مند باکلاه برایم سر شته کردم. اگر کسی به دقت بمـــن می‌نگریست، به نظرش عجیب می‌آمدم یك تعداد ازین بچه های لباس‌پوش وشیك را می شناختم، چون مدتی‌را در بعض از دفاتر کار کرده بو دم، میدانستم که بعض از ما مورین‌گاهی تاناوقتهای شب رادر د فا تـــر کار مینمودند. همینطور هم بود وهم یك بار اطرافم را درست زیر نظـــر گر فتم . تما م جر یا ن به گو نـهٔ که هارسی تشریح داده بود، صدق میکرد صرف کو چه در نظرم تاریك وعجیب مینمود اما بدون شك حیـن باز گشت من از کنار سیف درحالیکه

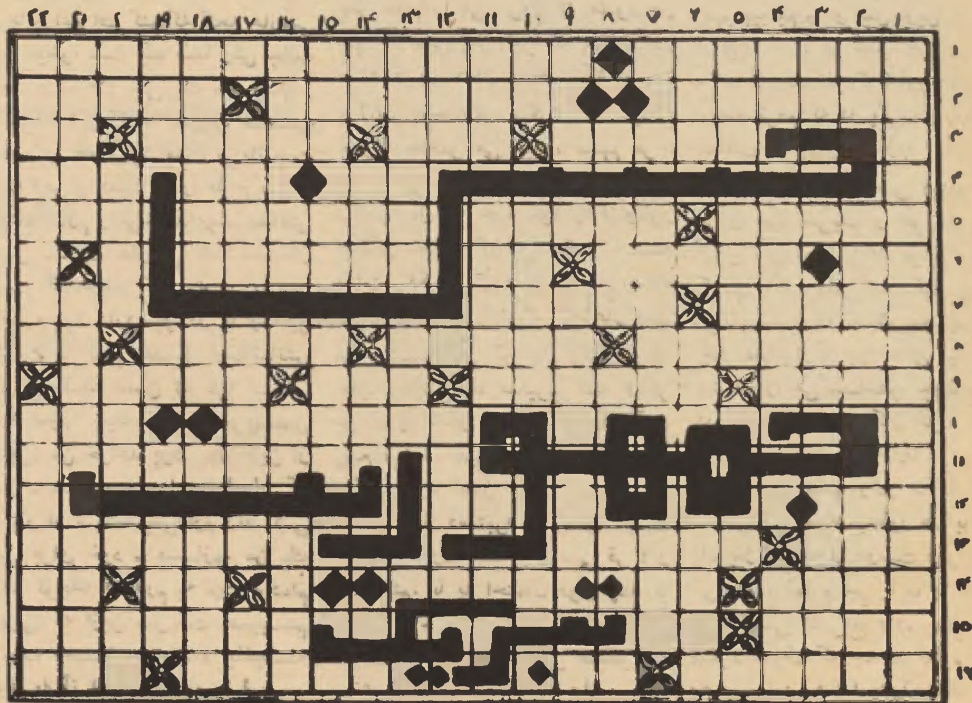
**بقیه در صفحه ۵۹**

# سرگرمی و مسابقات

## جدول کلمات متقاطع

**افقی :**

۱ـ بعت بعد الموت ـ بین‌المللی۲ـ قفسه شیشه ای ـاز سیارا ت‌منظومهٔ شمسی که‌مدار آن بین‌زحل ونپتون قرار دارد ـبوی خو ش و دلپذیر دارد ـ۳ـ قیام ناگها نی‌ـجرقه ـ آرزو ونام یکی از خوانند گان رادیو ـ اسپ بی پا ـ٤ـ ازآن‌طرف اندازه مدت عمر است ـشنوانیست ـ ماه یازدهم سال شمسی ـ٥ـ گلی خو شبوی است ـ نوعی‌از جا نوران دریایی ـرژیم متر قی‌ومحبوب کشور ما ـآسان ـ٦ـصد (پښتو) ـ از ماه های سریانـی ـنصف طعام ـاگر مرتب میبـو دمبتکری میشد ـ۷ـ لغتی است در استهزاء ـناچار ـاگر حرف اولش‌تغییر کند مبدل به خون میشود ـ ۸ـارتباط داشتن ـوسطـ موضعی است در شبر غان که تفحـصا ت‌پطرول در آن ادامه دارد ـمنسوب به آن رازی میشود ـ۹ـ بزرگوار ـ منظم نیست وگرنه قابل نوشید نی بود .مغز گندم ـرد شده‌ـ۱۰ـبندر یست در فرانسه ـاز آن‌طرف فریب دادن‌است ـ۱۱ـ مقیاس طول‌انگلیسی است ـ۱۲ـ عضوی‌ازبدن‌ـخم بزرگ (عربی) ـ۱۳ـ تر قی‌ـ شاعر مشهور ایتالیا ـزینت جهان۱٤ـبرای اعاده صحت به‌اومرا جعه‌میکنند ـمست .. بیدار گردد نیم شب مست ساقی روزمحشریامداد‌ـدر بین مردم به تر بوز ابو جهـل‌شهرت دارد ـنوعی از خاك است ـ از ادات حصر است کـه کلیـت رامیرساند ـ۱٥معکوسش یکی‌ازآلات‌موسیقی قدیمی‌است‌ـ مادر (عربی) از جمله امراض مهلك است ـ۱٦ـاز خوانند گان مشهور رادیـو افغانستان است‌ـزنده‌ـهو شمندان دارند ـبرای تقویت ز مین هـا ی‌زراعتی بکار میروذ .



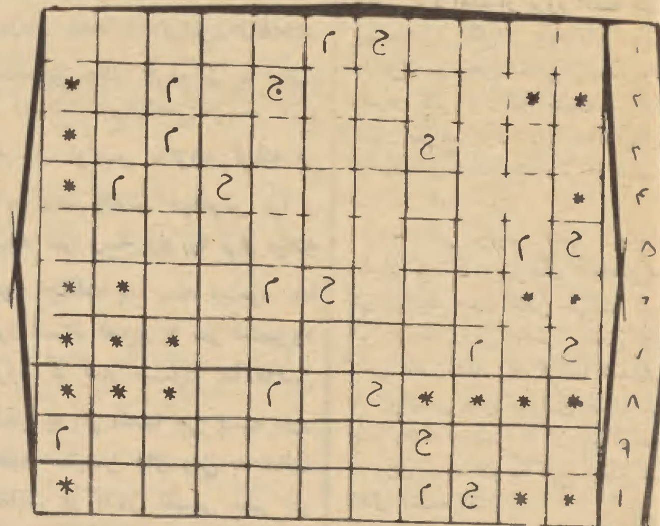
طرح از: محمد بشیر ترین عظیمی

**عمودی :**

۱ـ بزر گترین روز تار یخی د[ر] کشور عزیز ما ـ۲ـ عددی است‌ـ یکی از ولسوالی های‌ولایت فاریاب‌ـ از دو جزء تر کیب شده معکوس جز[ء] اول آن خیر نیست وجزء دوم آ[ن] ساختمان است ـ۳ـ تکرار حر فی ازالفبا ـسیب‌راتوته توته‌کرذه‌واجزا[ء] آن را مخلوط نموذه اند ـعددی‌است در پښتو ـ٤ـ معکو سش عـلا مت مفعول صریح است ـوقتی که ما[ه] گرفتگی رخ میدهد صفت‌ماه میشو[د] از آنطرف نسبت‌ها است ـ٥ـمشك معکوسش خو براخو بترین می ساز[د] ـ٦ـ از آنطرف جمع درخت است‌ـ (پښتو) ـقدم ناقص ـدرم ـ۷ـ تادیه آن یکی از وظایف ملی هر فردو ط[ن] پرست است ـنصف ـ۸ـ روشن‌ـ (پښتو) ـ۹ـ یخ بستن وکرخت‌شدن عددی است ـ۱۰ـ علامت نفی د[ر] زبان دری ـیکی از ممالك اروپا بی ۱۱ـنوعی از رنگ است که این‌مجله ـبهمه توصیه میکند که جدول هارا را با آن بنویسند ـاسمی است که گل لاله را هم به آنسبت مید هندـ ۱۲ـ تکرار یك حرف در سه خانه‌ـ نفرین کردن ـ۱۳ـ از وسایل جنگ است ـ از آن طرف حرفی است که هم تعجب را میرساند وهم تحسین را ـ۱٤ـ از اشارات ـزهر دار ـراه کوتاه ـ۱٥ـ اصلا بمعنی برابراست اما بمعنی جدا شده هم می آید ـهرم ناقص ـمجزا شده ـ۱٦ـسهو لتو آسانی ـاز آنطرف‌ذوم شخص‌مفردـ از تعهداست‌ـ۱۷ـ گرامی داشته‌شده از پرندگان است ولی نوعی از ماه یا سال را هم میگویند ـعدد یـك (پښتو) ـ۱۸ـ سورا خهای خانـهٔ زنبورـ دروازمـرعشه‌ـ۱۹ـبینوایان معکوسش را ندارند ـقامت ـسال‌ـ خورده ـ۲۰ـ لاشه ـکوزه بی .... چوبیتی به دو دستش برذار ـدذ کر دائمی ـتنها ـ ۲۱ـخار وخاشاك ـ یکی از ولایات کشور ـ ... آن‌نیست که گه‌تند وگهی خسته رود .رهرو آنست که آهسته وپیوسته رود ـ ۲۲ـ از رجال سیاسی ایتا لیا در جنگ جهانی دوم از جملهٔ دانه های گرانبها است که از دریا بدست می آورند .

# جدول کلمات پنهان

در این جدول ده‌کلمهٔ مفرد یامرکب‌که وجه اشتراك آنها دو حرف‌جیم‌و میم است (جیم پیشتر از میم واقع‌شده است) وشرح آن بقرار ذیـــل میباشد، آورده ایم واز شمامیخواهیم‌تا با توجه به نشانی هر کلمه ،آنرا پیدا کرده برای ما هم بنو یسید .

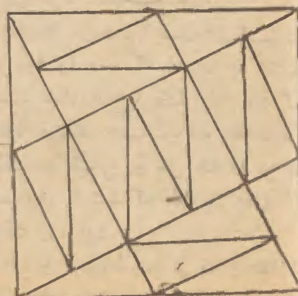


۱ــ نظا می که سعادت مــردم وآبادی کشور ما را تضمین‌میکند .
۲ــ یکی از بنا های باستا نـــی‌هرات که در عین حال جنبه قدسیت هم دارد .
۳ــ جامی است افسانه ای .
٤ــ بعضی آنرا علم میدانند و لی‌مبانی آن بر تصور ات غیر قــــا بل تصدیق نهاده شده است .
٥ــ یکی از ماههای قمری .
٦ــ از حوادث دردناك تــاریـــــخ‌بشریت که‌در سال ۱۹۳۹ شروع و ذر سال ۱۹٤٥ ختم شد .
۷ــ عارف وشاعر بزرگ افغانستان‌در قرن نهم هجری .
۸ــ روزی ازروز های هفته است
۹ــ منجم دانشمند معاصر که‌کتاب(سیارات واقمار )ش به چند زبــان زنده جهان ترجمه شده است .
۱۰ــ یکی از رهبران سیاسی ونظامی مصر که چند سال قبل وفات یافت .

# زنگ تفریح

تقسیم مربع به ۲۰ مثـلث‌مساوی(مثـلث هایی که اندازه همه آنهـــا مساوی است) یك تفریح سالم وسرگرم کننده بشمار میرود .

برای این کار ،کافی است که از هرراس مربع خطی به وسط ضلـــع مقابل آن وصل کنید وبعدخانه‌هایی راکه بدین طریق حاصل میشود بـــه مثلث هایی باندازه چهار مثلث که در نتیجه وصل کردن خطها بدست‌آمده است تقسیم نمایید .

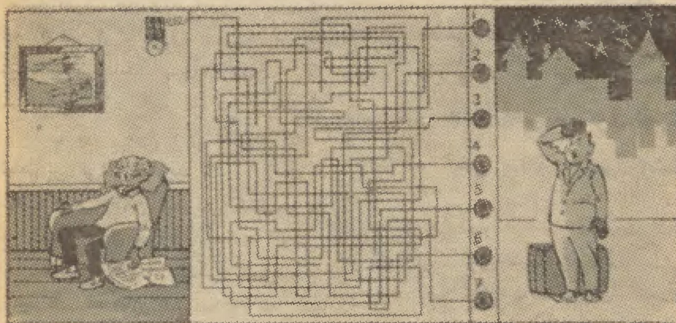


لطفا کلیشه را ببینید

# ازمتل‌ها چه‌میدانید؟

* **کدام ضرب المثل است که یك‌دزد ویك رمال دارد ؟**
* کدام ضرب المثل است که هم‌آب دارد و هم موزه .
* کدام ضرب المثل است کـــه‌سزای گرانفر وش را تعیین میکند؟
* کدام ضرب المثل است که هم‌پول در آن هست و هم پیاز ؟
* کدام ضرب المثل است کـــــه‌رعایت نوبت را خاطر نشان میکند؟
* کدام ضرب المثل است که ازتخم مرغ به‌شتر منتهی میشود ؟
* کدام ضرب المثل است که طرزراست کردن چوب کج را تعلیم می دهد ؟

# به‌این پدر کمک کنید



طفل در اثنای درس خواندن بــه‌خواب رفته است ،پدرش میخوا هد زنگ‌رابصدا در آوردتااو بیدا رشود.
اماحافظه اش بیاد نمی آور د کــه‌کدام زنگ متعلق به خانه ایست که طفل درآن میباشد آیا شما می توانیدزنگی راکه مربوط به‌آن خانه میباشد باملاحظه این تصویر تشخیص بدهیدوبه پدر طفل کمك کنید ؟
اگر موفق شدید شماره زنگـــ‌را برای ما هم بنو یسید .

# مردی با نقاب بقه

**تااینجای داستان :**

**گنتر مامورلایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی‌اش رااز کف داد. الك معاون کمیسر پو لیس به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که مردمرموزی استمیبیاید . رای بنت جوان که‌نزدمایتلند کار میکند، به‌اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار اونزد ماتیلند به کدا م‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قتمیرود با تحقیقات پو لیس هاگن‌مدیر کلپ‌هیرون گر فتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند واکنون‌پولیس به اثر اشتبا هی که دارد بکس هایی‌راکه مرا جعین درشعبات‌حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپر ند در دفتر مر کزی تفتیش‌مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشودواینك‌بقیه داستان.**

دیك پاسخ داد: سیم تیلفون گلا سستر را قطع کرده اند .

الك از شنیدن این مطلب به فکر فرورفته لبش رابه دندان گزید و اظهار کرد :هوم وحالا چه بایدکرد؟ وقتی ارتباط تیلفونی راقطع کرده‌اند بدون تردیدامکان‌دارد‌که ...دیك‌حرف او را قطع کرد :اینرا نمی توانم باور کرد !

الك گوشك تیلفون را بر داشته به‌مرکز هدایت داد لطفا مرا با دفتر مرکزی تلگرام وصل کنید .

میخواهم با ئیس تلگراف حرف بزنم. بلی مادموازل . انسپکتر الك با شما حرف می زند پس از یك وقفهٔ کوتاه از آنطرف سیم آواز ی شنیده شد والك اظهار داشت : ما چند تلگرام به گلاسستر می فرستیم آیا امکان آن وجود دارد که با آنجا ارتباط بر قرار سازید .

عضلات صو رتش منقبض شده هیچ تکان نمی خورد ،بدقت گوش داده ،سپس گفت :تشکر .شاید بتوانیم از راه های غیر موفق شوییم شهر بعدی که به گلا سستر نزدیك باشد چه نام دارد ؟

خوب پس اینطور است .تشکر.

الك گوشك تیلفون را سر جایش گذاشته گفت :تمام سیمها ولین های که گلا سستر منتهی میشود قطع شده است .کیبل عمومی رادر سه حصه‌بریده اندکیبل ارتباطی با- بر منگهام که از بین یك نل اززیر زمین میگذارد در سه جای توسط دنیامیت منفجر ساخته شده .

چشمهای دیك از شنیدن این خبر تنگتر شده، ابروهایشرا گره زده وگفت :بهتر است از طر یق نشریات رادیویی زندان گلا سستر را با خبر سازیم .شرکت رادیو یك استیشن فرعی در دیوار یز ویك استیشن فرعی دیگر در نزد یکی چلتن هام دارد ،ما می توانیم از طریق امواج رادیو پیام خود را به مدیر زندان گلا سستر مخابره کنیم

الك دو باره به طرف تیلفون رفته معلومات خواست :آنجا استیشن رادیو است ؟

انسپکتر الك با شما صحبت می کند .بلی از اداره پولیس جنا یی مر کزی. من میخواهم یك پیام از طریق رادیوی شما به‌گلاسستر مخابره کنم .به مدیر زندان آنجا پیامی داریم بسیار عاجل از طریق ... موهم ؟امامن فکر میکنم یك چنین اشکال تخنیکی را می توان به آسانی مرفو ساخت ؟

بلی از چه وقت به اینطرف این دستگاه پخش پاراز یت پیدا شده الك پس از ابراز تشکر از معلو مات حاصله گوشك تیلفون را سرجایش مانده نزد دیك بر گشت واظهار داشت :در کدام محلی یك دستگاه پخش پار ازیت را بکار اندا خته اند کار کنان رادیو مدعی هستند که یکی از ساکنان شهر دستگاه مغشوش کننده وصدا را عمدابکار انداخته تا مانع شنیده شدن حرکت کنند .تصور نکنم کسی مرا از این جهت از رفتن به‌نیو بوری ممانعت کند ،پیش از آنکه هوا بکلی تاریك شود،من خودم‌رابه‌گلاسسترمی رسانم به‌مادموازل بنت بگویند که حکم‌التوا ی عد م امضا ء شده شخصا در راه رساندن فرمانی به مدیر زندان هستم .

الك سکوت اختیار نمود. اما از دنبال آمر خود به روی جاده بر آمده در کنار پولیس محافظ موتر آنقدر معطل شد که دیك تانك تیل وتایرها را به دقت بررسی کرد.پس از آن موتر از زرد رو لزرویس خود را آهسته بحرکت در آورده ، وقتی خوب دورشد به موتر پولیس که‌باید تعقیبش میکرد اشاره نمود تا آنهم روان شود .

دیك راهی را در پیش گرفت که به بات میرفت .به این ترتیب یك دستهٔ کوچك مامورین بقه‌که‌در میدان هوایی لندن منتظر دیك بودند تا به‌مجرد ورود باطیاره نابو دش کنند ،همچنان در میدان هوایی گلا- سستر تیر شان بهدر رفت وبیهوده انتظار ورود دیك نشستند .

دیك از حرکت بهر وی جاده مستقیم که به رید نیگ میرفت ، اجتناب ورزید وراه طولانی تری را برای رسیدن به گلا سستر در پیش گرفت .در ساعت۱۱ شب‌به نیوبوری رسید ودر آنجا واقف شد که د ر یکی دو محل دیگر خرابکاری و انفجارات صورت گرفته است و راه در چند نقطه قابل عبور نمی باشد در شهر وحشتنا کترین افواهات شنیده میشود .

دو قطار مردم در حصه خطپائین جاده بعلت جلو گیری از ایجاد بی نظمی متوقف ساخته‌شدند ،زیراجمع غفیری از مردم خیابان در مر کز شهر گرد آمده از بروز اتفاقات پیهم ابراز نگرانی میکردند .دیك با پولیس محل تماس‌گرفت وپولیس اظهار نظر کرد که احتمالا سرك‌قابل عبور خواهد بود .زیرا ده دقیقه‌پیش از رسیدن دیك یك موتر از سمت سویدن آمده بود .

انسپکتر پولیس شهر نیوبو ری اظهار داشت، بهرحال تابه‌سوید ن می توانید بدون خطر حرکت کنید . این ناحیه درین اواخر محل بود و باش یك تعداد یله گردها شده‌است اما پولیس های سواری هم‌که همین چند دقیقه پیشتر از آن جا آمده اند به روی جاده متوجهٔ هیچ وضع غیر عادی نشده اند .

یك فکر به دهن دیك خطور کرده بهمراهی انسپکتر به داخل عمار ت پولیس رفته از او یك ورق کا غذ وپاکت خواست .کاغذی که مارك وزارت داخله را داشت از پولیس گرفته پشت میز نشست ومتن فرمان التوای حکم اعلام را به روی کاغذ نقل گردو آنگاه نقل فرمان را در پاکت انداخته سر آنرا با موم مهر کرد وآنرا ذر جیب روی سینه اش گذاشت پس ازآن جوراب پای چپش را بیرون آورده پولیس بالای دیك

اصل فر مانی را در کف پا یش قرار داده بروی آن جوراب پوشید وبوت خود را مجددا به پای کر د . سپس بیك جست بداخل مو تر شی رفته، با احتیاط به طرف دید کو ت حرکت نمود. چرا غهای مو تر ش جاده ایرا که درآن پیش می رفت، روشن میساخت. معهذا دیك بانصف سرعت محتا طانه مو تر راند و یك تفنگچه را پهلوی دستش به روی سیت موتر گذاشته بود.

دیك از د ور سه شکل سرچپه را دید که غا لبا یا انتهای سقف عما رات یا هنگر ها بود که معلوم میشد. پسانتر متو جه شدکه ممکنست قیچی پو ش یك فا بر یکهٔ کیمیاوی با شد که الك در بارهٔ آ ن حرف زده بود.

او با احتیاط تما م به ر فتارش ادامه داد. و قتی سه چراغ سرخ را

در سر راه خود دید برق گرفت. در پهلوی چراغها که در وسط سرك قرار داشت يك پولیس ایستاده‌بود. صدا زد: شما ازین حصه نمی‌توانید پیش بروید. جاده خراب شده است دیك از او پرسید: از چه وقت خراب است؟

جوابی که گرفت این بود. بیست دقیقه پیشتر به اثر خرابکاری جاده غیر قابل عبور شده است. اما يك میل پیشتر از اینجاراهی خامه وجود دارد که‌از طریق آن میتوانید به آن طرف خط آهن عبور کنید. ازینجا باید بر گردید. آری غیر از عقب گرد دیگر چاره ندارید.

پولیس با اشاره انگشت راهی را نشان داد که بطرف فابریکه تولیدات شیمیایی میرفت دیك موتر را به گیر عقب زده بطرف راهی که پولیس نشان داد موترا بحرکت در آورد دستش رااز موتر بیرون‌کشیده راست نگاه داشته بود و میخواست آهسته آهسته عقب رود. در همین لحظه پولیس که پهلوی دروازه موتر ایستاده بود ضربتی بر سر دیك فرود آورد.

سر گاردون درهمین لحظه بیك سمت خم بودوکلاه چرمی همینقدراز شدت کشنده ضربت وارده کاست واو از مرگ نجات داد. هنوز پولیس ضربت خود را به روی سر وگردن دیك فرود نیاورده بود که عده ازمردم از چهار سمت از میان تاریکی پیدا شده بالای موتر ریختند یکنفر از آنها در پیشروی موتر سوار شده به جای دریور نشست ومالك بیهوش موتر را از پشت اشترنگ دور کرده موتر را به راهی که به فابریکه کیمیاوی میرفت پیش برد چندتن دیگر هم فوراً چوبی را که روی پایه ها قرار داده وچراغهای سرخ را به سرعت برق از روی جاده دور نمودند. پولیس خود را به روی دیك خم کرده گفت: آخ، من تصور میکردم که او کرده است.

از وسط تاریکی يك صدا جواب داد: تو می توانی کارش را تمام کنی.

اما مثل آنکه آن شخص در لباس پولیس عقیده‌اشرا تغییر داده اظهار داشت: شاید هاگن بخواهد با او شخصا صحبت کند. بر دارید ش!

آنها پیکر بی حرکت دیك را روی شانه ها حمل کرده از يك دروازه‌ی که پس و پیش باز و وبسته می شود گذشته وارد يك هال بزرگ در فابریکه شدند که‌نور ضعیفی آنجا را روشن می کرد درین هال قبلا ماشین ها نصب بوده ولی اکنون همه آنها را باز کرده واتاق خالی بود. دریك انتهای هال‌يك‌اتاق توسط يك دیوار از خشت پخته جدا شده بصورت دفتر ازان استفاده میشد. دیك را در همان اتاق بر دهروی زمین انداختند.

مامور پولیس غرشی کرده اظهار داشت «هاگن» او را برای تو زنده آوردیم، اما تصور می کنم کارش تمام هست.

هاگن از چوکی بر خاسته به‌طرف گاردون رفت وپس از معاینه گفت: اورا چیزی نشده است. تا وقتی این کلاه بسرش باشد هیچ‌ضربتی نمی‌تواند اورا بکشد. بیایید کلاه را از سرش بردارید. آنها کلاه‌را از سر گاردون که‌هنوز درحال بیهوشی بسر می برد بر داشتند و هاگن به‌سرعت اورا معاینه کرده، گفت، نی‌نی اونمرده است. قدری آب به رویش بزنید. نی، صبر کنید. بهتر است نخست او را تلاشی کنیم.

در حالیکه به قوتی نسواری رنگ در جیب گاردون اشاره‌مینمود گفت: این سیگار ها که از جیبش بیرون بر آمده مال منست.

پاکت آبی رنگ نخستین شی‌بود که از جیب گاردون بیرون آوردند. هاگن سر پاکت را پاره کرده شروع به‌خواندن آن نمود. در حالیکه نمی توانست جلو خنده اش رابگیرد باتمسخر گفت:

- خوب، اینطور!

سپس کاغذ را در روك میز گذاشته به افراد خود هدایت داد: حالا به رویش آب بریزید. دیك بهوش آمد. سرش درد میکرد وخله می‌زد. او احساس مینمود که دیگران تلاش دارند زودتر سر حال بیاید. دیك سر جایش نشسته، صورتش را مثل کسی میمالید که از خواب سنگین بر خاسته باشد. چشمهایش را در روشنی خیره رنگ باز و بسته کرده و باحالت بی موازنه یکی دو قدم به زحمت برداشت. سپس به قیافه های‌هریك از کسانی که آنجا بودند نظر انداخت. پس از ینکه همه را ازنظر گذشتاند پرسید: اوه، یکی از شماها ضربتی بر من وارد کرده مرا ازپای در آوردید. کدام يك از شما بود آنکه مرا به این حال کشاند؟



هاگن بالحن‌تمسخر آمیزی جواب‌داد: ماحال بشما يك کارت تقدیم میکنیم. اما درین ناوقت شب به کجاتشریف می برید؟

دیك پاسخ کوتاه داد: به‌گلاستر می رفتم.

هاگن بر او غریده گفت: به جهنم می رفتید! بچه ها، بلند شی کنید و بالا ببریدش. يك زینه از اتاق دفتر به‌طبقهٔ بالا می رفت. پته های زینه از چوب خار بود. دیك را با فشار به‌پیش رانده او را بالا می کشیدند تا اینکه پته های زینه‌ختم شد ووارد اتاق طبقهٔ بالا شدند. این اتاق در زمان جنگی جهانی دوم دفتر کار معاون تفتیش بود. يك چراغ کوچك کار بنی نور زرد رنگی به صورت گروهی از کسانی میپاشید که‌اطراف دیك را حلقه کرده بودند. دیك فرصت پیدا کرد تا به‌اطرا فش نظر اندازد.

اتاق دارای يك کلکین بزرگ بود که‌چشم انداز خوبی داشت وازآنجا دور نمای وسیع بیرون معلوم میشد. ولی يك رویهٔ از کثافت وخاك روی شیشه ها را پوشانیده بود و سطح

بقیه در صفحه ۵۲

بقیه صفحهٔ ۳

# اولین جشن انقلاب

ایران ، اعضای کابینه ، مامورین عالیرتبه، سفرا و اعضای کور دیپلو ماتیک مقیم تهران محصلین وافغانها ، ژور نالیست‌هاو دوستان افغانستان شرکت نموده بودند .

طبق یك خبر دیگر از قاهره در دعوت سفارت کبرای افغانی که‌به همین مناسبت ترتیب شده بودنماینده بناغلی انورالسادات رئیس جمهور عربی مصر ، عده ای ازوزراء و شخصیت های برجسته مصری ،کوردیپلو ماتیك ، افغانهاو محصلان افغانی ونمایندگان مطبوعات اشتراك کرده بودند .

دپاختر آژانس اطلاع گرفته است که مراسم محفل تجلیل نخستین جشن جمهوری از طرف سفارت افغانی در قاهره و همچنان اظهارات سفیر کبیر افغانی دراین محفل توسط رادیو تلویزیون مصراشاعه‌گردید .

اطلاع واصله از پیکنگ مشعر است که سفارت کبرای افغانی مقیم این شهر محفل باشکوهی به مناسبت جشن جمهوری کشور ترتیب داده بود که درآن یکعده از رجال شخصیت های برجسته جمهوریت مردم چین، کور دیپلو ماتیك و افغان های مقیم پیکنگ اشتراك کرده بودند .

همچنان شهزاده نورودوم سهانوك رئیس دولت اتحاد ملی‌کمبودیا بسفارت کبرای‌افغانی آمده ومراتب تبریکات و امتنان خودرا توسط سفیر کبیر افغا نستان به بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم حکومت و مردم افغانستان ابراز داشت .

در آغاز محافل د ر سفارتهای افغانی‌که با شور و شعف زایدالوصفی انجام یافت سرود ملی جمهوریت افغانستان نیز نواخته شد .

بقیه صفحهٔ ۳

# در سراسر کشور

پکتیا دعوتی عصر روز بیست‌و هشت سرطان در گردیز تر تیب داده بودکه دران والی، قوماندان عسکری ، مامورین عالیرتبه ملکی و عسکری اشتراك ورزیده بودند .

## دعوتی درباغ هوتل سپین زر در کندز ترتیب یافته بود :

دعوت نهاری روز ۲٦ سرطان به افتخار اولین سالگره جشن جمهوری کشور از طرف والی کندز در باغ هوتل سپین زر ترتیب یافته بودکه درآن مامورین ، منسوبین‌معارف متخصصان پروژه های سرکسازی و آبیاری وعده‌ای از مردم آن ولایت اشتراك ورزیده بودند .

## دعوتی در شهر میترلام ترتیب یافته بود:

دعوتی روز ۲٦سرطان از طرف والی لغمان بمناسبت جشن جمهوری کشور درشهر میترلام ترتیب یافته بودکه‌درآن والی‌ننگرهار قوماندان عسکری ننگرهار ، رؤسای دوایر هردو ولایت ، عده‌ای از معاریف ولایت‌لغمان اشتراك نموده بودند .

## نمایش آتشبازی در شهر ها ی هرات ،کندهارجلال آباد، مزارشریف وشبرغان اجرا شد.

به افتخار اولین جشن سالگرد انقلاب جمهوریت در کشور نمایش آتشبازی جالبی شب بیست‌و نه سرطان در شهر های هرات، کندهار ، جلال آباد ، مزار شریف وشبرغان اجراء شد .

برای تماشای این آتش بازی والیان، قوماندانان عسکری ، مامورین دوایرو هزاران نفر اعم از مرد و زن درمناطق جشن‌و لایات متذکره حاضر شده بودند .

بقیهٔ صفحهٔ ۳۳

# ۱۵ سال مثل یك رو یا

اوه.اوه پیتر شده ام وهم معقو لتر امید وارم معقو لتر شده با شم خدایا، وقتی به گذشته ها فکر میکنم که‌چرا درآن زمان با تو خلق تنگی میکردم...

ریچارد داد زد: من درست‌بخاطر دارم که تو چرا بامن آنقدر پر خاش میکردی!

ایدن بالحن آهسته‌گفت : تو بایك نفر دیگر بسیار عا شقانه می‌رقصیدی وهمین سبب شد که با تو مقا طعه کنم.

ریچارد پاسخ داد: تصور نکنم این حر کات دو باره از جانب من تکرار شود. ریچارد با چشمهای نصواری رنگش و نگاه مملو ازمحبت ایدن را میدید .

درین لحظه صدای تو ماس را از پشت سر شان شنیدند: رقصیدن، چه چیز احمقانه. روز یکشنبه دیگربه باغ و حش می رویم. از آنجا برا ی خوردن شیریخ می رویم و پس ا ز چاشت می رویم یك فیلم‌میکی‌ماوس راتماشا می کنیم. ریچارد درپاسخ توماس گفت: تصور میکنی ما دیگر مجالی برای خلق تنگی پیدا نخواهیم کرد. سپس لبخندی به روی ایر ن زد.

بقیه صفحه ۵۱

# مردی بانقاب بقه

اتاق هم باماده چسپنا کی آلو د ه بنظرش آمد و چنان پیدا بودکه‌مالك جدید فابریکه هیچوقت فر صت نداشت اتاق ها را از کثافت پا ك کند.

هاگن از پا یین ز ینه صدا زد: یك مرتبهٔ دگر هم او را بپالید که تفنگچه با خود ش ندا شته با شد. وهم موزه های او را از پا ها یش بکشید. گاردون! تو یکی دو روزنزد ما خواهی ماند. شاید تو بتوا نی زنده بمانی مشروط به اینکه بالدررا بما مسترد کنند. و اگر مقا مات پولیس‌حاضر به معا وضهٔ تو و بالدر نشوند، در آنصورت ... شبت خوش عزیزم !

دیك گاردون خوب میدا نست که هرنوع صحبتی با مخا لفین جز ضیاع وقت سودی ندارد. اما همینکه تنها ماند، شروع به یك سلسله تمریناتی نمود که باری داکتر برا یش‌توصیه نموده بود. دیك زنخ خود را به روی سینه فشرده، و کف باز هر دودست راپشت گردن قرار داد. ودر هما ن لحظه با سر انگشتان بالای گر د ن فشار آنی و سریع وا رد کرد وآنگاه به تدریج سر ش را بلند نمود که بااین حر کت درد شدیدی در حصهٔ کله و گردن خود احساس نمود. سپس با نگشتها لو له مری‌رامالش داد. این حر کت سه بار تکرار کرد ودر نتیجه درد و گیچی سر ش یك مقدار تخفیف یافت و آنگاه بود که فرصت فکر کردن برای فرار پید ا نمود.

در وازه از تخته چوب های نا زك ساخته شده بود که به آسانی میشد آنرا شکستناند. اما غیر از همین دروازه دیگر راهی برای فرار وجو د نداشت. مگر اینکه ازراه در وا ز ه وازهمان زینه که بالا آمده بود، فرود آید. اما اتاق پا یین پر از افرادهاگن بود. دفعتا چراغ خا موش شد و عمارت در تاریکی فرو رفت.

دیك با خود اند یشید که خاموش کردن چراغها به نظر یهٔ ها گن‌صورت گرفته است زیرا او شاید فکر کرده که چراغها ممکنست از حصهٔ سر ك معلوم شود و باعث تو لید اشتبا ه گردد.

هاگن تدا بیر احتیا طی مؤثری اتخاذ کرده تا موتر پو لیس که به تعقیب دیك روان شده بود متو جه غیبت دیك وبروز آن واقعه درنزدیکی فابریکهٔ کیمیاوی نشود.

اتفاقا افراد هاگن قطی گو گرد دیك را از جیبش نگر فته بود ند. دیك گو گردی رو شن کرده اطرافش رادید.

مقابل یك بخاری یواری که پر از خاکرو به و فضلهٔ غیر قابل و صفی بود و کاغذ های سو خته و خا ك دهنهٔ بخاری را می پو شاند، یك تخته فولاد بنظرش ر سید که برای خشت و پیچ کردن چند سو راخ به روی سطح آن معلوم میشد. به‌احتمال قوی یك تو ته فولاد از پیکر یك تانك بود.

یك سوچ بزرگ در دیوار نصب بود ودیك آنرا به این امید دور داد که چراغها رو شن شود. اما چنین جلوه مینمود که لین برق چراغ اتاق بالین و سوچ اتاق پا یین بسته باشد.

دیك یك گو گرد دگر رو شن‌کرد وادامه سیم برق را از حصهٔ کلو پ تعقیب نمود یك لین قوی سیاه به گو شه اتاق رفته وازآنجا به رو ی دیوار به سقف کشیده شده بو د. این سیم دفعتا در حصهٔ را ست بخاری دیواری قطع شده گرد ید ه ودیك از روی آثار و علایمی که به صحن اتاق بنظر ش خورد چنین استنباط نمود که در سابق حتما یك دستگاه ویلد نگ کاری درین اتاق نصب بوده است. دیك به ر و ی زمین نشسته به تفکر پر دا خت .

او می توا نست صدای غم‌غم‌افرادی را که در اتاق پا یین بودند پشت سطح چو بی اتاق بشنود. دیك به روی زمین دراز کشیده‌گو شش را به تخته های سطح اتاق‌چسپانید. این تخته ها یك در یچه یا در وازهٔ بودکه دیك درکنار بخاری دیواری آنرا کشف نموده بایك تو ته سیم رویش را از کاغذ های سو خته وکثا فات پاك کرده بود.

چنان درك نمود که ها گن حرف می‌زد.

بقیه در صفحه ۵۸

# بزرگترین فریب تاریخ

## بیش ازدوهزارنفراشخاص برجسته امریکا یکصدملیون دالر شانرا ازدست دادند

این واقعه درتاریخ تجارت واقتصادامریکا سابقه وغیــر قابل باور محسوب میشو د تنها ازنقطهٔ نظر حجم پول کهازدست رفته که از نظر فریب دادن اشخاص برجستهٔ ط این واقعه درنوع خود شادونادراست.

لا (جك نبی) کهبه سختی مشهــور است صدهزار دالر خودرا بیك کمپنی نام نهاد ل ازدست داد· ویا گودمن که نویسنــده ب (بازی پول )است یکصدوده هزار دالر صنایع کرده است ویا (والتر ریستون)که س نشنل سیتی بـا نـك امریکـا ست صد ویازده هزار دالر ازدست داده است.

این سه نفر از جملهٔ دوهزار شخصیت جستهٔ سیاسی ،هنری ،حقوقی، بانکــی و صادی امریکاست که فریب یك حقو قدان

ریــکایــی راکه (تــــریپیت) نام دا رد رده اند·

سال گذشته، قبل ازاینکه پرده ازروی الیت های غیر قانونی وی برداشته شودو مداران گلویش رابگیرند و لی تمام اسهام رمایه کمپنی را بمبلغ (۱۳) ملیون دالر رخت · وقتیکه از وی پرسیده میشود که پنی اش چقدر تیل کشف نموده بـاآواز سته میگوید : «این موضوع نسبتی‌است»· بهرصورت کمپنی وی که (هو م ستیــك ود کشن) رانام دارد حالا افلاس اعلان‌کرده ل لست سر مایه گذاران این کــمپنی

رایندهٔ معروف اندی ویلیا مز (که۰۰۰ر۵۸۳ ر سرمایه گذاری کرد ) مایا فارو،باربارا

رایسند ،بار بارا والترز ، باب دایــلون، اتور جکب جاوتیس وغیره میباشند .

دلیل موفقیت :

یك دلیل موفقیت (تریپیت )این بود کـه کمپنی ایکه اصلا وجود نداشت سر ما یه اری کرده بودند به اشخاص مشهور دیگر لماس های غیر مستقیم و بارتری هــــا رساند · مخصو صا وقتیکه اشخاص‌بزرگ الم بانك وصنعت پول شانرا دریك شرکت رمایه گذاری گشته تاثیر روحی آن با لای گران عمیق است ·

دلیل دیگر موفقیت «تریپیت» این بودکه ون حکومت امریکا سرمایه گذاری در رشتهٔ ازمالیه معاف کرده همهٔ آنهاییکه پــول شانرا سرمایه گذاری کردند فکرمیکرد نــد سبت بهسرمایه گذاری در دیگر رشته هــا فادبیشتر بدست خواهندآورد·

(تریپیت ) برای مدتی آنقدر مفاد خو ب مشترکین پرداخت کهعدهٔ از آنها دار وندار ودرا سرمایه گذاری کردنــد· پر نسیپ

پرداخت فایده های معتنابه آسان بود · از سرمایه مشتر کین نو بهمشتر کین او لــی پرداخته میشد · مگر اینطــور یك سیستم بالاخره سقوط میکند·

معمولا مفاد سالانه بهاساس (٤ر۱۰)فیصد پرداخته شده است · مثلا (رسل مکنال)که شصت هزار دالر سهــــم داشت در ۱۹۷۰ ۶۲۲۰ دالر مفاد اخذنمود·

در حقیقت بعضی از سهمداران این‌کمپنی اعتراف میکنند که ازاول بایددرك میکرد ند که اینقدر مفاد از کجابدست میاید وچطـور (هایت امیدون ) رئیس کمپنی (تــرست ) امریکا که (۰۰۰ر۱۱٤) دالر ش را دراین‌فریب بزرگ ازدست داده است اعتراف میکند کــه شعبهٔ تیل درکمپنی خود وی راجع بهپردا خت این ربع زیاد چند مرتبه اظهار سوء ظن‌نمود مگر وی قبول نکرد·

(رابرت میتسگر) رئیس کمپنی (ریسورس پروگرام ) کهبهسرمایه گذاران دررشته های تیل وگاز مشوره میدهد میگوید : ماوورا ق تبلیغات‌کمپنی نام‌نهاد تریپیت رابــد قــت میخواندیم وبر ارقام آن میخندیدیم·

قرار معلو م (تریپیت ) وهمکارانش یــك دهقــان کــالیفور نــیا در بدل پــول وادار ساختند تانلهای آبیاری وپمپ های آبرسانی خودرا زرد رنگ کنند وباینترتیب مشترکین فریب داده شوند که حــفــر چاه های تیل در جریان است·

حکومت امریکا موضوع راجدی گر فته وبه مردم اخطار داده تافریب چنین اشخاص را درآینده نخورند·

(انجام)



# نغمه‌نهنگ‌ها

## نسل نهنگ درحال ازبین رفتن است

سه دختر کوچك ـیك‌سویدنی ویك‌امریکایی ویك کانا دائی ـهفته گذشته هفتاد پنجهزاد مکتوب راکه همه شکار نهنگ‌را مز مت میکرد بهدهن درب (کاکوئی تاناکا) صدر اعظم‌جاپان گذاشتند · یکی ازاین مکاتیب‌که تقریبا مانند دیگران بود این جمله راداشت·

« نهنگ ها آنقدر حق‌زندگی در روی‌زمین رادارند که ماوتو داریم ··· آیاخوش خواهی شد اگر کسی ترمانند نهنگ باخنجر هاپاره پاره کند..»

مکاتیب مذکور توسط اطفال مکتب‌رو ازتمام دنیا بهتشویق موسسات محیط بشری دراروپا وامریکا کهشکار نهنگ را توسط جاپــان مخالفت میکنند نوشته شده است· همچنــان هفده گروپ ضد شکار نهنگ در امریکاهفته گذشته پرو گرام عدم حرید تولیدات جاپانی را تازمانیکه آن مملکت شکار نهنگ رامتوقف بسازد بهراه انداختند·

ازسه سال باینطرف **کمیسیون بین‌المللی** شکارنهنگ ،شکارهرنوع نهنگ راقدغن‌نموده وصرف‌چندنوع محدود آن مطابق‌سهمیه شکار شده میتوانند دوسال قبل **کنفرانس محیط** بشری ملل‌متحد منعقدهٔ ستاکهولم از تمـام ممالك دنیا تقاضا کرد تا برای ده سال‌صید نهنگ منع قرار داده شود مگر جاپان این تقاضارا رد نموده ازقبولی سهمیه‌نیزخودداری کرده است ·

درکنفرانس سالا نه اش در لندن ،کمیسیون مذکور هفته گــذشته صید بعضی از انــواع نهنگ را کهتعداد آن درابحار بهمرحله‌حساس رسیده است بکلی منع قرار داد· جا پان‌که ضد این تصویب نامه رای داد حاضر نیست ازآن اطاعت کند درجاپان دوازده هـزار زن ومرد در صنعت صید نهنگ و فــروش آن مشغول اند· جاپان معتقد است کهچون‌صنعت نهنگ وصید آن درممالك غربی ازبین رفتــه آنها فشار می آرند تاجاپان نیز ازآن صرفنظر کند( نار کازد کاراشیما )یك صیاد نهنگ جاپان میگوید:

« آنها از موفقیت مارنج میبرند و بهآن حسادت میکنند · تمام این مساله جز یــی ازاحساسات ضد جاپان است »·

جاپانی ها از نهنگ برای عطــریات ، کودکیمیاوی ، وروغن پروتین کار میگیرند · گوشت نهنگ سال گذشته ۹ر۶ فیصد تمام گوشت مار کیتهای جاپان را تشکیل میدا د این گوشت نسبت بدیگر گوشت ها بهمراتب ارزان بوده و منابع رسمی جاپان اعترا ف میکنند کهاگر قرار باشد آن مملکت ازصید نهنگ جلوگیری کند یقینا مجبور خواهد شد مقدار بیشتر گوشت ازمار کیتهای دیگر وارد وباینصورت ضرر بیشتر راقبول‌کند· گذشته از آن جاپانی ها ازقر نهاباینطرف گو شت نهنگ را تناول میکنند وآنرا خوش دار ند یك کارگر که عادت بخوردن گوشت نــهنگ دارد میپرسد : چطور غربیان‌مارامیگوینــد گوشت نهنگ را نخورید درحالیکه برای این گوشت بهمان اندازه ارزش دارد کهگوشت گاو وگوسفند برای آنها دارد ·» وی‌علاوه‌میکند: (گوشت نهنگ بیحد لذیذ است و من‌آنرا خوش دارم )·

جاپانی هاهمچنان حاضر نیستند بانهنگ نسبت بدیگر حیوانات معامله جداگانه کنند· آنها نظریات متخصص‌مشهور جهان، پا ول سپانگ رادر این مورد رد مینمایند· سپانگ متخصص مشهور نیوز یلیند میگوید ·نهنگ ممثل عالیترین شکل زندگی در ابحارمیباشند برای انسان ها) کشتن نهنگ بهمان‌اندازه‌غلط است که کشتن دیگر انسانهامیباشد ·

جاپانی هادر جواب میگویند ·این مفکوره هم احساساتی است و هم منطق ندارد· ماهم نهنگ را دوست داریم مگر آنرایك نو ع ماهی بزرگ‌میدانیم که‌بایدخورده شود·

جاپانی ها همچنان این ادعارا که‌نهنگ‌در وقت شکار بسیار زجرمی بینندردمیکنند·امروز نیزه هاییکه در نوك‌آن مواد منفجره قرار دارد مستقیما بقلب نهنگ فیر میشود آنرا فورا میکشد·

باوجود اینهمه منطق ،گروپهای ضد صید نهنگ حاضر نیستند موقف شانرا تغییردهند· هفته گذشته این گرو پها درامریکـا فشار آوردند تامردم از خرید موترهای جاپا نــی تازمانیکه شکار نهنگ توسط آن مملکت‌توقف نکند پرهیز کنند·

# مردیکه بعد ازدونیم سال پیداشد

### پولیس همه بریتانیا را پالیدبه‌استثنای یکی‌از اتاقهای منزل مرده

طوریکه همه میدانداخفاودروغ از جملــهٔ دو معیار خاصی است که برای کار موفقیت آمیز یك‌جاسوس ضرور می باشد . این‌هردو عنصر در مورد وضع اسرار آمیز « سرجان ویکبور پریگرین هنیکر ـ هیتن به نظــر میرسد.

«سر پریگرین» یکی از قوماندانان قوایــی هوایی برتانیه بود که چند سال قبــل از وظیفه اش تقاعد گردید· مگر در کتاب کی کیست در برتانیه» که نوزده سطر راجع‌بسر پریگرین دارد تذکری از این حقیقت نیست که موصوف یك جاسوس چیره‌دست برتانیه نیز بوده است .

جنبهٔ تاریك زندگی وی وقتی آشکارگردید که وی شام یکروز در ماه اکتوبر سال۱۹۷۱ از منزلش ناپدید گردید و برای پیداکردن وی جستجو به سویه جهانی براه اندا خته شد . این تفحص هفته گذشته وقتی خاتمه یافت کهٔ اسکلیت‌وی را از یك بستر کهنه در تحویلخانه منزلش یافتند .

تحقیق اولی آشکار سا خت که اسکلیت مذکور حقیقتا از«سر پریگین جاسوس‌مشهور می‌باشد .

مگر شرایط مرگ وی همانقدر مرمــوز است که زندگی اش بود .این مرد قد بلند لاغر اندام‌که ریش‌کوچکی داشت در شعبهٔ «ام· آی . او» جا سوسی بر تانیه کهشعبهٔ جاسوس خارجی‌است در زمان جنگ عمومی دوم کارمیکرد درسالهای اخیر قیمو میــت برتانیه در فلسطین وی امر امنیت منطقه‌بود وی معتقد بود که دهشت را بادهشت بـاید ازبین برد بنابرهمین‌دلیل دهشت افگنان‌عرب ویهود چندین مرتبه بالایش حمله کردند و موتر رسمی اش سه مرتبه توسط بمب‌منفلق ساخته شد مگر در هر مرتبه وی کاملا جان بسلامت برد .

«سر پریگرین» در ۱۹۵۸ ازوظیفه اش تقاعد کرد وبا خانم و پسرش در ناحیــهٔ «ایلنیك» لندن زندگی میکرد . شام یکروز

بقیه در صفحه ۶۱



# سایه‌ها

از: مریم محبوب افسر ی

درآن ز مانیکه هنوز خیلی کوچك بودم، یعنی چند سالی بیشتر نداشتم دریك قلا زندگی میـسـکردیم ، درقلایکه دور از شهر واقع شده بود ،این قلا دیوار های بلندی داشت دروازهٔ آن بزرگ وآهینی بود آنقدر این دروازه بزرگ وسنگین بود که صبح ها وقت آنرا چند نفری از حلقه های گرد گرد بزرگش میگرفتند وامیکر دند وشبها چنـــد نفری آنرا تیله داده بسته می‌نمودند.

می‌گفتند که این‌قلا از زمان های خیلـی قدیم وگـذشته است‌از آن زمانیست که‌حاکمی بالای‌یك‌شهر حکمروایی میکرد، ودم‌ودستگاهی داشت ،واین دم ودستگاه در همین قلابود در

چار گوشه قلاچهاربرج بود ودرقسمت‌زیرین

برج ها را هر وهای تاریکی بود که یك برج رابه برج دیگر وصل‌میکرد ،این داهروها

بسیار تاریك وحشت انگیز بود. کس‌ازترس به‌آن داخل شده نمیتوانست ومادر چنین‌یك قلای زندگی میکردیم.

انانیکه در این قـلا بامایکجا بودنـــدو وزندگی میکردند میگفتند که‌این قلا سنگیـــن

است ،جن وپری دارد شب ها از ترس جن وپری هیچکس از خانه هایشان بیرون نمی شدند امامن نمی‌دانستم که سنگینی‌قلاچیست وجن وپری چه شکلی دارد .شب هاکه میشد

ازقسمت زیرین برج ها صدای وحشت ناك وحشت ناکی را می شنودم ،صداهای عجیب وغریب ، میتر سیدم ..از بسترم بر مــــی

خاستم آهسته آهسته خود رابه مادرم می رساندم‌صدا ها بسیار تر سناك میبود .پدرم به خانه نمی بود میرفت دلم می خواست که مرا هم همرا هش ببرد .

پدرم مردی گادی‌رانی بود که ازصبح‌تاشام می‌رفت به جلو گادی می نشست‌قیضه‌اسپ‌را بدستتش محکم میگرفت ، یك شلاقی هم‌داشت هروقت که اسپ بیچاره خسته میشد، پدرم شلاقش رابه جان اسپ بلند میکرد اسـپ گردنش را راست وکج‌میساخت ،پایك‌میزد،یال هایش را شور میدارد وبه پیش میرفت .

پدرم راهمگی می‌شناختند ، بنام گادی‌ران یك چشمه مشهور بوده یك چشم نداشت، چشمش کور بود اورا هر کس به نام گادی وان یك چشمه میشناخت مردان زنان قـلا وقتی می خاستند به جایی بروند میگفتند .

- مابه گادی ، گادی ران یك‌چشمه‌میرویم.

مردی تند خووعصبی بود، همیشه‌دستمال بزرگ چار خانه بدور شانه اش می بودکلاه قرس موره دوزی هـم به سرش می کـرد.

شعاع تیز آفتاب اورا بکلی سو ختانده بود قیافه اش سیاه تیره ، وبینی درازی داشت که‌سوراخ هایش کلان‌کلان ومثل‌دودلانی‌تاریك وپر مو معلوم میشد دهنش برزك ولبـــان گوشت آلودش قیافه اش رامضحك تر نشان میداد .

ابروان پر پشت وضخیمی‌داشت که‌موهای مجعد اش جلو چشمانش را می پو شانـید

بروت‌های چنگی داشت که تـانصـف رخسار صورتش را پنهان می سا خت .

بعضی اوقات به خانه می آمد اما بعضی وقت دوشب سه شب به قلا نمی آمد .معلوم نبود که کجا میرود وچه میکند .وقتی که‌بعد ازچند وقتی خانه می آمد گادیش را داخـل

قلا میکرد اسپ را از گادی جدا میسا خت وآنرا بگو شه ای بسته میکرد ومقدار علف را بـــه جلـــو ر و ش می ا ند ا خت دستی به گردن اسپش میکشید چندلحظه‌اورا میدید وبعدا می آمدبه‌اتاق به‌کنارکلکین‌دراز میکشید .

خشمگین وعصبی مثل کسی که از سا لها

بدین طرف خشك اش زده باشد ،چشمانش رابه نقطه نا معلومی میدوخت، سیمایش‌رنگ

دیگری به‌خود میگرفت، واز شدت عصبانیت چملکی های صورتش عمیق میگردید، کلاهش

رامی کشید ، به بالای شکمش می گذاشت سرش را مدت طولانی می خارانید و یا این

که کلکش را به بینی اش داخل کرده توو

پیچ میداد ،وبالاخره بعد از سکوت طولانی لبان گوشت آلو دش ازهم‌جدا میشدبا صدای

که توام بالرزش شدیدی بود، بالای مادرم فریاد می زد که چای بیاور.

وقتی چای راخورده بود قطی نصوارش را از جیبش بیرون میکرد ،یك دفعه ای‌بروت های چنگش رابه آیینه قطی نصوارش میدید وبعد مقدارنصوار آنرابه کف دستش انداخت آنرا داخل دهنش‌می انداخت وهمانطور نصوار بدهنش خواب می بردش .

مادر بی چاره ام برای این که صدائی‌بلند نشود دستم را می گرفت از اطاق بیرون‌می

شدیم تا این که پدرم دوباره از خواب‌بیدار میشد .

یکدفعه پدرم رفت چند شب نیامد مادرم این طرف میر فت آن‌طرف میرفت نمی دانست که‌چه کند هیچ کسی‌هم خبر نداشت که‌پدرم کجا میرود وچه میکند دلم به حال‌مادرم‌بسیار میسوخت هیچکاری از دستم ساخته نبود که برایش بکنم بعضی اوقات مادرم از شدت‌غم

واندوه حالت عادی اش را از دست میداد چیغ می‌زد وفریاد میکشید پیره‌زنی بامازندگی می‌کرد که همیشه برایم مـی‌گفت « مادرت مریضی دارد. اومریض است اوراسایه می

گیرد او مرگی دارد. به پدرم می گفت که‌اورا باید از قلا بیرون بکشد قلا سنگینی است

جن وبری دارد، بعضی وقت جن ها وپری‌ها که دل شان هوای مادرم را می کند می‌آیند

اورامی گیرند، باخود می برند.» این‌پیره‌زن همیشه این قصه هارابه من میگفت امامـــن ندیده بودم که مادرم مریض شود ویا این که‌جن وپری بیاید اورا ببرد. ازپـــیره زن می‌پرسیدم. (جن هاوپری هاچه شکلی‌دارنـد

مثل ماراه میروند، مثل ما می‌خوابند،مثل‌ما دروغ میگویند مثل مارنگ رنگ هستند)ویا این که (مثل آد م ها دورودورنگ هستند. حقه بازی راهم یاد دارند ).

او میگفت :

- « نی‌بچیم آن‌هاکسی را دیده‌نمیتوانند. آن‌هاهرکس‌راخوش ندارند ،مادرت راخوش‌دارند مادرت آن‌هارا دیده .. شکل سفیدسفیـدی دارند . بعضی آن‌هاموهای دراز وقدبلند ی دارند وسیاه سیاه میباشند .»

بعد از گفتن این گپ‌هاازپیره‌زن‌میترسیدم مادرم زنی اسرار آمیز برایم شده‌بود زنیکه

جن هاوپری هااوراخوش داشتند، بعدهامادرم رادر خواب میدیدم، خواب های تـــرسناك میدیدم.

بالاخره این پیره زن‌مرد ... دیگر کسی نبود که‌ازجن وپری برایم قصه بگو ید، از سنگینی قلا برایم بگوید تااین که همان‌شب پدر م نیامد. همه جاتاریك شده‌بود، همه‌مردم خاموش بود ستاره هادر آسمان‌آبی‌بل‌بل میزدند مادرم خسته وذله لمپ‌راخاموش کرد سرش راماندبه‌خواب‌من‌هم خوابیدم.

خواب های وحشتناکی دیدم.. خـــوا ب میدیدم که پدرم ر: می خواهند بکشند.مادرم ناله‌وفریاد میکند چیغ میزد موهایش رامیکند درخواب میدیدم که مادرم‌مریض شده پیره‌زن رامیدید م که سرش راباد‌ستما لی سفیدی پیچیده مادرم رامحکم گرفته است. نا گهان باصدای چیغ مادر ازخواب پریدم.. تر س وحشتناکی مرا فراگرفته‌بود، مادرم هی‌پشت سرهم چیغ میکشد وفریاد میزد. در این‌اثنا قصه‌های پیره‌زن بیادم آمد. فکر میکردم که جن هاوپری ها میخواهند مادرم راببر ند او چیغ میکشد ازتاریکی شب میترسیدم‌با ترس ولرز لمپ رانزدیك مادرم آوردم ... دید . مادرم با لای جایش چار زانو نشسته‌موهایش رابدور دستانش حلقه کرده وآنرا بطرف‌زمین کش میکند . دهنش بطور مضحکی بالاوبایین میرفت ازدو گوشه ای دهنش قف های سفید سفیدی بیرون شده بود سایه‌اش در دیوا افتاده بود میدیدم که‌چگونه بالا وپایین‌میر چگونه حرکت میکند دیدم ازجایش بر خاست دراز بطرف من آمد دستانش را چنگ کر

لبانش رابالا برد دندان های سفید سفیدش معلوم میشد، عکسش رابدیوار میدیدم که نیمه‌تنه آهسته آهسته بطرف من می آید خودرا خاستم حرکت بدهم ازاختیارم بیرون شده‌بودم دستانم سست ولرزان بدوطرف‌بدنم آویزان شده‌بود . دیدم‌مادرم میگوید.

-(اورانکشید.. اورانکشید... اورا د ها کنید..اورانکشید ..)

چرخ میزد بدور دور اتاق میدوید ..مثل این‌که به‌پشت چیزی بگردد.ازصدای چیغ‌مادرم همسایه ها به‌خانه ما جمع شدند . اتاق‌پراز زنها شد مادرم مثل‌این‌که خون‌دربدنش خشك شده باشد مثل‌تیربروی‌زمین افتاد. صدایش خاموش کردید. میلرزید. چشمانش پوندیده وورم کرده معلوم میشد، گردنش به‌یك‌طرف خم‌شده‌بود. یکی اززن ها که‌نسبتا ازدیگران پیرتر به‌نظر میرسید مادرم رادو دسته محکم گرفته‌بـود اورا تکان میدادومیگفت .

(تو کیستی ،ازکجاهستی، نامت‌چیست؟..
زنان رامیدیدم که‌بلا تکلیف گردنشسته‌اند خواب آلودخواب‌آلود زمانی مراوزمانی‌مادرم‌را می‌بینند سایه های شان را میدیدم کـه‌نیمه نیمه بروی دیوار افتاد تاریك تاریك است.

سخت میترسیدم از دور وبرم میتر سیدم. ناگهان صدا ی مادرم به‌گریه بلند شدسخت میگریست ومیگفت .

(اورا کشتند. اورا کشتند . او مرد .. اومرد. )

زنان باهم پچ‌پچ میکردند.
(ای ره‌مرگی گرفته ،مرگی .. قلاسنگین‌اس بسیار سنگـیـن‌اس .. به‌اوبآید تا ویــز بگیرند ...)

پیره زن قصه‌گو یادم آمدکه‌برایم .یگفت «مادرت مریض است اومرگی دارد. اوراجن‌ها وپری ها می‌برند..» میترسیدم.. سخت‌اززنها وحشت داشتم ازمادرم میترسیدم. ازموهای ژولیده اش از قیافه‌ای اشك آلودش.

زنها باز در بین خود پچ‌پچ‌میکردند.
(ای قلا پری‌داره، جن داره.چندشوپیشتر اسب شوی شه بدور قلامی گشتاندنداوهااسبه هاره خوش دارند ..)

ترس به‌من افزوده میشد لمپ بل‌بل‌میکرد ومیسوخت .. بالاخره بعد از چند لحظه‌صدای مادرم خاموش شدبه‌حال آمد مثل‌کسی کـه راه طولانی‌وفاصلهٔ زیادی راپیموده بـا شد نفسك نفسك میزد وهر کدام از زن هارایکه یکه میدید.. زن‌هارق‌رق‌باچشمان خواب آلود ایشان مادرم رامیدیدند..

خیالم می آمد که جن‌ها وپری‌ها گردمادرم نشسته اند اورا میخواهند ببرند. بیادپدرم افتادم به‌خیالم می‌آمد که پدرم راجن هــا برده اند. مادرم ازعقبش دادمیزد وفــرباد میکند . اورا نبرید اورانبرید ..

زن ها رفتند .. مادرم دوباره خـوابید. لمپ راخاموش ساخت. مرا هیچ خواب‌نمی‌برد بعداز چند ساعت صدای بگوشم آمد صدای شبیه صدای عرابه‌های اسب به‌خیالم‌میرسید که‌پدرم آمده خودرا خاستم تکان بد هــم نمیتوانستم حرکت کنم .. فکر میکردم جن‌ها وپری ها میخواهند مراهم ببرند .سایه هارا میدیدم‌آدم‌های تاریك تاریك رامیدیدم که‌دراز دراز به‌طرف من می‌آید .مادر م رامیدیدم‌که دربین این آدم ها ایستاده ورق‌رق‌مرامی‌بینند

میخواستم خودرا شوردهم نمی شد عرق‌کرده بودم . عرق سردی از سررویم جاری بود. بدنم مور مور میکرد مثل این که‌مراسیاهی پخش کرده باشد صدا هارا می‌شنوید م . میدیدم که پیره زن قصه گودرحالت‌قصه‌گفتن قصه‌های جن وپری است. دهن‌اش را بالاو پایین می‌برد صورتش ر ا چمبلك میکنــد چشمانش چقورچقوروآهسته آهسته‌مژه‌میزند. ناگهان صدای مرا ازحالت ترس بیرون‌کشید. صدای پــدرم بود.. ما درم از جــا یش برخاست .

چراغ را روشن کرد. دیدم که لباس های دراز پدرم خون‌پراست لکه های سر خ‌وسیاه خون‌به‌لباس‌هایش درحالت‌خشك شدن‌است،این جا وآن جا از لباس هایش لکه های تازه‌خون هم‌بود ... لکه هابسیار کم‌بود .. برای‌مادرم گفت .

(کشتیم .. کشتیم ..)
مادرم مثل این‌که درخواب باشد دودسته چشمانش‌رامالید وگفت (کی‌را کشتید..) پدرم فاژه طولانی کشید وگفت .
(یکی را کشتیم ... این خـون هااز اوست).

مادرم ازترس چـیـزی دیگری نگـفت . نمی دانستم که‌پدرم کی‌راکشته است .اوهم مردی اسرار آمیزی برایم شده‌بود. گپ‌های سردرگمی میزد دلم سخت میخواست که مرا هم یکروزی همراهش ببرد وبالاخره ...فردای آنروز پدرم مرا باخود برد. نمی دا نستم‌مرا به‌کجا می‌برد. به‌گادی اش نشستم راه بسیار دوری را پیمودیم. هواتاریك شده بود به‌یك خانه رسیدم پدرم گادی را داخل خانه بــرد اسب را ازگادی جدا ساخت من‌فکر میکردم‌که پدرم هر روز همین جامی آید. حویلی‌کلانی بود. سگی بـز ر گـی بد رخـت بسته‌بود پدرم دستم راگرفت بطرف دهلیز نیمــه خرابه ای برا ه افتادیم. پرسیدم. (این جا کجاست ) پدرم باخشم بطرفم‌د یدو گفت
- توگپ نزن -

داخل اتاقی شدیم. اتاق‌پراز مردهابود مرد های چاق ولاغر آرام و خاموش هرکدام به‌جاهای شان نشسته بودند مثل این که‌خنده برای آن‌ها مرده باشد لبان شان بالای هــم چسپیده بود، من هم مثل آن‌ها لبخند ر ا فراموش کرده‌بودم اتاق بزرگ بود بـو ی زننده وتندی داخل اتاق پخش شده بودیکی ازمرد ها چاق تر ازدیگران‌بود وگوشت های زمخت ازچارطرف صورتش آویزان شده بو د چلمی به‌نزدیك اش بود وهی دود میکرد و چیزی نصواری رنگی رابه سر چلم مــانده میکشید

دیگران تند تند وبدبد یکی به‌طرف دیگر سیل‌میکردند.شکل‌تهاجمی راداشتند که‌بخواهند به‌کسی‌حمله‌کنن به‌خیالم می‌آمد که‌درمجلس‌جنها وپری‌هاآمده‌ام. میگفتند که‌جن‌هاخنده نمی‌کنند خیال میکردم این هاجن ها اند لبخند ندارند پدرم را میخواهند بکشند پدرم درگوشه‌ای نشست چــار زانو زد من هم در کـنـارش نشستم.

مردی رادیـد م که‌بسته ای بزرگی را به پیش رویش انداخت وبرای پدرم گفت:«چه کردی . آوردی ؟»

-(آن‌آوردم .. بسیار کم اس .. د یگه نداشتم .)

-مرد عصبی شد چندمر تبه این طر ف وآنطرف رانگاه کرد، همــه به‌یك صــد ا گفتنــد .

(ماهم کم آوردیم .. خیر اس .. پرهارا بکشید . )

لحظه بعد .. پول ها ازجیب پدرم بروی زمین میر یخت . پدرم یك میدان ودومیدان رابرد وزیاد برد چهره ها برافرو خته وخشك که عصبانیت از آن هامی بارید دیده میشد. پول هاراپدرم جمع کرد ،خوشحال بود مرد چاق وپر گوشت گفت. (بیاکه‌یك دودی‌برایت بدهم. ) پدرم مثل تشنه‌ای چلم را قر قر میکرد ودود آنرا بکامش فرو میبــرد .. از پدرم بدم آمد.. کثیف بود کثیف بــو د ازمردم بدم‌آمد.. ازمردمیکه زندگی‌شان‌رابه‌این چیزها خلاصه کرده بودند این مردم خواب آلود ونیمه زنده ..این آدم‌های که مثــل مسافری بدنیا می آیند وپول میگیرند وپول میدهند وآخر هم می‌کشند.ویا کشته‌میشوند ومسافر تشان خلاص میشود.

پدرم گیج شده بود آرام آرام مژه میزد باز آمد به‌میدان نشست‌دست اش‌پس‌میرفت‌و پیش می‌آمد وپول هارا از جیبش می کشید .

بازپدرم دفعه دیگری پول هارا ازمیدان‌جمع کرد.. به‌خریطه انداخت .. همه دندان‌بالای هم فشار میدادند ..سایه های این مردهای تند وعصبی بالای دیوار افتاده بود بدیوار میدیدم که‌چگونه عصبی ووحشیانه دستانشان بالامی‌رود وپر را بروی زمین میزنند. همه عصبی بودند مثل حیوانات گــوشت خوار هرکدامشان بسوی پدرم دندان فشارمیدادند

به‌جز از پدرم که‌پــول هارا برده بــود و خوشحال به‌نظرمی رسید. بالاخره پیسه هـا خلاص شدجیب هاتهی گردید . پدرم‌دستمال چارخانه اش را ازز‌مین برداشت دستم ر ا گرفت .. گفت ..من‌میروم . فرداپول‌ز یاد بیاورید .

چهره هادیدنی بود .. خشم همه جارا در برگرفته بود.. خیالم می‌آمد که‌خانه آدم‌شده خشمگین وعصبی پدرم رامی بینید .. به‌فکرم می‌آمد که‌از اسمان خشم می بارد ازدیوار ها خشم می‌بارد ناگهان دیدم. مردی حمله کرد کیسه جیب پدرم راکه پراز پول‌خورد بودکند پول ها ریخت‌مردان مثل کرم گوشتخوار‌برای جمع کردن پول میان خود می‌لو لیدندوعجله داشتند پول‌هارازیاد تر جمع‌کنند.

پول ها خلاص شد پدرم ایستاده‌بودخنده میکرد .. وحشیانه میخندید بلند بلند مثل این که‌خنده های آخر این مسافر باشد از جمع کردن پول خلاص شدند جلو پــدرم‌را گرفتند .. همه‌گفتند .. (دیشب ندیدی که اودیگر راچگونه حلال‌کردیم. امشب نوبــت توست تو باید حلال شوی ...)

پدرم مثل این که‌ازگپ ها یشان‌نترسیده باشد بالبخندهٔ که نــو زنده شده بـا شد گفت..
(برو پیادر .. برو .. کی‌ره می‌ترسانی.
کشتن آسان نیست ..)

گیج شده بودم هیچ نمی‌فهمیدم که‌چه‌گپ است ارتباطات این گپ‌هاچیست .. گپ های مـادرم بگوشم می‌آمد که میگفت .. (او را نکشید.. اورا نکشید .)

ناگهان در روشنایی شعاع چراغ د یــدم کاردی بالارفت خاست تابه پشت پدرم فرود بیاید که‌پدرم بامهارت خاصی اورا دفع کرد. به‌حویلی گریخت .. دوجیب بغل اش‌رامحکم گرفته بود.. خریطهٔ پول بدستش‌بودبه‌پشتش دویدن ، پدرم اززینه هابالارفت به پشت بام. در را ازعقبش بست.. دیگران ازروی حویلی کارد رابه طرف او شور میدادنــد .

پدرم کنار بام آمد خودرا راست گرفــت کلکش رابه‌طرف آن‌هادراز کرد مثل کسی‌که قصوری بخواند گفت :
پدر تانرا میکشم .. پدر تانرا میکشم .. مره گادی وان یکچشمه میگویند ...

خودرا قیل کرد به‌سر دیوار اندا خت‌از دیوار خودرا به‌کو چه انداخت . سگ دارها کردند پدرم را میدیدم که میدوید..میدوید.. به‌شدت میدو ید .. سگ ازپشتش عوعــو میکرد مردان ازعقبش میدویدند ..(پول هارا برد.. پول هارا برد.) مردم از خانه های‌شان بر آمده بود ... خـــو ا ب آ لـو د خواب آلود به‌نظر میرسیدند.

یکی از این مردان دست مرا گرفته بودو به‌عقبش کش میکرد ومی‌دواند .. پدرم‌رادیدم که‌به‌پشت بام‌یکی ازخانه‌هاخیززد.نفسك‌نفسك میزد .سگ‌به‌پایین دهنش را بطرف پدرم‌باز کرده عوعو میکرد دیگران هم نفسك میزدند . زبان‌سرخ سگ بیرون برآمد ه بود مردهابه بام‌می خاستند بالا شوند.. پدرم‌دوباره خودرا بکوچه انداخت پایش به‌سنگ خورد بروبه زمین افتاد

دیدم که‌سگ‌بادندان های‌تیزتیزش پایش‌را محکم گرفت.. قطره‌های خون این‌طرف‌وآنطرف معلوم میشد لبان سگ پرخون شده‌بود.خون ازبند پای پدرم فوران میگرد .

یکمرتبه دیدم مردها دور پدرم‌راگرفتند همهمه دربین شان افتاد .

میدیدم که کارد بالا میرود وپایین میرود به‌پشت پدرم فرو میرود . همهمه دوبــاره سکـوت را شکست ..او مرد ... او مرد.. پول هارا گرفتند . سگ بومیکشد.. همه‌جا بوی‌خون میداد.. فکرمیکردم که همه‌جاراخون گرفته ..مادرم رامیدیدم .که‌میگوید .. (او را نکشید..اورانکشید ..)

همه رفتند ... پدرم خون آلود بروی‌زمین افتاده‌بود. لباس‌اش خون‌پر وخون آلودمعلوم میشد سگ‌راهم همرایشان بردند ... مراهم همرایشان بردند .. دیگر هیچ چیز بیـادم نمی آمد.. مراکش میکردند . سایه هـارا میدیدم .. آدم ها رامیدیـدم .. قمارباژان رامیدیدم که لبخند هابه‌لبان شان‌مرده گردهم نشسته اند وقمار می زنند.. کارد رامیدیدم‌که بالا میرود وبه‌پشت پدرم فرود می آید .یك وقت دیدم که خودم میان گروهی قمار بازان نشسته ام‌لبخندم‌بروی لبانم خشك‌شده‌است.

پایان




از مجله کار یکادیل — مترجم ژرف بین

# ازدواج ایدال

**قبل از همه باید به‌این تو افــــق** برسیم که چنین حادثه ای بو قوع نمی پیوندد . البته بدنیست اگر زوج ها باهم لا اقل مثل سگ و پشك زندگی نمی نمایند و مانند سگ حیات بسر میبرند یعنی با سپری شدن زمان به‌گزیدن همدیگر آغاز می نمایند و همینکه مدتـــی گذشت همدیگر شانرا میابسمنــــد ونوازش مـــی کنند . بسیاری از ازدوا جها به اساس صفات نیـــك وحمیده پایه گذاری نشده ســـت **بلکه اساس آنهارا نقایص عــــمد ه** وقابل ملاحظه تشکیل داده است .

سعادتمند ترین از دو جهائی که در عمرم بر خورده ام و میتوان گفت که یك ازدواج ایدل بوده عبارت از عروسی بزر گترین خسیس هـای **جهان بود که عقد شد وبه آن برخورد** کردم . در رستوران ، جاییکه آنها باکشس و گیر همدیگر را رضـــی ساختند قدم بدان بگذارنـــــد ، توانستند به همد یگر ثابت کنند که یك بردیگر بی اندازه علاقمنداند و برای ایثار و فدا کاری هر گونه عملی حاضر و آماده میباشند

فدا کاری و علاقمندی آنهـــا را فقط ممکن بود در داخل رستوران درك كرد و احساس نمود .

شوهر در حالیکه میخوا ست‌دقت وعلاقـــهٔ خود را به خانمشـــــس **بروزدهد گفت:**

**ـعز یزم ، تو که گر سنه ا ت** نیست ، درست نمی گویم ؟

خانمش جواب داد

**ـالبته که‌نه ـ درین وقت کـد ام** شخص گرسنه خواهد بود !

**گرچه مراتب نزاکت وادب بجـا** شده بود ولی باوجود این هـــم در رستوران باید چیزی فرمایش کرد.

ازین لحاظ بود که شوهر یك پیك **مشروب ویك بوتر برود( ویك‌پار چه** نان خشك که روی آن قدری مسکه چرب شده باشد ) **فرما یش داد.** خودش نیم بوتر برود را بانیم پیك مشروب نوش جان کرد و بقیه اش را به طرف خانم تیله کرد و او را دعوت به نوشیدن نمود .

خانم ایدالش **این قربانی فـو ق** طاقت بشر **را ارزیابی کرده از آنچه** به او تعارف شده بـود نصفش را خورد و باقی مانده را به شوهرش تعارف کرد :

خواهش میکنم عزیز دلم ، ایـــن چند قطره را بخاطر صحــــــــت وسلامتی من سر بکش !

**ـمن که‌همه را بتو واگذارشدم !**

**ـمن میدانم که‌بخاطر من بــــه هـر** گونه ایثار آماده ای ولی مشرو ب مرا از حال بدر میکند . بنـــوش که از نوشیدن آن بمن یك عالـــم سرور و شاد مانی دست خواهــــد داد !

در آنصورت برای تو یك گیلاس آب گاز دار فرمایش میکنم عزیـــز قلبم !

خانمش هم تا انــــــدازه ای از **جوانمرد ی بهره منداست و باژست قاطع** تقا ضای‌شوهر بجان برابرش را رد میکند :

**ـ مابا ید اقتصاد راا ز نظر د ور** نسازیم .

.... از قضا ، روزی شو هرش در محل بیر ه باری مقدار ناچیزی از پول های جیبش را گم کرد کـه پس ازین حادثه حاضر بود بـــــه **حیاتش وداع گوید واز همه‌چیز رو بگرداند و خودش به سرا غ خود-**کشی برود . خانمش با درك اوضاع چندان مخا لفتی نشان نداد ولـــی فوراً به فکر آن افتید تا سنجش نماید که به کدام نحوی مرا ســم تکفین و تدفین او ارزا نتر تمـــام میشود تا شو هرش را موافق بـــه آن در بجا آوردن آرمانها یش کمك ورهنما ئی نماید .

ازین رو از شوهرش پرسید :

**ـبرکدام طرزی توجه حیات خاتمـه** خواهی داد ؟

شوهر ش با آواز تراژ دی جواب داد :

خودم را غرغره می‌کنم .

خانمش با آرامش خا طــــر گفتار ش را رد می کند :

برای اینکار تقا ضای جیب مـا کفایت نمی کند .

چطور کفایت نمی کند ؟

میدانی که فعلا ریسمان مقبـول که از دو فیته بافته شده باشد وبه سهو لت نکسلد چند قیمت دارد ؟ **وثانیاً این ریسمان را از کجابد ست خواهی آورد ؟** وثالثاء پول خریدش را از کجــا می کنی ؟

پس در آنحال شب شیر دهـــن گاز را رها میگذارم تا مسموم شوم وبی چون و چرا به اسفل السافلین.

بلی بسیار اعلی . وباید بعـــداً قیمت گاز را من باید بپردازم .نه‌نه جانم ازین فکر ها بگذر !

**شوهر بیچاره وساده از عز مش** منصرف شد و گفت :

خود را در آب غرق میکنم .

صیف لبا سهایت . اگر آنـــــرا بفروشم قیمت هنگفتی بد ســــت خواهم آورد . و اگر آنرا در کنـار ساحل جابگذاری مردم آنرا دزد ی خواهند کرد و چند صد زو لـوت (پول پولیندی ) هدر خواهد رفت غیر از آن کرایهٔ موتری که تا لـب ساحل با آن میروی هم باید درنظر گرفته شود. **گمش‌کو بیا در همین** خود کشی صرف نظر کن **و فعـــلا** همین نیم گیلاس مشروب را ســر بکشس .

شوهر آه سردی از شش ها بـرون کرد و **گفت :**

**نیم گیلاس را وتو نیم د یگر ش** را بخود !

غیر ممکن است که من بنوشـــم بگذار نیم دیگرش برای مد عوئیـــن باشـــد .



## مرد دوزنه

پسر همینکه بخانه رسید ،درپی‌آن شد تا پدرش را پیدا کرده ولغتی را که آن روز در مکتب شنیده ومعنی‌آنرا نمیدانست .از پدر بپرسد بعد از کنجکاوی،و جستجوی‌زیاد ،پدرش‌را در آشپز خانه یافت که در حال ظرف شوی بود از پدر پرسید :

ـپدر جان مرد دوزنه به چه‌کسی‌گفته میشود ؟

پدر آهی کشیده گفت :به کسی‌که‌مثل من همیشه در آشپز خانه ظرف شوی میکند .

## اعتراف درشب عروسی

تازه عروس بـا خجالت وحیاوبه‌شوهر ش کرده گفت:

ـعزیزم حالاکه زن وشو هر شـده ایم ،پس باید هیچ چیز را از هم پهنان نکنیم ،من باید برای تـوبگویم که موهای من عاریه است !

داماد جوان با خونسردی جوابداد

ـناراحت نباش عزیزم ! نگشترالماس را که برایت داده ام بدلی است .

## علت ماتم

مرد اسکا تلندی غمگین وپر یشان در مقابل پیاله چایش نشسته فکرمی کرد شخصی از او پرسید :

ـ چرا غمگینی ومتاثر هستی .

اسکا تلندی جوابداد :

ـ برای آنکه در تمام عمرم یـک چای خوش طعم ننوشیده ام ،

ـ چطور ممکن است که یك عمر چای خوب وخوش طعم ننو شیـده باشی .

ـ خیلی ساده است زیرا در خانه خود فقط یك توته قند در پیاله ام می اندازم در نتیجه چای من تلـخ است و اگر بدعوت ها میروم وچند توته قنددر پیاله‌ام میریزم .درنتیجه چای من زیادتر از اندازه شرین می شود .

## کلاه بزرگ

یکی از دیوانه ها در شفا خـانه به مسواکی نخ بسته و آنرا روی زمین می کشید .

آمر شفا خانه وارد اتاق شده و برای اینکه بادیوانه شو خـی کرده باشد گفت :

خوب حال سگ شما چطـور است ؟

دیوانه خنده ای کرد وگفت :

این سگ نیست !

پس چیست ؟

دیوانه با خو نسردی جوابداد :

این یك مسواك است .

وقتی رئیس از دیوانه دور شد. مرد دیوانه رو بمسواك کردو گفت :

سگ عزیز ... دیدی چه کـلاه بزرگی بر سر آمر گذاشتم ....

وگفتم که تو مسواك هستی و او هم قبول کرد .



بدون شرح

## تخم ماکیان سیاه

مردی نزد خانمی تخم فرو شـ رفـت وگفت :من ده دانه تخمـی میخواهم که از ماکیان سیاه باشد .

زن تخم فروش متعجب شده لحظهٔ بعد گفت : این تکری و این تخم‌ها، اگر خودت می شناسی انتخاب کن.

آنمرد که زرنگ بود از میـان همه تخم‌ها ،کلان کلان آنرا چیده و گفت : پولت را بگیر تخمهـای ماکیان سیاه را یافتم ، خدا حافظ .

## آیا جن دیده ای ؟

از مردی که‌زن کریه المـنظر ی‌داشت پر سیدند: که آیـا جـن و پری دیده ای یانه، جوابداد: تاچندوقت پیش ندیده بودم اما یکروز کـه زنم راهمراه‌زن خوشگل همسا یـه‌یکجا دیدم هم جن دیدم وهم پری .

## کمک

زنگ تیلفون اداره پلیس یکـی از شهر های المان بصدا در آمد و پیر دختری از آن طرف زاری کنا ن گفت :

ـ خواهش می کنم بکمکم برسید زیرا دونفر بیگانه بخانه من‌آ مـد ه اند ،یکی پیر است‌و دیگرش جوان هر چه زود تر آدم بفرستید ومرد پیررا از خانه من بیرون کنید.

## غذاهای متنوع

شخصی وارد رستورانی در یك‌شهر توریستی شد ،به پیشخدمت که مثل برق بالای سرش سبز شده‌بود رو کردو گفت :

امید وارم غذا های شما متنوع باشد :

پیشخدمت تعظیمی کرد وجواب‌داد :

البته قربان .. براستی غذاهای‌مامتنوع است ، زیرا مدتها مطالعه کردیم تا موفق شدیم برای هـر غذایی چند اسمی پیدا کنیم .



بدون شرح

بقیه صفحه ۳٤

# قربانی پول

برایش مکتوب بنویسم ؟
-نه نباید وی اکنو ن که اونامزدتوست چرانو یسی.
ازاینکه چندنفر دهاتی داخل اطاق شدند ماریا مسرور واز آمر مکتب پرسید .
کجا میتوا نم پولم رابه امانت با ربح بگذارم ؟آیا درکدام بانك بگذار مش‌ویاجای دیگر؟
آمر مکتب با خنده پرسید :
-پولی کی را؟
-پول خودم را گمان میکنم شما تا کنون نه‌شنیده اید که عمه بیوه من چندی قبل فوت‌نموده.
عمه من از زمانی که خیلی کو چك بود درفنلند درشهر دونابرگ زند گی مینمود. شماگمان نه می کنید که اویکمقدار پو ل برایم به ارث گذ اشته ؟ وقتی که خانه‌عمه ام درآنجا بفروش برسد یکمقدار پو ل دیگر هم‌نصیب من میشود .پس لطفا یکجای - رانشان بد هید تا من‌پو لهایم را که درین نزدیکی ها می رسد واورا ق‌قانونی اش‌را امضا نموده ام بگذارم.
یك‌دهاتی که باتعجب باوی گو ش‌فرا داده‌بود گفت:
به اوگوش دهید قصه راکه اوبرای ما می گوید گوش کنید کی شنیده که تویـك عمه‌معتبر در فنلند داشتی ؟
-من پروا ندارم که شما راجع به ا و چیزی شنیده اید یاخیر من بخوبی میدا نم که‌مادر بیچاره ام یك خواهر ناسکه داشت که‌بااهل فامیلش این جارا بقصد فنلند که خیلی‌کوچك بود ترك گفته‌بود ودر فنلنداوبا صاحب یك کشتی عروسی نموده بود نام عمه‌ام خانم توته تی متاسفانه من نمی توانم نام خارجی رابخوبی تلفظ‌کنم.
آمر گفت :
شهر دو نا بـرگـث در فنـلند نیست.
ماریا پیشا نی اش را به انگشتا نش خاریده وگفت:
- سوا برگ بلی نام آنجا سوا بـرگ است سوابرگ یك قلعه سنگی است وعمه تان‌نمی توا ند.
-پس نام اصلی انجا را فرا موش کرده ام.
آمر مکتب اظهار عقیده نمود که :
-شاید مقصد تان‌شهرویبو بر گـــك است ؟
-بلی یقینا ویبو برگ: بلی همان نامیست که‌من‌گفتم نگفتم نی ؟ پس من اشتبا هنموده ام.
ویبو برگ بلی یقینا من نام های سخت رابخوبی بیاد نمی داشته باشم به اجازه‌تان من‌حالا باید بروم شاید مردسالخورده‌اکنون درخانه به تکلیف باشد.
یك‌مرد دهاتی دیگر از اوپرسید :
-چقدر پول برایت میرسد ؟
-یکمقدار کافی در غیر آن نمی خواستم راجع‌به‌آن باشما صحبت کنم. آیامیخواهی‌من حسا ب یك گو پیك آنرا بتو بد هم ماریا چرخی زد واز آنجا خارج‌شد . در خا نه اندرسن درنزدیك دروازه مطبخ باو مواجه شد.
- طفلك امروز چرا بامن خیلی خشن‌رفتار نمودی؟
- آیا براستی من همانطور یکه گفتید با شما رفتار کرد م؟
-آیا بیاد نداری ؟
-نه براستی بیاد ندار م.
-پس بیا این جا دو باره آ شتـــــی کنیم.
ماریا در حالیکه تبسم بلب داشت بطرف کاپیتان جهت آشتی نمود ترفت .

ماریا بیچاره دو ماه انتظار کشیدتا ازمیت جوابی دریافت کند دو ماه انتظار شاید از این کرده عذاب بدتر برا یش‌نبود هرروز ماریا خودرا تسلی میداد که شایـد میت درکدام نقطه دور ویاشاید دریك کنج دنیا است که مکتوب بمیت تاحال نرسیده است وجوابش هم شاید یك کمی وقت را میگیرد که‌به او برسد افکارگوناگو ن قلبش رامیر نجانید. فکر میکرد شاید میت او را از دیاد بردویا میت‌فکر کردکه پو ل او چندان زیـاد نیست بعـد از مدتی جـواب مکتوب خود را دریافت نمود: مکتوب محض

پنج روز را گرفته بود که‌برسد ولی ما ریا نمیدانست شهر هیور در کجاست ونه یاد داشت که تاریخ‌نامه را که در پانزد هـــم نوامبر برایش فرستاده شده همرای جنتری سربدهد و تاریخ اصل تحریر مکتوب را بداند .
مکتوب میت چنین نوشته شده بود:
بود:
ماریا عزیزم:
من خیلی مسرور م که پو لدار شده‌ای ومن امید خوشی‌و حیات بیسر و صدا ر ا برایت دارم. وگمانم اکنو ن خواستگارا ن زیادی داری مردان زیادی یا فت خوا هند شدکه دختری رابا هزار وپنجصد ر و بل عروسی کنند .
اگر چنین مردعاقل وصادق که توخوشش داشته‌باشی و خواهش بدست‌آوردن پولت‌را نداشته باشدپیداشودبهترین فیصله‌این‌خواهد بود که باوی ازدواج کنی وبگذ ار ا میـــد هایت رامردی که هرروز امکن دارد خور اك ماهی هاشود برباد بد هد کسیکه خو استار یافتن خانم دولتمند است بدرد نمی خوردو وتو میدانی این‌یگانه آرزوی منی بد بخت است. این توصیه را من از روی دو ستی ومحبت برادرانه برایت میکنم. و لی اگر ماریای عزیز خواستار ی که من بو عده‌خود وفاکنم لطفا مرا امسال دروغ گـو خـطاب نکن زیرا من دوسال دیگر وقت که با هم فیصله کرده بودیم داریم من این ز مستان نمی آیم زیرا شغلم رانمی گذ ارم. ومن‌باید درکشتی باشم تو باید طوریکه عقلت بتو امر میکند ودلت میگو یید همانطور کنی در خاتمه احتراما ت خودرا به همه دوستا نو اندرسن تقدیم نموده .

ناتمام

بقیه صفحه ٤۷

# آخرین‌سفارش هارسی

آنهمه احجار کریمه را با خــــود میداشتم فرود آمدن از زینه ها صد هاتیپ مختلف از اوبا شان وچاقو- کشان تا آدمهای عادی میتوا نستند ناظر من و جر یان او ضاع با شند. هیچ چیز مرا مجبور نخوا هد ساخت که با آن غنیمت گرانبهـــا در آن کوچه قدم بزنم.
مطابق وعده و قرار یکه گذا شته بودیم، روز جمعه اند کی پیش ا ز نیمه شب در محل مو عود بهم‌دیدیم نفوذکردن عمارت موردنظر کار ساده بود. چندین پته خاك آلود زینه به منزل سوم می رفت. هار سی‌محض ده‌دقیقه به کار دا شت تا سیستـم زنگ خطر را از کار بیندا زد. من به راستی تحت تاثیر رفته بودم.
هار سی در وازهٔ در آمد دفتر را بازکرد و هر دو بداخل آن ر فتیم و هار سی خطاب بمن گفت: برادرحال موقع کار تو است.
من مستقیما به سرا غ‌سیف رفتم ودروازه اتاقی را که‌سیف درآنـــجا قرار داشت باز کردم. اتاق را اصلا مانند یك محل مخصو ص بــــرای گذا شتن صندوقهای اما نت‌وسیفها ساخته بودند. برای جابجا کر د ن سیف جای کافی و جود دا شت . غیر از گذا شتن سیف و صندوقهای امانت دیگر بدرد نمی خورد. مـــن مطمئـــن نبودم کـــه اتاق دا رای ایزو یشن بوده صدا پرو ف باشد. در لحظه ایکه من به معا ینهٔ سیف می پر داختم هار سی با حالــــت عصبانیت به طرفم می‌دید. من به او تذکر دادم که او با نگاه هایش مرا نارام میسازد .اومی‌خواست بداندکه چه‌اندازه برای باز کردن سیـــــف ضرورت داشتم. شاید نیم سا عت ویایك بر-سه‌یك ساعـت و قـــت

ازخیره دیدن او را ستی نا راحت شده گفتم: میخواهی در همان دهن

در وازه بیا ئیستی و مرا با دهان‌باز تما شا کنی؟
اوشانه ها یش را تکان داده، مرا تنها گذاشت وبه یك اتاق دگررفت من یك دستمال کهنه پیدا کرده جلو کلکین کوچك اتاق آ و یختم. چر اغ را روشن نموده به‌هار سی اخطا ر کردم که تا زمانی در وزاهٔ اتاق راباز نکرده ام از داخل شدن به اتـــاق سیف خود داری کند. او بایـــن تجویز موافقت کرد. پس از ا ن‌برای مدت تقریبا پانزده دقیقه به تفتیش دقیق اتاق و امتحان کردن سیـــف پرداختم.
درست پیش از اینکه نیـترو را پرمیکردم، هارسی به در وازه ز ده پرسید :چیك ،چقدر طول کشیـــد تا تو سیف را باز کنی؟
چراغ راخاموش‌ساخته در وا زه راباز کردم وبه او گفتم: از سیف دورتر بیائیست.
اودر چو کات در وازه تکیه دا ده به‌دقت مرا می دید. مـــن‌نیـترو را پرکرده و فلیته احتراق را بد قت واحتیاط کامل اجست نمودم.
من عمدا آهسته عمل میکردم‌ووقتم رابیهوده تلف مینمودم تاهار سی مانند گاو وحشی عصبی وخشمگین بشود.
ما از اتاق بیرون ر فتیم‌ومتعاقب ماصدای انفجار بلندگردید .یك‌غرش خفه‌شده ویك مقدار صدا هـــای شکستن از اتاق سیف بگوش مـــا رسید.
اما سیف خالی بود.
من بالای هار سی داد زدم: و تو از محتو یات سیف کاملا مطمئـــن بودی! مدتی را بیحرکت ایستاده ماند گویی صا عقه به فر قش زده و یا جریان برق در وجود ش دویده بود.

**(ناتمام)**

بقیه صفحه ۵۲

# مردی بانقاب‌بقه

- اگر ما راه بین نیو یو ر ی و اینجا را بهوا بپرا نیم، بسیارمزده‌دار خواهد شد.
- هاگن، ای یك فکر است که تو داری. اما کلو نل پو لیس که دربالا نشسته چه کار میکنی؟
- نمی دانم. منتظر هدا یت بقه هستم.. احتمال دا رد که بقه امـــر کشتن او را بدهد.
- اما بهتر خوا هد شد اگر اورا تازمان رهایی بالدر گرو گان نگا ه کنیم. البته‌کنیم. البته در صو ر تیکه بقه بوجود بالدر آنقدر ار زش قایل باشد .
در حوالی ساعت پنج دیك آو از هاگن را شنید. صدای ها گن برای مدتی از میان سائر صدا ها شنیده نمی شد. هاگن به سائر افراد خطاب کرد: بقه نمی خواهد او زنده بما ند وهدایت داد دیك را به قتـــــل برسانیم.

ناتمام

بقیه صفحه ۲٦

# شاعر کلاسیك پشتو

داری نماید (۲) ملك اکـــوړه انست در تحت حمایه مغلها ، بار گر حاکمیت خود را برقبیلـــه کها تحکیم بخشد . او بعـــد از که از مغلها بدریافت جاگیـــر صول بهره برداری از زمیـــن) فق گردید ،شهر کوچك اکوړه‌را ساحل جنوبی دریای کابــــل اس نهاد و این شهر کوچك به کز خان نشینی ختکها مبـــدل دید . بدین سان نظا م خانـــی کها در تحت حمایه مغلها روبه ی شدن نهاد . یحیی خان پسر، شهباز خان نواسه اکوړه کـــه بری این نظام را بدوش داشتند، حفاظت و مراقبت آستانه‌پشاور ه دادند . آنها در بدل خدمات د ، از امپرا طوران مغل صلـــه جوایز دریافت میداشتند و مانند شته از جاگیر هایی که بـــرای ن تخصیص داده شده بود ،بهره اری مینمودند .

رجا م زندگی شهباز خان نیـــز سر نوشت پدر و جدش شباهت ت ــ او در سال ١٦٤١ مانـــند ا طی جنگی با یو سفزی هـــا لاکت رسید . شا هجهـــــان شاه مغل ، خوشحال خان ختك ر شهباز خا ن را بحیث خـــان کها تعیین کرد و سر کرده جدید کها عازم دهلی ـــور بار مغـــــل رید .

او در عرض راه با دسته هـــای ران جنگی مغل پیـــوسته ، در شهای آنان بر کنگرو ، بلخ و خشا ن اشتراك ورزید و بـــــا الیت های که طی جنگهای ایـــن حی انجا م داد ، شهرت زیـــادی ست آورد.

خوشحال خان ختك پســـــس از گشت در اواسط قرن ۱۷ بسر ن خویش ،پیکاری راکه در زمان ادش علیه قبایل یوسفزی آغاز یده بود ، ادامه داد . او قبـــلاز اهجهان ـامپرا طور مغل اجـــازه ست آورد تا یك تعداد دهکده‌هایی که قبایل یو سفزی در آنهـــــا یستند ، به جاگیر خود ضمیمه سازد .

خوشحال خان ختك ضمن ادامه دادن سنن آباد اجداد خویش ، یـــك سلسله ریفورمهایی را نیز در نظام خانی ختکها عملی ساخت ، ازجمله سر حدات قبایل خود را استحکـــام بخشید و عنعنه تقسیم اراضـــــی (ویش) را از اعتبار انداخت .

شهرت روز افزون خوشحـــــال خان ختك مایه تشویش امپرا طور مغل ــاو رنگ زیب گردید .هـــر چند خوشحال خا ن ختك چند بار علیه قبائل از پشتو نهاوروشانیان که بر ضد مغلها میر زمید نـــــد، بطر فداری آنها جنگیده بود ، ولی باآنهم او رنگ زیب او رابفعالیت های ضد در بار دهلی متهم ساخت ودر سال ١٦٦٤ توسط حاکم مغـــل در پشاور او را دستگیر نمـــوده ، بزنجیر کشید و بدهلی انتقالشـــس داد و بزندان قلعه «گوالیار » به‌بند افگند .

خوشحال خان پس از سپـــری کردن بیش از دوسال در زندان ،از حبس رهاشد . اما معنی این‌آزادی برای خوشحال خا ن چنین بود که باید در هندوستان ، دور ازسرزمین مادری ، در تحت نظارت بسرمیبرد. سر انجام در سال ١٦٦٨ ، پس‌از نزدیك به پنجسال حبس و تعقیب، خوشحال خان بسر زمین مادری‌خود برگشت . درین آوان ، مبـــارزه پشتو نها علیه حکومت مغل بـــاوج خود رسیده بود ، و انگیزه آ ن‌نیز همانا شدت یافتن سیاست مبنـــی برتهاجم ادرنگ زیب‌بشمار میرفت.

شورش نیرو مندی را که‌درمدتی اندك ، باشتراك عده زیاد قبایــــل پشتون آغاز یافته بود ، خوشحال خان نیز رهبری کرد ، زیـــــرا او هنگامیکه در زندا ن گوالیار بســـر میبرد ، مناسبات خود را با حکومت مغلها از ریشه تغییر داده بود .او دیگر بدشمن سر سخت او رنگـــك زیب مبدل گردیده بود و توانســـت تا پایان زندگی ، چون سر کرده ای شایسته وشا عری با استعداد،پیکار قبایل پشتون را علیه حاکمیـــــت مغلها ، باخامه و شمشیر خـــــود رهبری کند .

قبایل یو سفزی در سال هـــای شصت قرن ۱۷ علیه مغلها بجنگ پرداختند ، سر کرد گان یو سفزی بهاکو و آخند چالاك، پنجهـــــزار سپاه گرد آورده بر مناطقی ازمغلها که در سواحل چپ دریای هند قرار داشت ، هجوم بردند .

در اوائل سال ١٦٦٧ دستــــــه سپاهی تحت سر کردگی آخندچالاك در قسمت علیای دریای اټك ، دریای هند را قطع کنان میگذرد وبه‌وادی پکخلی که به‌کشمیر منتهی میگردد، داخل میشود و دسته های دیگـــر یو سفزی ها بر مناطق پشــــاور واټك هجوم میبرند،اما در بر ا بـــر سپاه جنگی بزرگی که از طـــــرف حکومت مغل اعزام میگردد تــــاب آورده نتوانسته، عـزیمت اختیا ر میکنند . سپاه مغل دهکده هـــــای مندن (مندړ ــ م) راکه در بخشی‌از وادی پشاور حیات بسر میبردند، اشغال نموده ، خانه ها و مـزارع آنان را طعمه حریق میسازند . این تعرض مغلها ، قبایل دیگر پشتون رانیز خشمگین میسازد و قبایــــل سوات و تیراه بسوی مندنهـــــای آواره دست معاونت دراز میکنند .

سیا ست متعرضا نه او رنگـــك زیب بر مناطق قبایل پشتون و از جمله پشتو نهایی کـــــه در وادی پشاور میزیستند ، در ســــــال ١٦٧٢ موجب شورش بزرگی‌گردید.

امین خان ــ حاکم مغل در کابل، برای اینکه این شورش را درهـــم شکنند ، در سال ١٦٧٢ ازپشاور به یورش آغاز میکند ، اما پشتو نهـــا فیصله میکنند تا او را اجازه عبور از خیبر ندهند . راه خیبر توســـط قبایل ــ صافی ، مومند ، افریـــدی وشنوار مسدود میگردد . امین خان درناحیه علی مسجد باپښتونها وارد جنگ میشود ، اما این جنگ برای او پیروزی بار نمی آورد و مجبـــور میشود بعد از دادن تلفات بیشمار، به پشاور بر گردد .

در تنظیم واداره این جنگهـــا ی پیروز مندانه پشتو نها ، ایمل‌خان ودریا خان ــ سر کرد گان قبیلــــه افریدی ، نقش مهمی داشته اند.

پس از تامین پیروزی برامیـــن خان ، ختکها نیز بر هبـــــر ی خوشحال خان ، با قبایل افریـــدی

بقیه در صفحه ٦٠

---

) گل پاچا الفت، «ملی قهر مـان شحال خان ختك » کابل ، ١٩٦٥ ل .

بقیه صفحه ۲۱

# وفلم بدینگر...

مدتی فکر کرد و سپس بـــــا خوشحالی گفت:

ــ ها، فهمیلم... بازیگر مـــرد میتواند با بهترین دو ستش‌بجنگد. میشود آندو را پسانتر آ شتی داد. شاید هم بهتر باشد کـــه دو ست بازیگر مرد درین زدو خورد کشته شود. ها، باید کشته شود... مـن اصلا نمیدانستم بااین دوست او در پایان فلم چه کار کنم. زنی هم وجود ندارد که اوباهش از دواج کنـــد... درست شد. باید کشته شود!

بعد، سکر ترش را صدا زد و گفت:

ــ به نویسنده خبر بد هید کـــه تغییر جزئی دیگری در فلمنامه با ید وارد شود.

* * *

آنروز، کمی بعد تر، خبر نکاری با نیرود کمار گفت و شنو دی بـــه عمل آورد. تولید گر به خبر نـــکار گفت:

ــ ها، من همواره ذهـــن با ز ی دارم وتمام پیشنهاد هارا با د قت می‌شنوم. من به آین عقیده نیستم‌که تنها داستان و یا آدمها اهمیت‌دارند من به درجهٔ اول به کلیت فلم فـــکر میکنم و به هیچ صورت طـر فدار طرح های انعطاف نا پذیر نیستـم. به عبارت دیگر، همیشه به تغییر، انکشاف و بهتر سازی راه را با ز میگذارم.

(پایان)

---

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر :
نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ٢٦٨٤٩
:کور تیلفون ٣٢٧٩٨
مهتمم علی‌محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ٢٤ډالر
دیوی گڼی‌بیه ۱۳ افغا نی
په‌کابل کښی ٥٠٠ ا فغا نی
تیلفون :مدیریت توز یع وشکایا ت ٢٦٨٥٤

بقیه صفحه ۵۹

## شاعر کلاسیك پشتو

می پیوندند و در مدتی اندك، تما م قبایلی که از حدود پشاور تاقندهار حیات بسر میبرند همبستگی خود را به این شورش اعلان میکنند و این وضع ، امپراطورمغل ـ اورنگك زیب را در تشویش می افگند .

او رنگك زیب بخاطر سر کوب جدی این شورش ، سپاه بزرگی اعزام میدارد ، اما سپاهیان‌اعز آمی مغل ، یکی بعد دیگر شکست میخورند و در ماه فبروری سال ۱٦٧٤ ، شجاعت خان ـ سرکرده سپاه مغل ، در قسمت شمال‌محلی بنا م شب قدر به شکست فاحشی مواجه میگردد .

در آغاز سال ۱٦٧٤ پشتو نها در تحت رهبری خوشحال خان وایمل خان ، قلعه نو شهر رااشغال مینمایند .

شورش پشتو نها چنان‌وهشت وهراسی در قلب مغلها تولید میکند که این بار او رنگك زیب تصمیم میگیرد تا خود شخصا به جنگك اشتراك نماید ، اما قشون کثیرالعدد مغل باوجود اشتراك شخصی‌پادشاه، متحمل ضربات شدیدی از پشتونها میگردد .

سر انجا م او رنگك زیب موفق میشود نه بیاری سلاح ، بلکه با استفاده از زرواعطای صله و پول، برخی از سران قبایل را در وادی پشاور بفریبد و حالت متشنج‌منطقه را تا حدودی آرا م سازد .

نهضت جنگی قبایل پشتو ن علیه مغلها در سالهای هشتاد قرن ۱۷ نیز دوام یافت . امیر خان‌که در سال ۱٦۷۷ از طرف او رنگك زیب بحیث حاکم کابل تعیین گردید ،با استفاده از آن وقایع سیاسی که در ربع اخیر قرن ۱۷ در نواحی مسکونی پشتو نها روی داده بود ، نقش مهمی ایفا کرد . او با استفاده از انواع نیرنگك وحیل‌و توزیع‌پول، توانست روسای قبایل پشتون را با لمقایل همدیگر برانگیزد و نزاع شدیدی را دربین آنان دامن بز ند و در نتیجه موفق شد با بکار بردن این شیوه های محیلانه ، به صفوف متحد قبایل پشتون تحت رهبری ایمل خان و خوشحال خان

(تا تما م)

## دگیدی تبخه‌دي

په‌ترخ کی دگیډی‌دتپ‌سوری کیدل‌اود وینو توئیدل لیدل کیږی ،له‌تو لو ته‌مهمه دوا .اسپرین ده.

څکه داهغه دوا ده چه تهیه کول یی آسانه ده اوخلك په خپل سر استفاده ورڅخه کوی. دغه خطرزیاد تره هغو کسانو ته متوجه ده چه‌د ناروغی نښی پکښی سپکی وی اود هغی له‌وجود څخه جز نه دی‌اوله همدغه امله بی‌له کومی ویری څخه له اسپرین نه استفاده کوی .

نوری دوا گانی چه‌ددغی ناروغی دزیاتیدو سبب کیږی ،له(زر پین) دوینو دفشاردزیاتوالی له دوا(فینل بوتا زون) (کاشی سین) سالسیلیت ایندو متاسین ،او کور تیزون څخه عبارت دی .

دغه دواگانی په تیره بیا اسپرین مخاطی بند ماتوی اوگیډه داسید په وړاندی پریږدی دغه دواگانی هم نوی تپ پیدا کوی اوهم پخوانی تپو نه فعال کو لای شی .

ددغو دوا گانو له خطر څخه دمځ

نیوی دپاره ډاکتران‌په لازمو مواردو کښی ددغو دوا گانو سره یو ځای داسید دضد موادو تجویز ولو ته هڅه کوی .باید پوه شو چه دسگر ټو په استعمال کښی دافراط کول ددغی ناروغی دزښت اوبیر ته پیدا کیدو سبب کیږی اوله همدغه امله په دغی ناروغی اخته شوو کسانو ته لازښوو دنه کیږی چه دسگر ټو استعمال خوښی کړی یا لږ کارور څخه واخلی.الکلی مشرو بات‌دگیډی دمخاطی پر سوب اواد اسید دترشح دزیاتوالی سبب گرزی او استعمال یی ډیر خطرناك دی. قهوه هم هغه ماده ده چه دگیډی مخاط تحریکوی اود گیډی دتپ دپاره زیانمنه ده.

ددغی ناروغی دبیرته پیدا کیدو څخه دمخنیوی دپاره‌مناسب غذایی رژیم غوره کول‌ضروری ده اوناروغ باید له جسمی ستړیا او بی خوبی څخه دده وکړی اوله نارامو و نکو عواملو څخه چه دویری او روحی بحران سبب‌کیږی‌ځان‌لیری وساتی.

صفحه ٦٠

بقیه صفحه ۵۸

## آخرین‌سفارش

بدون آنکه حر فی بزند، سر ش را تکان میداد. اونمی توا نست به همین سادگی قبول کند. سپس‌رنگك صورتش تغییر کرده قسم یاد کرد که او اشتباه نکرده است ونمیتواند اشتباهی را مر تکب شده با شد . میدانستم که برای فریب دادن من این حر فها را نمی زد. این حا لت برای او بسیار تکان دهنده بود و شوك و حشتنا کی بر او وا رد سا خت. من هرگز شخصی را مانند هارسی ندیده بودم که‌متو جه شدن به‌یك اشتباهش تا این‌سرحد راحت شد باشد .

منهم یك مقدار زیاد دچار سر شکستگی شده بودم. ماهر دو نفرین و لعنت فر ستاده چو کی هارا بالگد به گو شه و کنار پر تا ب کردیم. هار سی مو تر را در کو چه متوقف ساخته بود. او سوارموترشی شد واین فکر که یك فا صله مرا باخود ببرد به ذهنش خطور نکرد. من می بائیست یك میل راه را می دویدم تا به کدام تکسی می‌رسیدم. رانندهٔ تکسی مرا تا به میدا ن هوایی رساند.

سوار یك طیارهٔجت شده ازشهر به طرف جنوب پر واز کردم. برای‌من بی‌تفاوت بود که طیاره مرا با بکس دستی دیپلو ماتیم در کجا پیا ده میکرد. من قبلا بعر ض تان رسانیدم که به امور اداری و خصو صیا ت ماموران ادارات بلد یت دا شتم وبه عادات شان آشنا بودم. من پیش خود مطمئن بودم که مامور مؤ ظف سیف خصو صیات ورمز سیف‌راروی یك کاغذ نو شته هر بار یکه اقدا م به باز کردن آن می کند، و قتش زیاد ضایع نشود ولهذا بدو اشکال ودرد سر هر باریکه خواس[ته] باشد آنرا باز نماید . وازطرف د[یگر] اشخا صی که حا فظهٔ قوی بر ا[ی] سپردن ارقام واعداد مختلف‌وهمچنا[ن] ازیاد کردن ر مز های سیف داشت[ه] باشند، بسیار کم پیدا می شوند وماموران دوایر ساده ترین راه ر[ا] انتخاب میکنند و رمز گاو صندو[ق] ها و سیف ها را احتما لا به رو[ی] کاغذ یادداشت کرده بدون فوت وق[ت] برای باز کردن سیف ازان استفاد[ه] مینمایند.

بهر حال محتو یات سیف ای[ن] ارزش رابرای من داشت که به‌دق[ت] درباره آن فکر کرد تر تیب کارم [را] بدر ستی بسنجم و محـ[ـل] دستبرد را به دقت خاص و تو جـ[ـه] فراوان زیر نظر بگیرم.

به‌این تر تیب برای من بسیا[ر] ساده بود که یادداشت رمز رابدس[ت] می آوردم و به کمك رمز اقد ا م ب[ه] باز کردن سیف نموده، محتو یا [ت] آنرا می بر داشتم و من این کار ر[ا] کردم. یك شب قبل از دستبر[د] مشتر کا با هارسی محتویات سیف راخالی نمودم واما تحت مرا قبـ[ـت] هار سی پرو گرام منفجر سا خت[ن] سیف را انجام دادم. مسلما این‌کا[ر] برای من مشکل نبود.

شما خوانندهٔ عزیز! بدون شـ[ـك]

به‌نظر من ایرادی ندارید به ایـ[ـن] تر تیب قضیه کلاه بر داری کلولان[د] که از طرف هار سی صورت گر فت[ه] بود، تلافی شد و در منا سبا [ت] دیرینهٔ من وهار سی عملا کدام‌نقط[ه] قابل ایراد باقی نماند.

بقیه صفحه ٤٠

## ترس‌بیموردو...

امکان دارد خوانندگان ما بعضی ازاشخاص را بشناسند که ازدست دادن بادیکران جدا خود دار ی می ورزند این قبیل اشخاص غالبا به ترس جرائیم گرفتار اند واگر کدام ضرری‌این نوع ترس برایشان نرساند شاید موردطعن واستهزای دیگران قرار گیرند .

تشخیص علت انهماك و تر س خیلی دشوار است . نظر یه اغلب علمای روان شناسی این است که منشاء تجارب ناگوار و فراموش شدهٔ گذشته میباشد . باین حسا[ب] شخصیکه به ترس وانهماك گرفت[ار] است نمیداند که علت کردار غری[ب] وخارق‌العاده اش چه میباشد هر[گاه] تجربهٔ فراموش شده بیاد شخص آورده شده بتواند امکان زیادد[ارد] که مسئله حل گردد وشخص [از] چنگك انهماك وترس رهایی یاب[د] واین کار ازدست و تجربه ر[وان] شنا سان برمی آید.

بقیه صفحه ۹

# شب های شادی وسرور

شادی هزا ران پیر و جـــــوان برساخته است .

آبده میوند، با چراغ های سرخ، غازی ستو دیوم با نور افگن ها ی پرنور، سرا سر چمن با هزا را ن حمایل برق؛ تما شا یی است، ا گر ازدور، از بلندی کوهی، به شهر کابل درین شب ها نگاه کنید، شهرراچون آسمانی می یا بید که صد ها هزار ستاره، دردامن آ ن می درخشد.

**نمایشات سپور تی:**

آنچه برای مردم، برای آنا نیکه شب ها به منطقه جشن هجوم آورده بودندوهمه یکسان، قلب های پیرمردان وپیر زنان، ازدختران و پسران، از کودکان، وازهمه، از شادی لبریزبود؛ دلچسپ می‌نمود، نما یشات سپورتی ازطرف شب بود.

دندا نــه هــای غا زی ستد یــو هزاران نفرجای می‌گر فتند وباهورا وهلهله کف می زدند و جوا نان را، در میدان تشویق می کردند و ایــن غوغا، در شب شنید نی و هیجا ن انگیز بود.

**ازدحام بیش از حد:**

برای تماشای جشن فرخنده جمهوریت امسال مردم بسیاری گردآمده بودند

ازاطراف کشور، ازدهات وازشهرها دسته دسته برای تماشای جشـــن به‌کابل آمده بودند و در منطقه جشن درین شب ها ازدحام عجیبی بود.

هیچ جایی را خالی نمی یا فتیم، لحظه یی از ازدحام کاسته نمی‌شد ، سرك ها، جاده ها و کمپ ها پر از جمعیت بود. دختران همه، درسایه روشن ملون چراغ های برق زیباجلوه می‌کردند ، جوا نان خور سند بودند وپیر مردان، ازین همه شادی‌وسرور بیسابقه متحیر...

**در کمپ ها:**

در بسیاری کمپ های منطقهٔ‌جشن نوای مو سیقی به گو ش می‌رسید، تك‌تك هنر مندان محبـوب کشور ، دربعضی کمپ ها کنسرت دا شتند ومردم هم، برای شنیدن آن هجو م آورده بودند.

در بعضی ازین کمپ ها، گا هــی آنقدر علاقمند جمع می گر د ید که جای ایستادن‌هم به مشکل پیدا مــی شد.

ولی جالبتر ازهمه آما تو ران و آواز خوان های محلی‌بودند.

دربعضی کمپ ها جوانان بطـــور آماتور جمع شده و با آلات مو سیقی مختلفی که دا شتند، آوازمی‌خواندند وشادی می کردند و در بعضی کمپ های دیگر، هنر مندان محلی، بالهجه های محلی با آهنگ های محلی، مردم را سر گرم می سا ختند واین‌حالت تادمه‌های صبح دوام میکرد .

**دوصد هزار چراغ درشب:**

رئیس برق کابل‌درپاسخ سوا لی راجع به تنو یر شهر، در شب های جشن گفت: مابه منظور استقبال از نخستین سا لگرد جشن جمهو ریت کشور کو شیدیم، تا در تنو یر شهر رنگ تازه یی و تغییری داده‌باشیم.

منظم ساختن گروپ‌شانی وانتخاب رنگهای شاد، ساختن حلقه هـــای اتومات وحمایل رنگین بـــر ق ، ازین ابتکا رات به شمار مورود.

وی افزود:

ـ تنها از طرف این مو ســـسه یکصدو سی هزار چراغ در سراسر شهر نصب و رو شن گردیده‌است .

البته هزا ران چراغ رنگین دیگر از طرف خود مردم ، بر هر گو شه وکنار نصب شده که خارج از یـــن احصاییه است.

وی دراخیر گفت:

ـ اگر طور تخمین احصا ییه‌گیری کنیم در حدود دو صد هزار چـراغ برق در شب های جشن نورافشانی می‌کند، که این رقم باور نکر د نی وبی سابقه است.

**آتش بازی:**

آتش بازی امسال نـیز دلچسپ وتماشایی بود، شب دوم جشـــن هزاران نفر ازهمان لحظه های آ غاز شب به اطراف کول چمن و در کمپ های نزدیك آن، جای گرفته بودند، این‌ازدحام به حدی ر سید، که د ر ساعت آتش بازی، در گرداگرد کول چمن حتی جای پایی هم به نظـــر نمی رسید.

آتش بازی های جشن امسال جالب بود، جا لبتر از گذشته چون مر دم خوشحال بودند واین خو شحا لی هر چیز را، در نظر شان جا لبتــر جلوه می‌داد.

**بازار مود های جالب :**

منطقهٔ جشن را، اگر در شب های جشن، بازار مود های جالب وعجیب وغریب بخوانیم، غلط نگفته ایم.

به‌هر که می نگر یستی، دختر ان وپسران جوان را می دیدی، که با لباس های رنگا رنگ و با مود های تازه، دیده می شدند.



پیراهن های کوتاه، پیراهن های بلند، پتلون های چسپان لبا س‌های رنگارنگ و پر نقش و نگار باطرح های تازه، همه‌جا ،به‌نظر می رسید، آنچه جالبتر از همه بود و آنچه در بین همه جوانان، چه دختر یا پسر درشب های جشن دیدم، بوت ها ی مود روز بود.

بوت های که پا شته های بلنـــد داشت، بوت هایی که جوا نان را، چه مرد و چه زن بلند تر از قـــد معمولی شان نشان میداد و چند انچ ازسطح زمین بالاتر نگهمیداشت ...

**ننداز تون ها:**

ننداز تون ها، محل دیگر ی‌بودند برای سرگرمـی مردم وامـسا ل همه با علاقمندی خاصی، از نندارتون های صنایع ملی دیدن می کـردند. مادر پیرا مون ننداز تون ها وآگالری که درآن به‌نمایش گذارده بودنـــد گزارش دیگری تهیه کرده ایم، کــه نشرمی‌شود.

روی همر فته شب های جشن ، امسال شکوهمند بود و فرا مو شی ناشدنی.

بقیه صفحه ۵۳

## مرد یکه بعد از

در ماه اکتوبر ۱۹۷۱ وی بخا نمش گفت‌برای یك سیاحت‌تفریح به‌رستورانت کلوپ‌کریکت میرود.از آن تاریخ به بعد وی زنده دیده نشده است .

مطبوعات برتانیه وقت مفقودی وی این افواه را نشر نموده که «سر پریگین» واصلا از شبهٔ جاسوسی استعفا نکرده بود وحیاتش را حین یك ماموریت خطرناك دیگر از دست داد .

در حلقه های جنایی لندن آوازه بودکه «سر پریگرین» بقتل رسیده و جسمش رابه زنجیر پیچانیده ودر کدام گودال اندا خته اند . خانم «سرپریگرین» معتقد بود کــــه شوهرش را دشمنان‌قدیم اوکه‌بفکرانتقام‌بودند کشته اند. باوجودتفحصات وسعی که توسط سکاتلیند یارد و پولیس بین المللی‌صورت گرفت کوچکترین شواهدی درمورد مفقودی‌اش بدست نیامد .

یافت شدن

هفته گذشته «ایور» ، پسر بیست سالــه سر پریگرین تحویلخانه ای‌را که در منزل‌دوم قرار داشت وبرای مدت مدیدی قفل بودبرای پیداکردن یك الماری‌کهنه بازکرد . در آنجا، در روی بستر کهنه جسد پدرش را دید که با همان دریشی نصواری که در وقت‌مفقودی بــه تــن د ا شت د ر ا ز کشیــد .

بجز از اسکلیت چیز باقی نمانده بود.در پهلوی جسد یك بوطل کوچك ویك‌خاکستر-دانی که مملو از سوخته های سگرت بــود قرار داشت .

اگرچه پریگرین از این اطاق معمولا برای سگرت کشیدن کار میگرفت اما در تفحصات دامنه دار هم پولیس وهم اعضای فامیل وی درآن داخل نشدند . عجیب تر اینکه نه‌کسه که‌درخانه وجود دارد ونه کرایه نشین یکی از اطاقهاییکه متصل این تحویلخانه واقــع است بوجود یك جسد مرده برای دو ونیم سال در آن پی بردند .

تحقیقات‌ابتدایی پولیس نشان میدهد که وی به قتل نرسیده . در جیب کرتی جسد نوشته یی‌پیداشد که‌نشان میدهد«سرپریگین» خود کشی کرده است . در این ورق وی نوشته است :

« بیشتر از این نمیتوانم‌به‌این نوع‌زندگی ادامه دهم .»

بقیه صفحه ۳۵

## رفقای ناأهل

سوال کردی‌که جوابت رابدهم . من که ازسوال ، کردن خودپشیمان شده وجواب سوالهای خودرا یافته بودم گفتم هیچ کجا میری ؟ گفت: مه دگه هرجای رفتم میرم برودگه الله یارت . گفتم تاخانه‌کمکت کنم. گفت نی بروکه رفیقهایم او نجــه منتظرم هستند مه از خاطر تو آمدم من درحالیکه آدرس مکمل‌اوراگرفتم ازش خدا حافظی نمودم و اشــك چشمان خودرا پاك نموده بطـرف خانه روان شدم وبا خود میگفتـم چرا باید انسان رفیقهای را انتخاب کندکه ... بغض گلویم رامیفشرد وقتیکه به خانه رسیدم چند دقیقه بعد بطرف منزل لاله کو روان‌شدم تااین قصه رابرایش باز گو کنم. وتصمیم گرفتم چندروز بعد باچند تن ازرفقا بدیدن جلیل رفته بهـر قسمی که هست اورا از راهشـ برگردانیم .

از بونته

ترجمه علی احمد کریمی

# رقاصه معروف در آستانه مرگ

اندام باریک، صو ر ت زیباوساق های خوش تر اش او تما شا چیان امریکائی را در هر هفته به تعجب عمیق فرو می برد او ر قا صهٔ ۲۵ ساله تو نی کالی است که درهالیود در خشش قابل توجه دارد وفعالیت او تو لید ها لیود را بالا بـر د ه است.

این رقاصه معرو ف نه تنهاخودش باهنر رقاصی در مقابل دید گان‌مردم خود نمائی نموده بلکه رقص ا و با ستارهٔ های معروف و مشهور هالیود زیادتر بیننده را جذب نموده است. اما بصورت غیر متر قبه دفعتا این رقاصه معرو ف از برا بر دید گان وعلاقمندان خود غرو ب کرد زیرا از مدت سه و نیم سال با ینطر ف‌است که درشفاخانه لاس انجلس بـــه انتظار مرگ دقیقه شما ر ی مینماید، وصحت وی را مریضی تو برکلـوز تهدید می‌نما ید که بوا سطه ایـــن مریضی اعضای عمده وی از فعا لیت بازمانده کسیکه سا عتها چشم مردم را بجانب خود میخکوب میگردا نید وحالا خودش در روی چپر کـــت میخکوب باقی مانده است.

وقتیکه تو نی سه سال دا شت به الفبای رقص آغاز نمود یعنی ا ز همان دوره به آمو ختن با لت‌پرداخت وهمواره لحظات بیکاری خود را به کسب رقص سپری می‌نمود و نظربه استعدادیکه داشت روز به روز به مرز شهرت خود را نز دیک مــــی گردانید.

تونی زند گی را فقط برای رقص می‌خوا هد و بس، هر زما نیکه‌تونی را از رقص و رقص را از تو نی جدا بگردانند او اصلا آرزویی زند گی و ادامه حیات راندارد، آرزوی کـــه بالاخره در آستانه نیستی و مر گ قرار گرفته.

تونی میگو ید در شبیکه درهوتل دونس در منزل دوم می خوا ستم‌بالا بروم که درد شدیددر نا حیه‌شکم‌خود احساس نمودم و به اندازه محسوس بود که نتوا نستم زیادتر مقا و مت نمایم و به زمین افتادم و اصلا فکر نمیکردم که‌این‌درد‌ومریضی‌ناگهانی چه‌خواهد بود و قتیکه‌مرا درشفاخانه نقل میدادند در بین راه من یك‌جمله دوستانه را همواره تکرار میکر دم آیا امکان دارد که دو باره من رقص نمایم؟ زیرا از این‌درد احساس نمودم که‌این مقدمه بد بختی من خوا هدبود ودیگر نخوا هم توا نست که ما نند سابق مستانه به رقص خود بپردازم. کسانیکه او را در شفاخانه همرائی میکردند با جملات محبت آ فریـــن تقویت رو حی میکردند اما تمام آ ن آمپول های روانی در آن لحظه سود مند واقع نمی شد.

وقتیکه شفاخانه او را تحت یـك عملیات قرار دادند تونی نمیتوانست درست ببیند و به سختی حر ف را می شنود، وزن بد نش هم تقلیـــل یافت و جای ز یبائی سابق را فقط نحیفی و لاغری گر فت . عضلا ت گوشت آلود و سخت او نر م‌وناتوان گردید.

طبیب فا میلی وسایر دو ستان تونی عقیده دارند که امکان نجا ت دادن او از این مریضی بعید به نظر می رسد. اما با و جود یکه تو نی در یك مریضی شد ید و غیر قابل علاج مبتلا میبا شد ولی باز هم همیشه با صدای لرزنده خود این سوال‌را تکرار می‌نماید.

چه وقت میتوانم من دو باره راه بروم و به رقص بپر دازم؟

جواب این سوال را فقط دا کتر ادموند ازایالت لاس انجلس امر یکا میدهد، هر گز نمیتوانی که دوباره رقص کنی، این آرزویت بــه طلاق ابدی محکوم گردید و برای نجا ت بخشیدن تو از این مر یضی فقــط دوراه موجود است.

یارشته های عصبی وجود توباید ازرشته های عصبی نبا تات و یااز مواد صنعتی درست گردد و اگر این کار صورت بگرد فقط زنده ما ند ه میتوانی نه رقص در حا لیکه زندگی تونی بخاطر رقص است.

. تونی شخصا این جمله رابه‌داکتر ادموند گفت من میخواهم زنده بما نم تارقص کنم.

مادر تونی نیز زنده است ا و حاضر است که بخاطر دختر شـــ جانش‌راقربانی دهد در صو ر تیکه مؤثر و سود مند واقع شود.



**تونی رقاصه معروف که به‌انتظارمرگ دقیقه شماری می نماید .**




## انبار امریکا

انبار امریکا نامی است که امریکایی ها به موسسه «اسمیت سونیان» داده اند .

این موسسه که در حدود ۱۳۰ سال است به جمع آوری نمونه های از همه چیزکه دارائی اهمیتی است، مشغول بوده وهدف وپیشر فتها ی امریکا را منعکس می سازد .

در ساختمان های متعدد این مو سسه بیش از ۶۲ ملیو ن اشیای مختلفه از البسه تاریخی تا کپسول فضا یی نگهدا ر ی می شود .

مقدار اشیای انبار شده تقریبا سه در صد آنها نمیتوانند که هیچگا ه د ر یـک ز مـان بیش از رسمیت سو نیان معر ض نمایش قرار گیرد در سال ۸۹۲ جاز اسمیت سوینا، د انشمند ثروتمند انگلیسی که در ایتالیا زندگی راپدرود گفت، وصیت کر د که تمام اموال واملاکش به بـرادر زاده اش داد ه شود با این شرط که اگر او نیز بدون وارث زندگی را ترك گفت، کلیه اموال آن در اختیار ایالات متحده قرار گیرد تاوقف سا ختن مـو سسه ای بنام موسسه اسمیت سو نیان برای جمع آوری و بخش دانش و فرهنگ بین مردم گردد .

جالب اینجاست که آقای جا ن اسمیت سونیا ، هیچگاه از امریکا دیدن نکرده .



## ضروریات اولیه



چند ی پیش سند یکای سازندگان لوازم خانگی المان از دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله سوال کرده بود که وقتی بخواهید شوهر بگیرید . در شروع زندگی تازه تان بکدام اشیاء بیشتر ضرورت احساس می کنید . نتیجه را گیری به ترتیب اهمیت آن ازاینقرار بود : ۱ـ تلویزیون ۲ ماشین رختشویی ۳ـ یخچال ٤ـ یك تخت خواب دو نفره بسیار راحت .

## دو د آتش ذغال چوب خطر سرطان دربردارد

درکنگره شیمی دانان الما نی که دربوخوم بر گزار گـردید، هشدار داده شد که در بکار بردن آتش زغال چوب برای درست کردن کباب نهایت احتیاط مرعی گردد، محققان ثا بت کرده اند که دودچوب شعله ورمحتوی ٤ر۳ «بنز پیران» میباشد، ماده ای که از جمله محر کان بیماری سر طا ن بشمار می‌آید. بهر اندازه ای کـه حرارت آن بیشتر باشد، محتوی ماده خطرناك مذکور بیشتر خواهد بود . طبق سنجشهای انجام شده مقد ار ٤ر۳ بنز پیران در مواد غذائی دودی درحدود ۵۵ برابر بیشتر از مـر ز مجاز یك ملیونیم گرام دریك کیلوگرام است. بنا بر ان باید بهنگام کباب کردن گوشت تو جه داشت که، آتش زغال چوب بهیچ وجه دود نکنـد و قطرات چرب کباب در آتش نسوزد.

## تصحیح

در مصاحبه ایکه در شماره ۱۷ و ۱۸ با وزیر پلان بعمل آمده در ستون سـو م مصاحبه ، سطر پانزدهم سال ۱۳۵۲ به سال ۱۳۵۳ تصحیح و خوانده شود .



# مود و فیشن

این دو نوع لباس را از تازه ترین مودهای امسال
برای شما که علاقمند به تازه ترین طرحهای لباس
هستید انتخاب نموده ایم